



رهائی

★ جمهوری اسلامی بر بستر بحرانی حاد

اشاراتی پیرامون بحران سیاسی و اقتصادی رژیم ولایت فقیه
در پرتو رویدادهای اخیر

★ پوپولیسم،

بوندیسم،

استالینیسم،

کالبدشکافی "حزب کمونیست ایران"

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۸

مهر ماه ۱۳۶۴

www.iran-archive.com

رهائی

نشریه سازمان وحدت کومنیستی

دوره سوم - مهر ماه ۱۳۶۴ - شماره ۸

چاپ اول، ایران در قطع رقص، ۱۲ صفحه

چاپ دوم، خارج از کشور، آبان ماه ۱۳۶۴

جمهوری اسلامی بر بستر بحرانی حاد

اشاراتی پیرامون بحران سیاسی و اقتصادی رژیم ولایت فقیه در پرتو رویدادهای اخیر

مقطع حاضر یکی از حساس ترین مقاطع در طول عمر ۶/۵ ساله ی رژیم جمهوری اسلامی بشمار می رود . رژیم وارد یک — از بحرانی ترین مراحل عمر خود ، چه از لحاظ سیاسی و چه اقتصادی شده ، مرحله ای که ، با توجه به داده های کنونی در آینده ی نزدیک به بن بستی شکننده منتهی خواهد شد .

چنین وضعی طبعا آبستن حوادث غیر قابل پیش بینی خواهد بود و این مهم ترین دلیلی است که نیروهای اپوزیسیون را ملزم به هشاری و آمادگی بیشتر می کند . نخستین گام در این راه کسب شناخت دقیق تراز وضعیت کنونی است و برای این منظور بررسی بحران و پیامدهای آن ، در اجزاء مختلف ضروری است . به این منظور این نوشته را در بخش های زیر تنظیم کرده ایم :

- اوجگیری اختلافات و تضادهای درونی رژیم حاکم و دولت کنونی .
- وخامت روز افزون وضع اقتصادی و مساله ی جنگ .
- موضع توده ی مردم و اپوزیسیون .
- جمع بندی نتایج .

جناح ها

پیش از آن که وارد بخش اول بحث شویم ، توضیحی روشن تراز پیش در باره ی جناح های موجود در جمهوری اسلامی و موقعیت هر يك ضروری است . این ضرورت ناشی از این واقعیت است که نمی توان همه چیز را با بیان ساده ی این که رژیم جمهوری اسلامی يك رژیم سرمایه داری است — که هست — توضیح داد . تحلیل مشخص و درك و توضیح عملکرد هر يك از جناح ها در زمینه های مختلف ، شناختی بیش از این نوع ساده گرایی می طلبد .

در سال قبل به هنگام ارائه ی حاصل یکی از بحث های درونی مان گفتیم که رژیم ولایت فقیه جمهوری اسلامی بنا به ماهیت خود همواره گرفتار کشمکش ها و تضادهای درونی خود است و این برخوردها تا زمانی که رژیم به يك رژیم با ثبات نسبی سرمایه داری استحاله پیدا کند و یا سرنگون شود ادامه خواهند یافت و هر بار شکننده تراز بار قبل خواهند شد (رهائی ۳ ، دوره ی سوم ، تابستان ۱۳۶۲) . تا آن زمان شواهد موجود عمدتاً به تناقضات و درگیری های بین جناح سنتی روحانیت حاکم به رهبری خمینی با سایر جناح ها ، چه روحانی و چه غیر روحانی (از قبیل بازرگان و شریعت داری و بنی صدر) اشاره داشتند . اما اکنون دامنه ی برخورد ها " جناح " به رهبری خمینی را که استخوان بندی بنیادی رژیم را در چند سال گذشته تشکیل می داده در معرض تجزیه به اجزاء اساسی اش قرار داده است . ویژگی این " جناح " و موازنه ی قوای نسبی طرفین آن امریست

که در صورت حادث شدن برخورد ها رژیم را در بحران عمیق تری از هر زمان فرو خواهد برد . دیگر مدتی است که سردمداران رژیم نیز سخن از وجود چند گروه در درون این جناح می کنند (۱) در حقیقت و در اساس امر بیش از دو جناح کلی در هیأت حاکمه وجود ندارد و براین امر سردمداران رژیم نیز معترفند :

جناح اول - طرفداران اقتصاد آزاد و مالکیت نامحدود . این جناح خود در برگیرنده ی دستکم سه گروه بندی است که به آن نیز کمی بعد اشاره خواهیم کرد . اصول نظری کلی این جناح را می توان به شرح زیر جمع بندی کرد :

- تکیه بر احکام اولیه ی اسلام و " فقه سنتی " بعنوان اساس ایدئولوژیک . این جناح معتقد است احکام اسلام برای اداره ی جامعه کافیست و نیازی به تطبیق آن ها با شرایط روز یا آنچه جناح دوم " فقه پویا " و اجتهاد بر اساس شرایط روز می نامند ، نیست . به این لحاظ اختلافاتی هم در باره ی ولایت فقیه و اختیارات ولی فقیه وجود دارد . بخشی از همین جناح (بخصوص گروه اول و تا حدودی گروه دوم که در زیر خواهد آمد) تاکید را بر سنت شیعی تقلید و وجود مراجع تقلید متعدد می گذارند . نتیجتاً ولایت را برای همه ی آن ها قائل است . این بخش همچنین بین تقلید در مسائل مذهبی و سیاسی تحکیک قائل می شود . ۲- بخشی از این جناح (بخصوص گروه اول آن) با جنگ با استدلال حرمت آن در بین مسلمین مخالف است .

۳- مخالفت با کنترل دولت بر اقتصاد ، اعتقاد به بازگداردن دست بخش خصوصی و کلاً اقتصاد آزاد یا بقول سخنگویانش : مخالفت دولت سارلاری و اعتقاد به مشارکت مردم در اقتصاد . ابعاد این اعتقاد بسیار وسیع است . گروه هایی از این جناح به آزادترین نوع اقتصاد معتقدند و مقایسه ی مورد نظر آن ها با اقتصاد امریکا چندان دور از واقعیت نیست .

۴- تاکید اساسی بر محوری بودن توسعه ی کشاورزی در اقتصاد و افزایش صادرات غیر نفتی . در این زمینه بین این جناح و برخی دیگر که از لحاظ مختلف در میانه و یا در جناح دیگر قرار می گیرند توافق وجود دارد .

۵- تاکید بر استفاده از متخصصین . حداقل در مقام مشاورت ، حتی اگر " غیر متعهد " باشند .

۶- تاکید بر تقویت مدیریت در بخش های مختلف اقتصادی و فرهنگی و مخالفت با مداخله ی ارگان های نامطلعی چون - - - - -

۷- در زمینه ی امور آموزشی ، تاکید بر عادی تر کردن وضع دانشگاه ها ، تقویت مدیریت آن ها و جلوگیری از دخالت دانشجویان در اداره ی دانشگاه .

۸- گرایش شدید تر ، به نسبت جناح دوم ، به سرکوب خشونت آمیز مخالفان سیاسی ، طرح و پیگیری عقاید ارتجاعی فرهنگی از قبیل حجاب .

۹- تاکید بیشتر بر تماس ها و روابط دیپلماتیک عادی در سیاست خارجی .

۱۰- . . .

طرح نظریات جناح اول به این صورت به این معنا نیست که تاکید تمام گروه های منتسب به آن بر موارد فوق به یک نسبت و یکسان است . ابدال . گروه بندی های درون این جناح طیفی از راست افراطی و فوق ارتجاعی تا میانه را در بر می گیرد . در داخل این جناح حداقل شاید بتوان سه خط نظری را به ترتیب قوت و ضعف تاکید ها و دوری و نزدیکی شان به خمینی از هم متمایز کرد :

■ انجمن حجتیه و طرفداران گلبایگانی (گروه اول) .

■ جامعه ی مدرسین حوزه ی علمی قم ، شیخ محمد یزدی (نایب رئیس مجلس) ، آذری قمی ، بقایای باند مظفر بقایی - آیت شامل فرزندان کاشانی ، احمد توکلی ، پرورش ، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (گروه دوم) .

■ باند هیأت های موفقه ی اسلامی (عسگر اولادی ، بادامچیان ، امانی ، خاموشی . . .) مهدوی کنی ، خامنه ای . . . (گروه سوم) .

نشریات این جناح ها عبارتند از نور علم (نشریه ی جامعه ی مدرسین و ارگان مذهبی - شعوریک آن) ، روزنامه ی رسالت که به زودی زیر نظر آذری قمی منتشر خواهد شد ، مجله ی اقتصاد اسلامی و هفته نامه ی اتاق بازرگانی که هر دو در اختیار هیأت های موفقه است . روزنامه ی جمهوری اسلامی عمدتاً نماینده ی ائتلاف گروه متمایل به میانه ی این جناح (گروه شامل خامنه ای) و جناح دوم (اقتصاد دولتی) است .

این جناح (اقتصاد آزاد) بر ارگان هایی مثل شورای نگهبان ، سازمان اقتصاد اسلامی ، کمیته ی امداد امام ، اتاق

بازرگانی، کمیته‌ی امور صنفی، روحانیت مبارز، برخی از وزارت خانه‌ها مثل وزارت امور خارجه، کشور، پست و تلگراف و غیره تسلط دارد.

جناح دوم - طرفداران کنترل دولت بر اقتصاد و "حمایت از مستضعفان". مواضع این جناح در کل و در مقایسه با مواضع جناح اول باین ترتیب است:

۱- تکیه‌ی بیشتر بر احکام ثانویه‌ی اسلام، یعنی احکامی که در شرایط ضرورت بکار می‌آیند، "فقه پویا" و اجتهاد بر اساس شرایط موجود. این جناح در زیر فشار جناح مقابل تقریباً مسئله‌ی تعدد مراجع را نفی می‌کند (۲).

۲- موافقت با ادامه‌ی جنگ.

۳- مخالفت شدید با واگذاری امور اقتصادی به بخش خصوصی با تأکید بر ماده‌ی ۴۴ قانون اساسی، موافقت محدود با سرمایه‌گذاری بخش خصوصی تحت نظارت کامل دولت و یا از طریق تعاونی‌ها.

۴- تأکید بر افزایش صادرات نفت برای توسعه و سرمایه‌گذاری صنعتی و از آنجا صدور محصولات نفتی (۳).

۵- تأکید اساسی بر لزوم توام بودن تخصص و تعهد.

۶- پروبال دادن به انجمن‌های اسلامی و سایر ارگان‌های مشابه در سطح کارخانه و دانشگاه.

۷- اعتقاد به "انقلاب فرهنگی" به مفهومی که در سال ۱۳۵۹ بر دانشگاه‌ها نازل شد.

۸- تمایل به برخورد سیاسی تر به مخالفان رژیم برای خلع سلاح کردن آن‌ها و ثانوی قلمداد کردن مسائلی از قبیل حجاب.

۹- گرایش قوی تر به "صدور انقلاب" و تماس با "نهضت‌های آزادپیش" .

۱۰- ...

در این جناح هم با توجه به تأکیدها بر موارد فوق حداقل دو گروه قابل تمیز است:

■ میانه‌ی پراگماتیست همچون رفسنجانی و کروی، میر حسین موسوی و غیره. این گروه در مواضع شماره‌ی ۶، ۷ و ۹ به جناح اول نزدیک تر است.

■ "رادیگال" که توسط افرادی مثل خوئینی‌ها و برخی نمایندگان مجلس (فواد کریمی، هادی غفاری، رشیدیان، حجازی و غیره) شناخته می‌شود. این گرایش (به استثنای خوئینی‌ها) با همه‌ی اصول فوق کمابیش توافق دارد الا بند ۸ که در آن به همان اندازه‌ی ارتجاعی‌ترین گروه‌های جناح اول فاشیست مسلک است.

نشریات حامی این جناح عبارتند از کیهان، اطلاعات، صبح آزادگان و مجله‌ی پاسدار اسلام نشریه‌ی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه، حوزه (ایضا نشریه‌ی همین دفتر و ارگان مذهبی - شوریک آن که سردمدار "فقه پویا" است و توسط عبائسی منتشر می‌شود). به احتمال بسیار زیاد روزنامه‌ی ابرار که انتشارش قریب الوقوع است در همین اردو قرار خواهد داشت. ارگان‌های تحت کنترل این جناح شامل تعدادی از وزارت خانه‌ها از قبیل صنایع سنگین، بازرگانی، جهاد سازندگی، اقتصاد و دارائی، بانک مرکزی ... دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم و غیره است.

اکنون قبل از ورود در مبحث اختلافات توجه به چند نکته را در رابطه با تقسیمات فوق لازم می‌دانیم.

اول: این جناح بندی‌ها (و شاید اصلاً "گرایشات" وصف بهتری باشد) و گروه بندی‌های درون آن‌ها بر اساس مواضع امروز افراد و گروه‌ها انجام گرفته است.

دوم: فقدان پرنسپس سیاسی و اقتصادی در نزد اکثریت قریب به اتفاق عناصر و گروه‌های درون رژیم که خود ناشی از فقدان هویت اجتماعی پایه دار و سنت دار است به معنای سیال بودن نسبی این گروه بندی‌ها در مورد اجزاء تشکیل دهنده‌ی آن‌هاست. در جامعه و رژیمی که فرمان ولی فقیه بر تمام شئون زندگی معتقدین به آن، و بقول خودشان بر جان و مال آن‌ها، حاکمیت مطلق دارد هر ناز و ادای وی کافیت تا تعدادی را وادار به قورت دادن مواضع دیروز و اتخاذ مواضع جدید کند. نظری بر سرنوشت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تحت رهبری بهزاد نبوی و پس از اخراج وی، گویای ایسن واقعیت است. "نماینده‌ی امام" در این سازمان (حجت الاسلام راستی) که در برخورد‌های درونی بر نبوی غلبه کرد (۴) در کار انتشار روزنامه‌ی رسالت فعال است. مثال دیگر فخرالدین حجازی است که دیروز با آن آخوند دست

۲- سخنان رفسنجانی در سال گذشته در این رابطه مهم‌اند. وی گفت دیگر مثل گذشته نیست که تقلید فقط در امور مذهبی باشد. حال که

مسائل حکومتی مطرح است چطور می‌توان قبول کرد که مثلاً یک مرجع فتوا به شرکت در جنگ بدهد و دیگری در مخالفت با آن.

۳- اخیراً نبوی، در مصاحبه‌ای نیاز به ۲۴ میلیارد دلار درآمد نفت برای این منظور را متذکر شد (کیهان ۱۷ شهریور).

۴- نگاه کنید به جزوه‌ی ۱۰/۱۰/۱۰، در این باره.

راستی، شجونی، اعلامیه‌ی مشترك می‌داد و حتی اصل ولایت فقیه را مورد سؤال قرار داده بود و از بازار حمایت می‌کرد و امروز در منتهی الیه طیف جناح دوم قرار دارد.

سوم: عناصر و گروه‌هایی از هر طرف ممکن است در موضوعی با عناصر یا گروه‌هایی از طرف دیگر هم نظر باشند، ولی این امر صحت کلیت تقسیم بندی را مخدوش نمی‌سازد.

چهارم: ما واقعیم که کمبود و پراکندگی اطلاعات موجود می‌تواند باعث بروز اشتباهاتی در این جناح بندی‌ها شده باشد، ولی کوشش در این جهت را بد لایلی که پیشتر شمردیم لازم می‌دانیم.

اوجگیری اختلافات و دولت کنونی

با این زمینه، به بحث جاری تعیین نخست وزیر و کابینه‌ی جدید نظری می‌افکنیم. قدرت اجرایی در طی چند سال گذشته در اختیار ائتلافی از گروه بندی شامل خامنه‌ای از جناح اول و گروه بندی رفسنجانی از جناح دوم قرار داشته است. گروه‌های دیگر به مثابه گروه‌های فشار در راست و "چپ" هر يك از این‌ها قرار گرفته و به هنگام ضرورت در ائتلاف با آن‌ها یا بطور جداگانه عمل کرده‌اند.

در شرایط کنونی پس از چهار سال ریاست جمهوری خامنه‌ای و نزدیک به همان مدت نخست وزیری موسوی که طی آن گروه‌های "غیر خودی" و "لیبرال"‌ها از بلوک قدرت غایب بوده‌اند، اصطکاک بین این دو گروه به مراحل حساسی رسیده است. وجود اختلافات قریب به ده ماه قبل (آذر ۶۳)، زمانی که موسوی تفسیر شورای نگهبان را درباره‌ی ماده‌ی ۱۲۶ قانون اساسی (۵) جويا شد، کاملاً علنی گردید. پیش از آن و پس از خروج عسکراولادی از کابینه‌ی موسوی، در پی اختلافات شدید، خامنه‌ای چندین بار علناً از او و دستانش حمایت کرده بود.

با اظهار موسوی دال بر این که طبق قانون اساسی پس از انتخابات ریاست جمهوری نیازی به استعفای او و کابینه نیست، و با تفسیر متضاد شورای نگهبان در این باره و سپس مسأله‌ی انتخابات ریاست جمهوری، این اختلافات وارد مرحله‌ی جدی تری شدند. تا جایی که مانور نخست وزیری رفسنجانی هم طرح شد (۶). با نزدیک تر شدن موعد انتخابات و شرکت سه کاندیدا از جناح اول، جناح دوم در غیاب کاندیدائی از خود و در مواجهه با انتخاب بین بد و بدتر موقتاً و بطور مشروط به تأیید خامنه‌ای پرداخت، در حالی که شایع بود گرایش "رادیكال" تر این جناح صرفاً دادن رأی سفید را تبلیغ کرده است.

هنوز خامنه‌ای تازه انتخاب شده بود که کشمکش‌ها اوج گرفت و این بار علنی تر از پیش. از طرفی خامنه‌ای که پیش از انتخابات هم بر لزوم افزایش قدرت رئیس جمهوری تأکید کرده بود، با حمایت مهدوی کنی، در سخنرانی‌های متعدّد بر تغییر نخست وزیر و کابینه پا فشرّد و در این رابطه نظر منتظری هم تلویحاً به نفع وی تعبیر شد. از طرف دیگر رفسنجانی به حمایت از موسوی و حفظ وی در پست خود اصرار ورزید. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات به حمایت از موسوی و با انتشار بیانییه‌های گروه‌های مختلف به کارزار تبلیغاتی پرداختند. در و دیوار شهرها از شعار و تراکت به نفع موسوی پر شد و موسوی اردبیلی هم وزن! خود را بر این گه افزود.

جناح دوم با در دست داشتن تریبون‌ها و امکانات بیشتر تبلیغاتی در جهت موفقیت پیش می‌رفت. در این میان خامنه‌ای به ناچار از مطبوعات به صراحت خواست تا از جو سازی خود داری کنند و در ضمن در براه افتادن تظاهرات "ضد بد حجابی" به قصد نشان دادن بی کفایتی دولت موسوی نیز احتیاطاً، وی موثر بود. ولی این بار دولت با اقدام ارتجاعی اجباری کردن مقنعه در تمام ادارات به این حربه پاسخ گفت و تظاهرات هم با مانور رفسنجانی خاتمه یافت. جنگ مغلوبه شد. وزارت خانه‌های مختلف به کار شکنی در امور یکدیگر پرداختند و بر روی هم اسلحه کشیدند (۷). جلسات تصمیم گیری هر طرف به کشیدن نقشه علیه طرف دیگر صرف می‌شد و خواهد شد و نمایندگان مجلس هر يك به فراخور حال و موضع نظری علیه این یا آن جناح داد سخن دادند. در مجموع بخش مهمی از کارهای دولت در انتظار کابینه‌ی جدید متوقف و فلج گردید. گروه رفسنجانی بر حفظ موسوی در قدرت مصر بود و گروه خامنه‌ای و مؤلفینش بر تغییر

۵- طبق این ماده رئیس جمهور باید تصمیمات کابینه را تأیید یا در صورت مخالفت با ذکر دلیل آن‌ها را برای اصلاح به کابینه بازگرداند.

۶- مقاله‌ای به قلم موسویان مدیر روزنامه‌ی انگلیسی زبان تهران نایمز که در عین حال عضو دفتر رفسنجانی است، ۱۹ تیرماه ۶۴.

۷- زمانی نماینده مجلس، کیهان ۳۱ شهریور ۶۴.

او و جایگزینی اش با میر سلیم یا ولایتی . دو آخوند دست پرورده‌ی خمینی در مقابل هم . ولی هیچیک نمی‌توانست به حمایت مستقیم او تکیه کند . بند باز بزرگ همواره سعی در حفظ چند گروه در آن واحد داشته و فقط موقعی اظهار نظر کرده که برد یک طرف قطعیت یافته باشد . از مدتی قبل نیز از بیم لزوم اظهار نظر علنی و هدایت "امت حزب الله"، امام سیزدهم به غیبت صغری رفت و حتی انتشار خبر ملاقات هایش را ممنوع کرد . ناگزیر گروه رفسنجانی به حمایت های پیشین وی از "نخست وزیر" و گروه خامنه‌ای ایضا بر حمایت های وی از "رئیس جمهور" و اظهاراتش در مراسم تنفیذ (۸) تأکید می‌ورزیدند . خامنه‌ای حتی مدعی شد که فقط بخاطر "تکلیف شرعی" خمینی بر وی در انتخابات شرکت کرده است (۹) . این ها بخشی از کل تصویر را تشکیل می‌دهند . در واقع هر طرف در طی کشمکش و مذاکرات فیما بین ، طبعاً با هدف کسب بیشترین امتیاز حرکت می‌کند ، ولی در نهایت موازنه‌ی قوای طرفین نتیجه را تعیین می‌کند . اما اگر قوای طرفین در تعادل نسبی بود بحران عمیق تر می‌گردد . بنا بر این در صورت عدم مداخله‌ی خمینی و اگر خامنه‌ای موفق به تحمیل انتخاب خود بر طرف مقابل نمی‌شد ، و آنگونه که گفته میشد به هیچ وجه حاضر به پذیرفتن موسوی نبود ، سازش موقت بر سر فردی با استقلال رأی نسبی مثل مهدوی کئی امکانپذیر می‌بود ، هر چند وی از اردوی خامنه‌ای محسوب میشد ، زیرا کابینه‌ی او همچون سال ۶۰ نمی‌توانست یک دولت گذار باشد که طی آن طرفین به تجدید قوا بپردازند .

سرانجام شرایط بحرانی کنونی به یاری گروه رفسنجانی - موسوی آمد و آن ها موفق شدند علاوه بر هسته‌ی اصلی طرفدارانشان تعداد دیگری از نمایندگان مجلس را متقاعد سازند که تغییر دولت در شرایط حاضر به صلاح رژیم نیست . نامه‌ی ۱۳۵ نماینده‌ی مجلس (نیمی از نمایندگان) به خمینی (۱۰) پر تر بودن سببه‌ی گروه رفسنجانی را به او نشان داد و وی را از غیبت بیرون کشید . گرچه وی در پاسخ اشاره‌ی مستقیمی به نامه نکرد و حتی از آیت الله مهدوی کئی بعنوان یکی از سؤال کنندگان نام برد ، ولی دخالت وی عملاً این فاز از بازی را به نفع گروه رفسنجانی - موسوی خاتمه داد و موسوی را برای مدتی در پست خود ابقاء کرد .

با تمام این تفصیل ، بحثی مهم در باره‌ی تفاوت حاملین نظریات مختلف در پست های اجرائی که باید مجری تصمیمات و سیاست های تعیین شده توسط قوه‌ی مقننه باشند ، مطرح است . چرا با توجه به این خصیصه‌ی قوه اجرائیه ، طرفین نیروهای شان را برای کسب حمایت بیشتر در مجلس صرف نمی‌کنند ؟ این امری بدیهی است که جهت گیری سیاست های قوه‌ی مقننه جنبه‌ی مهمتری از قضیه است ولی این هم طبیعی است که در صورتی که مجری با این تصمیمات موافق باشد در حسن اجرای آن ها خواهد کوشید و در غیر این صورت امکان اشکال تراشی و مانع سازی بیشتر است .

در ظرف نزدیک به چهار سال که از عمر دولت موسوی می‌گذرد ، او و هم نظرانش در کابینه بارها و بارها از "خلاء قانونی" در موارد مهم گله کرده اند . به آخرین این گله‌گذاری ها از بهزاد نبوی توجه کنید :

"این کار یکی از کارهای مهمی است که بایستی مقدّماتش توسط دولت فراهم شود ولی بررسی و تأیید و تصویب آن به عهده‌ی مجلس شورای اسلامی است که دولت در این زمینه ها شاید چندان موفق نبوده . علّتش هم خیلی روشن است یعنی دولت باید انگیزه داشته باشد برای کارها . وقتی که به فرض در زمینه‌ی تجارت خارجی از زمان شهید رجائی ما لایحه به مجلس می‌فرستیم ، در زمینه‌ی توزیع دو سال است که لایحه به مجلس می‌فرستیم ، در زمینه‌ی برنامه‌ی پنج ساله‌ی جمهوری اسلامی که اساس هر حرکتی است سه سال است که لایحه را به مجلس می‌فرستیم و بازتابی وجود ندارد ، طبعاً دولت هم دیگر دست و دلش به چنین کارهایی کمتر می‌رود هنوز لایحه‌ی تجارت خارجی ، لایحه‌ی توزیع ، لایحه‌ی مالیات و امثالهم . . . از مجلس خارج نشده" (کیهان ، ۱۷ شهریور ۶۴) . گذشته از این مانع که جناح اول (سرمایه داری نامحدود) عمدتاً به یمن شورای نگهبان در مقابل بسیاری از قوانین دست پخت جناح دوم (سرمایه داری محدود) ایجاد کرده ، تأکید خمینی بر مشارکت بخش خصوصی در اقتصاد در سال

۸- در مراسم تنفیذ خامنه‌ای ، خمینی گفت پست مهم نیست . نخست وزیر یا هر وزیری هدفشان خدمت است نه حفظ مقام ("جمهوری اسلامی" ، ۱۴ شهریور) .

۹- اطلاعات ، ۶ شهریور ۱۳۶۴ .

۱۰- کیهان ، ۷ مهر ۱۳۶۴ . باید توجه داشت که نکات اصلی نامه بر اوضاع بحرانی کنونی ، فشارهای اقتصادی ، آشنائی دولت حاضر با کارها ، انفراد نیروهای "انقلابی" و افزایش انتظارات غیر قابل پاسخ مردم در صورت انتخاب دولت جدید ، وضعیت جنگ و دلسردی نیروهای نظامی (یعنی سپاه و بسیج) تأکید داشتند . بعد یکی از نمایندگان به روشنی تأکید کرد که تعدادی از نمایندگان بخاطر شرایط بحرانی کنونی نامه را امضاء کردند .

داشته (۲۹ بهمن ۶۳) و تأکید های مکرر منتظری در این باره عملاً جناح دوم را در مخمصه انداخته اند. از آن پس حلقه‌ی محاصره بر گرد جناح دوم تنگ تر و تنگ تر شده است. قانون محاسبات عمومی علی رغم این که موسوی تصویب آنرا فاجعه خواند در اردیبهشت ۶۴ به تأیید مجلس رسید، قانون حدود فعالیت بخش خصوصی که در عمل مساله‌ی تقسیم بسیار محدود زمین را هم منتفی میسازد پیش از آن (دی ۶۳) تصویب شده بود، قانون بودجه‌ی ۶۴ دست و پای دولت را به سختی در پوست گرد و گذاشت و به حدی مورد جرح و تعدیل مجلس قرار گرفت که تهیه کننده‌ی پیش نویس بودجه‌ی دولت (بانکی) از سمت خود استعفاء کرد و قطع بودجه بسیاری از پروژه های عمرانی هم وزیر راه را (که در جریان رأی اعتماد به دولت در سال گذشته بالاترین تعداد آراء را کسب کرده بود) بیرون راند. سپس نوبت بودجه‌ی ارزی بود که کنترل شدیدی بر هزینه های ارزی دولت قرار دهد. در مساله‌ی مالیات ها هم صرفاً مداخله‌ی خمینی و تعیین آن بعنوان حکم اولیه بود که شکست قطعی جناح دوم را مانع شد. موج تخلیه‌ی مدارس بر اساس قانون مالک و مستاجر و بازگرداندن کارخانه ها به صاحبان فراری آن ها در پی آمد. حتی ایجاد دانشگاه های خصوصی و طرح خصوصی کردن خطوطی از شرکت واحد در دستور کار قرار گرفت. جناح رفسنجانی در قبولاندن نظرش در باره‌ی ولایت فقیه هم ناموفق بود و مجلس خبرگهان که وظیفه‌ی تعیین رهبر یا رهبران بعدی را به عهده دارد صرفاً بر سر لزوم اصلاح ماده‌ی ۱۰۷ قانون اساسی در این باره و دعوت به تشکیل مجلس خبرگان اولیه توافق کرد (اواخر تیر ۶۴).

در زمینه‌ی سیاست خارجی هم روند مشابهی در جریان بوده است با این تفاوت که گروه "رادیگال" جناح رفسنجانی در این مورد در موقعیت بسیار ضعیف تری قرار دارد و پشتیبانی خمینی از ایجاد روابط دیپلماتیک با دولت ها، در مجموع دست جناح اول را بازتر گذارده است. به این خاطر، و علی رغم تمام انتقادات گروه "رادیگال" از سیاست "درهای باز" ولایتی، سیاست "نه شرقی نه غربی" در جهت "عمدنا غربی کمی هم شرقی" پیش می‌رود. میزان مبادلات تجاری رژیم، طبق آمار وزیر بازرگانی با بلوک غرب:

"در سال ۶۲ معادل ۷۰/۵۱ درصد ۰۰۰ در سال ۶۳ ۶۵/۹۳۰۰۰ درصد و در چهار ماهه‌ی اول سال ۶۴ در مقایسه با چهار ماهه‌ی مشابه سال گذشته به ۶۳/۷۰ درصد تقلیل یافته است".
روابط با شرق نیز:

"از ۸/۲۵ درصد در سال ۶۲ به ۸/۹۹ درصد در سال ۶۳ و به ۱۲/۳۹ درصد در چهار ماهه‌ی سال ۶۴ رسیده است" (کیهان ۶ شهریور).

ارقام، ظاهراً فریبنده و حاکی نزول مبادلات با غرب اند. ولی کافیت ارقام مربوط به کشورهای اسلامی که به ترتیب ۱۰/۷۲، ۱۲/۷۷ و ۱۶/۷۷ درصد بوده (همانجا) را در نظر بگیریم و بدانیم که متحدین امریکا و غرب (ترکیه، پاکستان، کشورهای جنوب خلیج مثل امارات متحده عربی و کویت و امثالهم) که نقش واسطگی کالاهای امریکائی و غیره را بازی می‌کنند، جزء این کشورها هستند. تنها واردات از ترکیه که در یکی دو سال اخیر افزایش یافته (حجم مبادلات به ۳ میلیارد دلار در سال گذشته رسید) ۱۰/۱۴ درصد کل واردات ایران در سال ۶۳ تشکیل می‌داده است (کیهان، ۲۶ شهریور) بدین ترتیب روشن است که رقم واقعی بیش از محصول شعبده بازی های وزیر بازرگانی است.

در روابط دیپلماتیک هم، مناسبات سیاسی با کشورهایی از قبیل آلمان غربی، ایتالیا و ژاپن خوب و با انگلستان و فرانسه رو به بهبود بوده است. و این در حالیست که جناح هائی در امریکا کماکان روی خوش به رژیم نشان داده و رژیم جمهوری اسلامی را در مقابل شوروی عامل مثبت دانسته اند (۱۱).

این روند، یعنی روند غلبه‌ی جناح اول (اقتصاد آزاد) علی رغم تمام جابجائی تبلیغاتی جناح دوم نه تنها مهار نشده، بلکه هنوز ادامه دارد، گرچه هنوز سخن از غلبه‌ی کامل زود، و جناح دوم (اقتصاد دولتی) امکان معکوس کردن آن را از دست نداده است (۱۲) هر چند خود در مواردی مواضعش را تعدیل کرده است. درست است که در عمل جناح دوم در بسیاری از موارد ترجیحاً تبدیل به مجری سیاست های جناح اول شده ولی از دست دادن موضع قدرت در قوه‌ی

۱۱- باین موضوع در جای دیگری می‌پردازیم.

۱۲- جناح دوم (اقتصاد دولتی) اخیراً موفق به کسب امتیازاتی، مثل انتصاب خویشی ها به پست دادرسانی کل، شده است. پیش از وی صانعی در موقعیت ضعیفی قرار داشت چون از طرفی به منبر می‌رفت و علیه استبداد سخن می‌داد و از طرف دیگر در خلوت آن کار دگر می‌کرد. رشوه گرفتن های وی شهره‌ی خاص و عام بود. و سال قبل هم علی رغم مخالفت کتبی شورای نگهبان، صانعی دادگاه های تجدید نظر دادگستری را به علت "خلاف شرع" بودن منحل کرده بود. البته علت اصلی این بود که دادگاه بدوی در معامله‌ی کلان به نفع

اجرائیه آن را از اهرم مهمی برای ایستادگی در مقابل روند پیروزی جناح اول محروم می ساخت بخصوص این که قوای طرفین در مجلس تقریباً متعادل است و هر طرف به هنگام طرح قوانین مهم کوشش خود را برای جلب نمایندگان میانه متمرکز می کند. بنا براین پایه ی جنگ قدرت و تلاش برای تصاحب قوه ی مجریه یا حداقل هر میزان از آن که ممکن باشد در این راز نهفته است.

و خاتمه روز افزون وضع اقتصادی و مساله جنگ

در مقابل این بحث، جنبه ی دیگری که علی القاعده باید بعنوان عاملی منفی در جلوی تلاش برای برد در این بازی محسوب شود اوضاع عرق بار اقتصاد است. بیلان کار رژیم جمهوری اسلامی در ظرف چند سال گذشته حتی از ورای آمارهای غیر قابل اعتماد خود او و همچون پرده ی سیاه شب خود نطائی می کند. در سه سال گذشته، از ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۳ در اثر کاهش قیمت نفت در سطح جهانی از طرفی و حراج جمهوری اسلامی از طرف دیگر، درآمدهای ارزی حاصله از صادرات نفت، که اینک ۹۸/۵ درصد کل صادرات را تشکیل می دهد، از ۲۰ میلیارد دلار در سال ۶۱ به ۱۸ میلیارد دلار در سال ۶۲ و سپس به حدود ۱۵ میلیارد دلار در سال ۶۳ سقوط کرد (۱۳). در همین سال ها نسبت صادرات غیر نفتی به واردات از میزان بیش از ۵۰ درصد در ۱۳۵۹ به مقدار ۲/۵ درصد در سال ۶۰ و به کمتر از رقم قابل اغماض ۱/۵ درصد در سال ۱۳۶۳ تنزل کرده و این در حالیکه واردات و بویژه واردات کالاهای مصرفی و حتی نه سرمایه ای، افزایش یافته است (۱۴). تولید کشاورزی که رسماً محور اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی است روبه رکود بیشتر رفته و حتی واردات گندم، که بدلیل مشکلات ارزی در اوائل ۶۴ کاهش پیدا کرد، روبه فزونی رفته است. رقم واقعی بیگاران که بدقت مخفی نگه داشته میشود به اعتراف عناصر رژیم سر به چند میلیون نفر می زند، قیمت ها دایماً صعود می کنند، بدهی دولت به سیستم بانکی در اثر کسر بودجه های وحشتناک در ظرف ۴ سال گذشته نزدیک به دو برابر شد و از ۲۶۹۶ میلیارد در سال ۶۱ به رقم نجومی ۴۸۲۷ میلیارد ریال در بهمن ۶۳ رسیده در حالی که با تکیه بر اسناد تعهد دولت به بانک ها، بانک مرکزی انتشار پول بدون پشتوانه را از رقم ۱۳۵۹/۲ میلیارد ریال در مهر ۶۰ به ۲۱۵۹/۳ میلیارد ریال در بهمن ۶۳، یعنی ۵۸ درصد افزایش داده است (۱۵). بخشنامه ی بودجه ی سال ۶۵ از هم اکنون کاهش هزینه های جاری را توصیه کرده که در عمل به معنای اخراج ۲۵ درصد از کارمندان (طبعاً با شروع از زنان) خواهد بود. از هم اکنون اخراج کارمندان آغاز شده و اخراج کارگران از کارخانه ها هم پیش از آن و مدتی است بطور نسبتاً گسترده در دستور کار قرار داشته است. ده ها کارخانه از جمله ایران ناسیونال، پارس نیت، صنعت فولاد اهواز، آذایش، بلموند و غیره به بهانه ی کمبود ارز و مواد اولیه با اخراج های وسیع کارگران به گسترش بیکاری دامن زده اند. بودجه ی پروژه های عمرانی هم از اقلامی است که در معرض تهدید قیچی طراحان بودجه خواهد بود. به این لیست دور و دراز، کاهش شدید صادرات نفت در اثر بمباران روز مری خارک توسط عراق را بیافزائید تا ابعاد قضیه روشن تر شود (۱۶).

شوهر خواهر او رای داده بود در حالی که دادگاه تجدید نظر رای را باطل ساخته بود.

مسئله ی حکم خمینی به سپاه برای تشکیل واحدهای هوایی و دریائی را هم باید در ارتباط با همین امتیازات جناح دوم بررسی کرد. سپاه از مدت ها پیش به تشکیل این واحدها پرداخته بود و حتی در مصاحبه ها و گزارشات سخن از تمرین های پرواز سپاهیان و یا شرکت ایشان در توقیف کشتی های خارجی و غیره می رفت. ولی مسئله باید رسمیت می یافت تا دست سپاه در استفاده از امکانات نیروی های هوایی و دریائی بازتر باشد و آن را برای دست زدن به کودتا در صورت لزوم آماده سازد. بنابراین خبری ناروشن دال بر کودتائی جدید با شرکت بخشی از نیروی هوایی در چند هفته ی قبل عنوان شد و حتی به مراکز نیروی هوایی آماده باش داده شد تا نامطمئن بودن ارزش ثابت شود. علاوه بر این که در سال گذشته مجلس محافظت از "اماکن حساس و شخصیت ها" را به کمیته سپرد، خمینی مداخله و سپاه را مأمور ایمن کار کرد.

۱۳- جمهوری اسلامی، ۶ شهریور.

۱۴- کیهان، ۲۶ شهریور و ۲ مهر ماه.

۱۵- مرکز آمار.

۱۶- رژیم جمهوری اسلامی، البته، سرعت در صدور جبران مافات و مسابقه با زمان است. خط لوله ی نفت به لاوان، ایجاد ترمینالی جدید تحت پوشش هوایی بوشهر و برخی طرح های دیگر از جمله پروژه های در دست اجرا هستند. گفته میشود خارک به حدی صدمه دیده که بازسازی اساسی آن در فاصله ای کوتاه میسر نیست. به هنگام نگارش این مقاله، رژیم اساساً خارک را برای تعمیرات تعطیل کرده است. صادرات نفت ایران در حال حاضر احتلاً در حدود ۳۰۰-۴۰۰ هزار بشکه در روز است که از مجموع ظرفیت کنونی لاوان (۲۰۰ هزار بشکه) و ذخائر موجود در جریره ی سیری حاصل میشود. ادعای رژیم دال بر تخمین درآمد ارزی ۱/۴ میلیارد دلار در ماه (نوربخش، "جمهوری"

با این وجود، هیچیک از جناح‌ها تغییری در سیاست خود در قبال جنگ نداده‌است. در بیش از یک سال اخیر و پس از تلفات سنگین در حملات بزرگ ایران و استفاده از سلاح شیمیایی توسط عراق، جنگ وارد مرحله‌ای جدید شده که ویژگی‌های آن از طرف ایران حملات کوچک نظامی برای سرگرم نگه داشتن نیروهای نظامی و از طرف عراق حمله به شهرها بمنظور ایجاد جو رعب و وحشت، تشدید بحران در خلیج فارس و حمله به کشتی‌ها و سپس جزیره‌ی خارک بمنظور فشار اقتصادی بوده‌است. وضعیت خوب نظامی عراق و موقعیت بسیار برتر نیروی هوایی آن از تحریک بیش از حد نیروهای رژیم جمهوری اسلامی جلوگیری کرده و موفقیت حملات آن را عمدتاً به تبلیغات مطبوعاتی در باره‌ی عملیات کوچکی مثل قسطنطنیه و آشورای ۳ محدود کرده‌است.

در طی همین مدت طرح‌های صلحی از جانب ژاپن، بازار مشترک اروپا (بطور غیر رسمی) اتحادیه‌ی عرب، سازمان کنفرانس اسلامی، جمع چهار کشور، فرانسه، سوریه، الجزایر و عربستان سعودی، دبیر کل سازمان ملل و راجیو گاندی پیشنهاد شد که مهم‌ترین آن‌ها طرح چهار کشور از طریق پیشنهاد سفر حافظ اسعد به ایران و پادشاهی سعودی. ولی هر بار رفسنجانی بعنوان سخنگوی کل رژیم این پیشنهادها را رد کرد. او، خامنه‌ای و خمینی بارها بر موضع ایران برای ادامه‌ی جنگ تا سرنگونی رژیم عراق تأکید ورزیدند. در حالی که این رُست در حقیقت برای مصرف داخلی "امست حزب الله" طرح میشد، در تماس‌های خارجی رژیم موضع متفاوتی ابراز می‌کرد.

ابتدا رجائی خراسانی نماینده‌ی جمهوری اسلامی در سازمان ملل در ماه اسفند سال گذشته در مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی تأکید کرد که سرنگونی صدام از شروط ایران نیست. بعد رفسنجانی جدی‌ترین پیشنهاد ایران را برای صلح ارائه کرد. در پیامی به گاردین پیلما تیک تهران تسلیم شد (۹ خرداد ۶۴) شروط ایران به این شرح عنوان شدند:

۱- عقب نشینی به مرزهای بین‌المللی.

۲- تعیین عراق بعنوان متجاوز.

۳- محاکمه‌ی عراق در یک دادگاه بین‌المللی.

او سپس در سخنرانی برای سفر و کارداران خارجی تأکید کرد که این شروط منصفانه و بخشنده‌اند. متعاقب آن در یکی دو مصاحبه‌ی دیگر مکرراً متذکر شد که ایران رأی دادگاه را هر چه باشد خواهد پذیرفت. گرچه در تفسیر این پیشنهاد مدعی بود که محاکمه‌ی عراق به منزله‌ی سرنگونی‌اش خواهد بود. این پیشنهاد جمهوری اسلامی مورد حمایت برخی محافظ غربی هم قرار گرفت و حتی مجله‌ی اکونومیست، سخنگوی جناحی از حزب حاکم محافظه کار انگلستان یکی از سرمقاله‌هایش را به این موضوع اختصاص داد و ضمن انتقاد از شورای امنیت بخاطر عدم محکومیت استفاده از سلاح‌های شیمیایی، سازمان کنفرانس اسلامی را برای تشکیل دادگاه پیشنهاد کرد. علی‌رغم این عقب‌نشینی، شرط سوم هنوز برای عراق قابل قبول نیست چون سایر طرح‌ها هم حاوی شرط اول بوده‌اند و شرط دوم هم که فرمالیته‌ای بیش نیست.

عراق پس از تهدیدهای مکرر در طول سال‌های گذشته و تهدیدهای متقابل جمهوری اسلامی مبنی بر بستن تنگه‌ی هرمز بالاخره اجازه‌ی نابودی خارک را کسب کرد (۱۷). و علی‌رغم ادعاهای جمهوری اسلامی که مدعی بود با تهدید متقابل مانع از حمله به تأسیسات نفتی خارک شده (۱۸) بلوف او را خواند. حملات عراق بر خارک که شریان اقتصادی رژیم است بمنظور وادار کردن رژیم به صلح ادامه دارد. ولی سردمداران رژیم در آخرین ابرازات خود علیه سازش در جنگ نوحه می‌خوانند و تهدید به حمله به لوله‌های نفت در عربستان و ترکیه می‌کنند (۱۹). برخی دیگر بر حمله به کویت مصرند. کل این اوضاع دلالت بر ورود جنگ به مهم‌ترین مرحله‌ی آن از آغاز تا کنون می‌کند مرحله‌ای که می‌تواند به عمیق‌ترین بحران منطقه‌ای در طی چند سال گذشته، بسته شدن موقت تنگه‌ی هرمز، گسترش درگیری به سایر کشورهای خلیج فارس و امکانات احتمالی دیگر بیانجامد. به هر رو صرف‌نظر از مسائل غیر قابل پیش‌بینی چون کودتا در عراق، رژیم جمهوری

اسلامی، ۸ شهریور ۶۴) تا آخر سال! را چندان جدی نمی‌توان طقی کرد. بر این اساس و اگر فرض را بر همین میزان درآمد نفتی در ۶ ماه اول سال بگذاریم، مجموع درآمد نفت ایران در طی سال ۶۴ معادل ۱۶/۵ میلیارد دلار خواهد شد. همانطور که قبلاً متذکر شدیم درآمد نفت ایران در سال ۶۳، که هیچیک از مشکلات کنونی وجود نداشت، ۱۵ میلیارد دلار بود چه رسد به سال جاری با مسائل خارک، ارزان تر شدن نفت و از دست دادن مشتری‌های قبلی به سود عراق و غیره.

۱۷- باین موضوع نیز باز خواهیم گشت.

۱۸- رفسنجانی، "جمهوری اسلامی"، ۷ دی ۱۳۶۳.

۱۹- رفسنجانی، "اطلاعات"، ۲ مهر ۱۳۶۴.

اسلامی نه توانائی نظامی و نه هنوز ارتباطات سیاسی لازم و کافی را برای غلبه بر رژیم عراق داراست .

توده‌ی مردم و اپوزیسیون

در چند ماه اخیر رژیم جمهوری اسلامی در مجموع ، علاوه بر وضعیت روبه وخامت اقتصادی و گسترش تناقضات درونی خود با بروز علنی نارضایتی مردم به انحاء مختلف روبرو بوده است .

ابتدا نوبت افتتاح "روز قدس" بود که اجتماع چند صد هزار نفری آن با بوق و کرنای گویلیزی ، میلیون ها نفر (۵ میلیون در تهران و نزدیک به ۳۰ میلیون در سراسر ایران) قلمداد شد . سپس و در همین ردیف نوبت انتخابات ریاست جمهوری بود . وضع به قدری خراب و شرکت مردم در حدی ناچیز و محدود به تعدادی متوهم و تعدادی هراسمند بود که مسئولان حوزه های رأی گیری به مگس پرانی مشغول بودند و بعد هم رأی سازان رژیم مجبور شدند پیمانه‌ی خود را سر خالی بگیرند . نتیجه این که طبق آمار رسمی هم درصد رأی دهندگان به نسبت واجدین شرایط در کمترین حد و هم درصد تحریم کنندگان در بیشترین حد ، یعنی بیش از ۱۰ میلیون ، در طی انتخابات متعدد ۶/۵ سال گذشته بود .

علاوه بر این ها ، اعتصابات و اعتراضات کارگری در واحدها و کارخانه های متعددی از قبیل نساجی فومنت ، چوکا ، ماشین سازی اراک ، کاتر پیلار ، ملبیران ، بید بلند آغا جاری و ۰۰۰ بر علیه اخراج ها و مدیریت و در مواردی هم برای اضافه‌ی دستمزد جریان یافت .

در موارد دیگری مثل قلعه حسن خان کرج و فیروز آباد شهرری مردم برای جلوگیری از تخریب سرپناه خود به درگیری وزد و خورد با ماموران رژیم پرداختند .

بر بستر این جو نارضایتی ، غیبت نیروهای متشکل اپوزیسیون مرتقی مشهود بود . اپوزیسیون قانونی و وفادار به رژیم ، یعنی نهضت آزادی با ناپیگیری "لیبرالی" ابتدا مواضع خود را مورد جنگ و صلح در جزوه ای جدید ("توضیحاتی پیرامون مذاکره ، آتش بس ، صلح") رقیق تر و بعد بازرگان را نامزد انتخابات ریاست جمهوری کرد . نامزدی او که به احتمال زیاد پس از گرفتن تضمین هائی از بخشی از رژیم (امثال منتظری) صورت پذیرفته بود هدف مشروعیت بخشیدن به نظام جمهوری اسلامی و انتخابات و سپس معامله با رژیم بر اساس میزان آراء حاصله را دنبال می کرد . ولی پس از رد این نامزدی توسط اکثریت شورای نگهبان نهضت آزادی حتی جرات تحریم انتخابات را نداشت ولی این گستاخی را که عدم شرکت مردم را تلوینا به حساب خود گذارد دارا بود .

دعوت به تظاهرات رضا پهلوی در روز ۱۱ مرداد هم به نسبت کمتر از بی آبرویی رژیم در روزهای "قدس" و انتخابات نبود . معدودی انگشت شمار عافیت طلب که دعوت پادشاهشان را پذیرفتند چند هفته ای را در اوین آب خنک خوردند . در این سوی طیف اپوزیسیون ، مجاهدین خلق بدون هیچگونه ارتباطی با توده‌ی مردم به اقدامات نظامی در طول دو هفته قبل از انتخابات مبادرت کردند که حسب المعمول فاقد هر نتیجه و نمود ملموسی در زندگی مردم بود . حداکثر تاثیر این اقدامات بر مردم ، در صورت اطلاع ، تا سفاک تلافات ایشان بود . ناگفته نباید گذارد که این بار پس از مدت ها مجاهدین تعدادی اعلامیه هم در اینجا و آنجا پخش کردند که در مجموع تاثیر نسبی اش بیش از اقدامات نظامی شان بود گر چه ارقام نجومی ادعایشان را صرفا باید بعنوان تبلیغ روانی علیه رژیم در نظر گرفت . از لحاظ سیاسی هم سازمان مجاهدین به راست روی ادامه داد . جنبش مرتقی ابتدا با ناباوری تمام ناگزیر شد حقنه کردن مسئله‌ی خصوصی ازدواج رجوی و مریم غضدانلو را بعنوان بزرگترین انقلاب عصر حاضر ! و تاثیر منفی آن بر مردم ناراضی از رژیم را شاهد باشد و سپس از نظریات جدید الاعلام ایشان آگاه گردد . گوئی باید در انتظار نتایج بیشتری از این انقلاب بود . در مصاحبه ای با نشریه ی فیلا دلفیا اینکواریر چاپ آمریکا و در تلاش برای جلب اعضای کنگره ی آمریکا رجوی ابعاد جدیدی از این "انقلاب" را به نمایش گذارد :

"ما فقط در سال ۱۹۶۵ حمایت آمریکا از دیکتاتوری شاه را نمیستودیم ۰۰۰ در پی برقراری روابط خوبی با ایالات متحده آمریکا هستیم ۰۰۰ واقعا دموکراتیک هستیم ، سرمایه داری و بازار آزاد را میپذیریم ۰۰۰" (به نقل از جمهوری اسلامی ، ۳ شهریور و همچنین رادیوهای خارجی در اوائل شهریور) .

ما هنوز خبری دال بر تگذیب یا اصلاح این خبر نشنیده ایم ولی مفاد آن با حرکت و روش مجاهدین تطابق دارد . مجاهدین خلق پا جای پای سازمان آزاد بیخس فلسطین گذارده و دیپلماسی بند بازی را در پیش گرفته اند . اگر ساف از این طریق به جایی رسید مسلما مجاهدین هم خواهند رسید .

در این چند ماه از نیروهای چپ متأسفانه چندان خبری در صحنه‌ی مبارزه‌ی ایران نبود و عناصر و نیروهای چپ‌سوای پخش برخی اعلامیه‌ها عمدتاً در پراکندگی و انفعال بسر می‌بردند.

جمع‌بندی و نتایج

همین‌طور که در بالا گفتیم رژیم جمهوری اسلامی وارد یکی از سخت‌ترین بحران‌های طول عمر خود شده است. از طرفی اختلافات داخلی آن رو به اوج و شکنندگی است و از طرف دیگر وخامت اوضاع اقتصادی آن را در مخمصه‌ی شدیدی قرار خواهد داد. در چنین شرایطی صرف‌نظر از این که کدام جناح از رژیم قدرت را در دست داشته باشد، با توجه به لاینحل بودن اساسی‌ترین مشکلات ذکر شده، در معرض شدیدترین مخالفت‌ها و بی‌اعتبار شدن کامل قرار خواهد داشت. ولی ظاهراً قدرت‌شیرین تر از آنست که اجازه‌ی اینگونه ملاحظات را به طرفین بدهد. شاید هم سفیدپوش سوار کار جبهه‌ها به هر دو طرف قول "امداد" داده باشد.

به هر جهت افت شدید درآمد ارزی و در حداقل قرار داشتن ذخائر ارزی که در بهترین حالت ۳ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود رژیم را در موقعیت بسیار نامطلوبی قرار خواهد داد. موقعیت بین‌المللی رژیم جمهوری اسلامی هم اصلاً قابل توجه نیست. از طرفی این رژیم کماکان بعنوان بدیل اول غرب محسوب نمی‌شود و طبعاً غرب در صورت وجود بدیل مطلوب‌تر ذره‌ای در حمایت از آن درنگ نخواهد کرد. رقابت سختی بین رضا پهلوی، شاپور بختیار و مجاهدین خلق برای کسب این موقعیت در جریان است. ولی تا آن زمان و حتی تا وقتی که چنین بدیلی شانس واقعی کسب قدرت را در پیش رو نداشته باشد، غرب دست خود را باز نگه خواهد داشت. برای غرب مطلوب‌ترین حالت، همین‌طور که در رهائی اشاره کرده‌ایم، جهت‌گیری دقیق‌تر، سریع‌تر و خالی از تنش رژیم در سرمایه‌داری است. می‌گوئیم بهترین حالت چون جایگزینی رژیم با بدیلی از بیرون یعنی سرنگونی آن و این امری نیست که بر اساس محاسبات دقیق پیش‌رود. در چنین شرایطی اوج‌گیری جنبش توده‌ای مردم می‌تواند تمام محاسبات را در هم ریزد و رشته‌ها را پنبه کند. بر این اساس و با توجه به رقابت موجود بین امریکا و شوروی و موقعیت شوروی در همسایگی ایران، محاسبات نیروهای غربی از این کانال می‌گذرد که رژیم ایران نباید چندان تضعیف شود که موقعیت مناسب برای شوروی پدید آید. بدین لحاظ رژیم جمهوری اسلامی از سوی برخی از جناح‌های امپریالیسم عامل مثبت هم‌ارزیابی می‌شود.

این نظر از روزنامه‌ی مهم کریستین ساینس مانی‌تور، سخنگوی جناحی از امپریالیسم، در این رابطه گویاست:

"از نقطه نظر غرب تمام سیاست‌های دولت خمینی فاجعه‌آمیز نبوده‌اند بعنوان مثال ایران پایگاه قابل ملاحظه‌ای را در اختیار شوروی قرار نداده است. با برخورداری کامل از سرحدات مشترک با افغانستان، شوروی و خلیج فارس ایران در موضع استراتژیک کلیدی قرار گرفته و اگر شوروی بتواند نفوذی در تهران کسب کند ایران دروازه‌ای برای رسیدن روس‌ها به مناطق نفت‌خیز خاورمیانه خواهد بود.

غرب باید آماده‌ی ورود به معامله با ایران شود... هیچکس نمی‌تواند بگوید دولت بعدی ایران چگونه دولتی خواهد بود. ایران می‌تواند شاهد ادامه‌ی حاکمیت اطرافیان خمینی و یا روی کار آمدن گروه دیگری احتمالا هم پیمان با شوروی باشد... يك احتمال این است که رهبران جدید در پی نوعی نزدیکی با شوروی بوده... احتمال دیگر اینست که آشوب در ایران با درگیری‌های جناحی منطقه و فشار از سوی عراق... به از هم گسیختگی ایران بیانجامد. خطر بیش از همه متوجه خوزستان است که از مدتی قبل هدف عراق بوده است اگر ایران شروع به تجزیه کند تاثیرات عاشی آن در پاکستان، ترکیه و سایر نقاط احساس خواهد شد.

بسیار به نفع غرب است که چنین واقعه‌ای صورت نپذیرد. امریکا می‌تواند... به صدام حسین بفهماند که نظر بسیار نامساعدی نسبت به ادعای حاکمیت بر خوزستان خواهد داشت... (به نقل از جمهوری اسلامی، ۹ شهریور ۱۳۶۲).

در مقابل، گروه‌های دیگری مثل بنیاد هریتیج که از دست‌راستی‌ترین موسسات تحقیقاتی و نزدیک به جناح ریگان است معتقد به گشامالی دادن رژیم در صورت اقدام به عملیات تروریستی و گروگان‌گیری است. به هر جهت عواقب اقدامات بخشی از جناح دوم رژیم، هر چند هم جناح اول با آن‌ها توافق نداشته باشد، متوجه کلیت رژیم است. ولی همین بنیاد هریتیج هم تأکید دارد که:

"خمینی... نمی‌تواند به آسانی و بدون به خطر افکندن رژیمش به اتحاد شوروی گرایش پیدا کند" (کیهان،

با در نظر گرفتن این جنبه از مسئله علاوه بر عوامل زیر است که عراق هم اجازه می‌یابد خارك را مورد حمله قرار دهد . می‌گوئیم اجازه چون عراق از مدت‌ها قبل امکان بمباران خارك را دارا بوده و همواره از این تهدید بعنوان آخرین کسارت برنده و پایان دهنده‌ی جنگ یاد کرده است . بنا بر این اساسی ترین سؤال این است که چرا تا کنون از این کارت استفاده نمیشده است ، پاسخ در این واقعیت نهفته است که میزان جریان نفت از خلیج فارس که به غرب صادر میشود وابستگی مستقیم به وضع اقتصادی غرب و منافع جناح های مختلف امپریالیسم دارد .

ما سال‌هاست که علیه یکپارچه و یک موجود خیالی دیدن امپریالیسم هشدار داده و کوشش‌هایی در جهت ایجاد شناخت از آن به عمل آورده‌ایم . در فقدان شناخت لازم از اختلافات و تضادهای درونی امپریالیسم توضیح بسیاری از عملکرد های آن با چنین دیدی غیر ممکن است . مثلاً در این صورت در همین رابطه‌ی مورد بحث، یعنی مسئله‌ی نفت نمی‌توان توضیح داد چرا یک گرایش درون امپریالیسم خواهان پائین بودن نسبی قیمت نفت است و یک گرایش دیگر خواهان بالا رفتن آن . برای جناح صنعتی غیر نظامی امپریالیسم از طرفی پائین بودن قیمت نفت به معنای کاهش مخارج تولید و از طرف دیگر بالا بودن آن بمنزله‌ی بالاتر رفتن قدرت خرید کشورهای نفت خیز است به شرط آن که در آمدشان را صرف صنایع غیر نظامی و نه خرید اسلحه کنند . در این حالت یعنی بالا بودن قیمت نفت و افزایش در آمد کشورهای صادرکننده‌ی نفت ، جناح صنعتی نظامی با جناح صنایع غیر نظامی بر سر تصاحب این در آمد رقابت دارند . برای جناح نفتی بالا بودن قیمت نفت به معنای سود بیشتر و برای بخشی از بانك‌ها (از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد) به منزله‌ی هجوم دلارهای نفتی غیر قابل سرمایه گذاری و جذب در داخل کشورهای نفت خیز است .

برای تعیین میزان جریان نفت سال‌هاست که طرق مختلف از قبیل استفاده از عناصر طرفدار غرب ، تا درگیر شدن مستقیم در مذاکرات و تا ایجاد جنگ و تنش و درگیری مورد بهره برداری قرار گرفته‌اند . از مدتی قبل اضافه موجودی نفت در غرب و پائین آمدن قیمت آن یکی از بحث‌های اساسی محافل ذینفع را تشکیل داده است . برخی نظرات برای عقیده‌اند که قیمت واقعی نفت در حدود ۱۵ دلار در هر بشکه است . به این نظر دو سال قبل در شماره‌های گذشته‌ی رهایی اشاره کرده‌ایم . اخیر شیخ ذکی یمانی هم بر این نظر صرحه دارد و قیمت واقعی نفت را بین ۱۵ تا ۱۸ دلار عنوان نمود هر چند بعداً چنین گفته‌ای را تکذیب کرد . لیکن برخی محافل دیگر بدستی متذکر شده‌اند که پائین تر رفتن قیمت نفت از ۲۰ دلار در هر بشکه بخشی از سیستم بانکی غرب را به خطر انداخته و تعدادی از بانك‌ها را ورشکست خواهد کرد چون از طرفی کشورهای بد هکار مثل مکزیک که مبالغ کلان به بانك‌های غربی مقروض‌اند از باز پرداخت این وام‌ها عاجز خواهند بود ، از طرف دیگر تعدادی از بانك‌ها که در تاسیسات نفتی سرمایه گذاری کرده و یا وام‌های عظیمی دریافت کرده‌اند در خطر قرار خواهند گرفت . و از طرف دیگر پائین بودن قیمت نفت معادل سقوط در آمد کشورهای صادر کننده‌ی نفت خلیج فارس و در نتیجه خروج بخش عظیمی از پتrodollarها (دلارهای نفتی) از بانك بمنظور سرمایه گذاری و مصارف داخلی خواهد بود . حتی رسیدن قیمت به ۲۲ دلار در هر بشکه خالی از ضرر نخواهد بود . از جانب دیگر نفتی‌های انگلیس در مقابل کاهش قیمت خود داری نشان می‌دهند و منافع‌شان در بالا ماندن آن است . دولت انگلیس مدت‌هاست که در عمل روی نفت استخراجی توسط شرکت نفت انگلیس سوسپید می‌دهد چون طبق قرار موجود بین این شرکت و دولت انگلیس نفت استخراجی از دریای شمال به قیمت معینی توسط دولت خریداری میشود در حالی که قیمت بازار کمتر از آن میزان است . در مجموع این اوضاع و احوال بنظر می‌رسد برخی گرایش‌ات مهم امپریالیستی بر ثابت تر نگهداشتن قیمت نفت توافق داشته باشند که این در صورت کمتر شدن عرضه و در معرض خطر قرار داشتن جریان نفت ممکن خواهد بود .

در چنین منطقه‌ی استراتژیکی عراق که حیات و موات خود را مدیون غرب است مجاز به تصمیم سر خود در باره‌ی مسئله‌ی به این مهمی نیست .

ایران هم در موقعیتی قرار ندارد که برای تامین نیازهای ارزی خود به غرب رو کند ، بلوک شرق هم تکلیفش معلوم است . نه چندان ارزی دارد و نه دلخوشی از جمهوری اسلامی . تنها امکان موجود لیبی متحد و یار غار جمهوری اسلامی است که توانائی کمک به رژیم را داراست . ولی لیبی هم سال‌هاست که علی رغم تمام شعارها و هارت و پورت‌ها اینگونه به کشور دیگری کمک مالی نکرده است . بنا بر این علی می‌ماند و حوض .

مجموعه‌ی این اوضاع و احوال بر مساعد تر شدن شرایط برای سرنگونی رژیم حکم می‌کند . ولی بحران صرف رژیم را سرنگون نمی‌کند بلکه لازمه‌ی سرنگونی رژیم ، علاوه بر بحران شکننده پیدایش توده‌ای غیر قابل مهار نیز هست به شرطی که

بدیلی هم در پیش روی این جنبش باشد و یا در طول مبارزه بوجود آید . ظهور بدیل نیز منوط به شرکت متشکل و فعال نیروهای سیاسی در مبارزه ی توده ای است . در حالی که وضع اپوزیسیون مترقی چندان چنگی بدل نمی زند ، این موقعیت می تواند توسط بدیل های ارتجاعی یا انحرافی دارای امکانات و تشکل مورد بهره برداری قرار گیرد و یک بار دیگر از دست برود . طبعاً از چپ پراکنده و سرخورده نمی توان تشکل منسجم و وحدت را یک شبه انتظار داشت ، ولی لااقل می توان توقع داشت که برای یک بار هم که شده دست از رفتار کودکانه ، چشم و هم چشمی و سکناریسم بردارد و در مقابل بدیل های دیگر یکپارچه عمل کند ، در مقابل آن ها بدیل نظری چپ را قرار دهد و در راه اشاعه ی آن به کوششی همه جانبه دست بیازد . مسلماً این عملکرد منجر به انسجام طبقه ی کارگر و قدرت یابی آن در آینده ی نزدیک نخواهد شد . ما کمترین توهمی در این باره نداریم . ولی این کار حداقل به پذیرش نظریات و خواست های چپ در اقشار وسیع تری از توده ی مردم زحمتکش منتهی خواهد شد . این خود زمینه و طلایعه ی گام های بعدی خواهد بود .

پ . اسد

پوپولیسم،

بوندیسم،

استالینیسم،

کالبدشکافی "حزب کمونیست ایران"

فتح بابی شده است . باران الطاف "حزب کمونیست" بر ما نازل شده و باز هم یکبار دیگر بقول "مجاهدین مارکسیست" گذشته های نه چندان دور "مسئله ی حاد جنبش" شده ایم! و این برای ما که چند پیراهن در این رهگذر پاره کرده ایم رایحه ی آشنائی دارد . گویا "تقدیر" چنین است که هر مجموعه ای که به بن بست رسید دست و پنجه ای هم با ما آشنا کند و خشم افسار گسیخته ی خود را در جهتی رها کند که گویا بالاخره متضاد دیاکتیکی! خود را یافته است . "یافتیم، یافتیم"! ولی اگر گذشته ها ملاکی برای آینده باشد پیشا پیش باید گفت برایشان متأسفیم . از این نیز طرفی نخواهند بست . نزدیک يك سال است که رفقای ما در خارج نوشته ها و کنایه های غیر رفیقانه و حتی کینه توزانه ی نویسندگان نشریات مختلف "حزب کمونیست ایران" را ارسال می دارند . ما آن ها را دیده ایم و جوابی نداده ایم زیرا همه ، نوشته هائی بسی محتوا هستند که صرفا بر حسب دستور "حزبی" نوشته شده اند . گویا به بخش های مختلف دائره ی نگارش دستور داده شده است که این دشمن را دریابند و کارگزاران نیز حسب الوظیفه و بر حسب بضاعت خویش در این صحنه ادای سهم کرده اند . پس از چندی رادیوی صدای حزب نیز به این کارزار پیوست و حساب ما را یکجانبه رسید . اکنون که بنظر می رسد دوستان هر چه داشته اند گفته اند و نکته ی مهم دیگری جهت "افشا" گری ندارند از آن ها اجازه می خواهیم که نظراتشان را جمع بندی کنیم و آن ها را لهم از جهت درستی گفتارشان در باره ی ما و هم از جهت آنچه که خود نوید می دهند به محك آزمایش بگذاریم . باشد که این نیز گامی باشد برای ریشه یابی در دها و شناخت از ماهیت بخشی از چپ ایران . خواننده در انتهای این نوشته به این نکته واقف خواهد شد که چرا ما خرسندیم که در انقلاب سیاسی بهمن ۵۷ این چپ به قدرت نرسید و چرا معتقدیم که اگر در تحولات آینده ، چپ ایران بدون تغییر عمیق در ماهیت به قدرت برسد وضعی بهتر

پول پوتیسیم در انتظار ما نخواهد بود .

رفقای ما در خارج از کشور انگیزه‌ی اساسی و دلائل تبعی نوشته‌های "حزب کمونیست" را در "اندیشه‌رهای" شرح داده‌اند بنابراین ما در اینجا بدان‌ها نخواهیم پرداخت فقط از ذکر يك نکته ناچاریم و آن اینست که هنگامی که باید به وضع نابسامان چپ‌ایران برخورد کرد و علت شکست‌ها را دریافت و مشاهده کرد که پوپولیسم چه به روز جنبش آورده است رفقای حزب کمونیست ترجیح داده‌اند که اولین مقاله‌ی اولین نشریه‌ی شوریک خود را به انتقاد از سازمانی اختصاص دهند که بقول خود آن‌ها آنتی‌تز پوپولیسم بوده است . در این نوشته خواهیم دید که این کار بلاجهت نیست . "حزب کمونیست" در غرقاب پوپولیسم دست و پا می‌زند و لاجرم وحدت کمونیستی را بعنوان بزرگترین مانع خود می‌یابد . بخش مهمی از توده‌ی چپ در تجارب ملموس چند سال گذشته بسیاری از مشکلات را دریافته است دیگر خریدار همان خزعبلات گذشته ————— انحرافات بیشتر — تحت پرچم تازه برافراشته‌ی "حزب کمونیست" نیست و آلترناتیو دیگری را جستجو می‌کند . "حزب کمونیست" در این زمینه می‌نویسد :

"در این مقطع معین، با بر ملا شدن محدود نگرانی‌های سوسیالیسم خلقی و ورشکستگی عملی پوپولیسم در ایران، سازمان وحدت کمونیستی بیش از پیش به قطب و ملجا نوع‌معینی از پشیمانی سیاسی در "چپ" ایران تبدیل می‌شود . . . اگر يك انقلاب‌زنده و حی و حاضر با ندانم‌کاری‌های پوپولیستی به باد رود، پوپولیست سرگردان و مایوس می‌تواند در سازمان وحدت کمونیستی، یا لاقلاً تحت توجهات تأیید آمیز آن، پروسه‌ی بازاندیشی در باره‌ی "انقلاب سوسیالیستی" بطور کلی و مجرد، جریان تسویه حساب با محدود نگرانی‌های "جهان سومی" پیشین خود، و بالاخره شکاکیت آکادمیک نوظهور خود را . . . بدون عذاب وجدان کاری نکردن دنبال کند . . . معافیت طلبان این دوره، که با ملاحظه خاصی خود را طرفداران "انقلاب سوسیالیستی" نام می‌گذارند، در سیمای سازمان وحدت کمونیستی تیره‌ی سیاسی و احترام به نفس خود را جستجو می‌کنند" ("بسوی سوسیالیسم، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱، ص ۱۰) .

بخاطر مقابله با چنین خطری است که "حزب کمونیست" يك کارزار همه جانبه علیه وحدت کمونیستی را ضروری می‌بیند . آگاه یا ناخود آگاه و بدون يك جو بصیرت در دیدن ماهیت ترزا، شوروی‌ها و عملکرد خود، فریاد می‌زند که "با اضمحلال تز (پوپولیسم راست) آنتی‌تز (وحدت کمونیستی) هم فلسفه وجود خود را از دست می‌دهد" . در يك فراخوان ملتسمانه به جنبش چپ می‌گویند ما را باور کنید، ما دیگر پوپولیست نیستیم، "در سیمای وحدت کمونیستی تیره‌ی سیاسی و احترام به نفس خود را جستجو" نکنید . ببینیم و محک بزنیم . در این نوشته روشن خواهد شد که آنچه خوبان همه دارند "حزب کمونیست" به تنهایی دارد . رفقا يك گام به چپ آمده‌اند تا ده گام به راست بردارند . این سمت یابی شوریک آن‌هاست، و از لحاظ پراتیک، اجازه دهید صفحات آینده این نوشته معرف خصائص آن‌ها باشد .

نوشته حاضر شامل سه مبحث خواهد بود :

- ۱- نگاهی به رده‌ی "بسوی سوسیالیسم" علیه انتقاداتی که ما به شوروی انقلاب دموکراتیک "امک" داشته‌ایم .
- ۲- بررسی انتقادات "حزب کمونیست" از نظرات سازمان وحدت کمونیستی .
- ۳- نگاهی پیرامون تشکیل "حزب کمونیست ایران" نقطه نظرات و پراتیک حزبی .

پیرامون تئوری انقلاب ایران و برخورد به نظرات "ا.م.ک"، "ج.ک.ا"

(نگاهی به رویه "بوی سوسیالیم")

نوشته ای توسط سازمان ما در نقد نظرات "امک" انتشار یافت (*). در این نوشته ادعا شده بود: دلائلی که "امک" برای دموکراتیک خواندن انقلاب ایران ارائه می دهد صحیح نیستند چه اولاً معلوم نمی شود مقصود ایشان از "انقلاب ایران" کدام انقلاب است و ثانیاً این دلائل بر حسب خلق و خوی نویسندگان و نویسندگان و فصل های مختلف نوشته هایشان دائم التغییر یا دائم التوضیح بوده و در قسمت هایی با هم متضادند، و ثالثاً اگر آخرین تنوعاً توضیح اصلی بدانیم این ها درست به عکس خود حکم می کنند یعنی ثابت می کنند که انقلاب اجتماعی ایران انقلاب سوسیالیستی است و هر انقلاب دیگری صرفاً یک انقلاب سیاسی است.

قصد ما از انتشار آن نوشته این بود که حال که ظاهراً "امک" می کوشید از سنت پوپولیستی بپزد به ایشان نشان دهیم که هنوز بندهائی - و شاید اساسی ترین بندها - را به پا دارند و ایضا نشان دهیم که بین تغییرات کمی و مدرج در فاصله گرفتن از پوپولیسم با تغییر اساسی و کیفی و انقلابی در مفاهیم پوپولیستی راهی است دشوار اما پیمودنی. برخی از ما خود چنین مسیرهایی را پیموده بودیم و سازمان در آن زمان ناشناخته و تازه کار "امک" را از چنین امکانی مستثنی نمی دانستیم. هم اکنون قبل از آن که پیچش های عصبی رفقا ما را متهم به پارتالیسم و لحن پدران کند به آن ها توضیح می دهیم که اگر در این نوشته مانند آن دوستان به ریک ترین دشنام ها متوسل نمی شویم نه از روی غریزه ی پدري، بلکه به این خاطر است که میان فرهنگ پرولتری و مادیون پرولتری تفاوت قائلیم، و به همان اندازه مهم، آن ها را در اردوی دشمن نمی بینیم. غرض از نقد، افشاگری نیست. نشان دادن نکات مثبت و منفی است به امید تقویت نکات مثبت و کمک به تصحیح نکات منفی. اگر این پدر سالارانه است، باشد. بنظر ما صرفاً رفیقانه است و راه درست انتقاد. اگر مباحثی که مورد طرح است صرفاً مربوط به "امک" و گذشته ها می شد مطلقاً نیاز به بحث بیشتر نداشت اما اکنون که با هزار و یک ایما و اشاره و تردستی کوشش می شود که ثابت شود "شورسین های" امک بر تارک "حزب کمونیست" نشسته اند و سری شایسته برای بدنی نیازمند فراهم آورده اند، مباحث مطروحه نه به جمعی محدود بلکه به یکی از سازمان های مبارز جنبش و بنا بر این به جنبش مربوط می شود و معنای بلافاصله می یابد و از آنجا که ظاهراً تمام نقطه نظرات امک در بست توسط حزب کمونیست پذیرفته شده است اجباراً هنگام خطاب آن ها را یکی می گیریم. سردبیر ارگان شوریک حزب کمونیست یکی از دلائل برخورد های "حزب کمونیست" به ما را همین جزوه ی در نقد امک ذکر کرده و اظهار داشته اند که اول وحدت کمونیستی به ما (امک؟ حزب کمونیست؟) پرداخته است. با این وصف تصور می کنیم در نوشته حاضر می توان رفقای حزب کمونیست را مخاطب قرار داد.

ماهیت انقلاب ایران

یک بخش مهم از مجادلات ما و بخش مهمی از چپ ایران بحث در تبیین ماهیت انقلاب ایران است. مسلماً این یک بحث لغوی نیست. یک سازمان بر حسب این که هدف را چه و کجا تعیین می کند استراتژی خود را مشخص می کند. تاکتیک ها، برنامه و سیاست روزمره، میزان دوری و نزدیکی با سایر نیروهای اجتماعی، شعارها و تدابیر همه قاعده تا بعضی از این اصل هستند. این یک تعلق خاطر به این یا آن فرمولبندی، به این یا آن واژه نیست. بلکه تعیین کننده مسیر راه است.

* این نوشته تحت عنوان "نقد نظرات اتحاد مبارزان کمونیست" که توسط یکی از رفقا تهیه و تنظیم شده بود، در پائیز سال ۶۱، بطور وسیع منتشر شد. در مقدمه این نوشته قید شده بود که مطالب آن در مجموع در رد نظریه انقلاب دموکراتیک و تبلیغ انقلاب سوسیالیستی بیانگر نظر سازمانی است و در جزئیات و تأکیدات حاوی "نظرات سازمانی" نیست.

مائوتسه دون معتقد به انقلاب تمام خلقی بود. بر مبنای این اعتقاد که عمیق بود و پیگیرانه دنبال می شد، استراتژی سازش طبقاتی وی نه تنها اجرا میشد بلکه وی حاضر شد که کمونیسم را که يك تعلق خاطر و يك ملاحظه سیاسی از لحاظ حمایت قدرت های جهانی برای او محسوب می شد و دارد که ایده های سازش طبقاتی را تبلیغ کند. در اندیشه ی مائوتسه دون میان بورژوازی و پرولتاریا تضاد آشتی ناپذیر وجود نداشت. امروز حتی پوپولیست های ما به این تصور می خندند ولی تا همین چند سال پیش لشکر مائوتیست های علنی از جمع همه ی لشاکر انبوه تر بود. هنگامی که ما دفتر "اندیشه ی مائوتسه دون و سیاست خارجی چین" را که در سال ۵۳ نگاشته شده بود در سال ۵۶ منتشر ساختیم، ملحد واقعی شناخته شدیم اما این امر مانع از این نشد که امروز ادعا های همان نوشته ی کفرآمیز برای چپ ایران اظهر من الشمس تلقی شود. با این همه مائوتسه دون به نظریه پردازان جنبش کنونی ما يك رجحان داشت. او سعی می کرد در انطباق عمل و تئوری خویش، مارکسیسم را وادارد که به زبان وی سخن گوید. دوستان امروزی ما اساسا کاری به این کارها ندارند. تئوری انقلابشان هر چه که هست يك چیز می گوید و پراتیک روز مره شان چیزی دیگر. از يك طرف انقلاب دموکراتیک را می طلبند چون جامعه و طبقات به نظر ایشان برای پذیرش سوسیالیسم آماده نیست و از جانب دیگر نه تنها همه ی نیروهای اجتماعی دیگر بلکه همه ی سازمان های چپ را دشمن خود و ضد انقلاب (کدام انقلاب؟) می شمارند. معلوم نیست اگر ایشان می خواهند به تنهایی انقلاب کنند چرا يك انقلاب اساسی نمی کنند و اگر جز این است و دموکراتیک خواندن انقلاب به معنا و مستلزم شرکت سایر نیروها در انقلاب است دیگر ضد انقلابی دانستن (نیروهای شرکت کننده در انقلاب) چه معنا دارد.

در نوشته ی "نقد نظرات..." انتقاداتی مطرح شده بود که نویسندگان "حزب کمونیست" را برآشفته است. مقادیـر هنگفتی مطلب ظاهرا در رد انتقادات آورده شده است و ده ها مطلب ناوارد دیگر در مجادله گنجانده شده تا شاید خواننده کم حوصله را از پیگیری انتقادات باز دارد. ما برای روشن شدن بحث رؤس انتقادات خود را بصورت سؤال تکرار می کنیم:

۱- آیا حقیقت دارد که "امک" می خواهد به اتفاق جملگی دهقانان علیه نظام کنونی انقلاب کند؟

۲- آیا واقعیت دارد که به این علت - یعنی ضرورت شرکت همه ی اقشار دهقانی در انقلاب - امک حرکت بسوی سوسیالیسم را غیر مقدور می داند؟

نقل قول های زیر چنین معنایی می دهند. "حزب کمونیست" باید نظر دهد که آن را هنوز هم قبول دارد و یا این که آن ها را غلط می داند.

"ضرورت حرکت (پرولتاریا) به اتفاق جملگی دهقانان قبل از هر چیز از ضرورت رفع موانع سیاسی معینی مایه می گیرد که خود را بصورت عدم آمادگی پرولتاریا برای حرکت بسوی سوسیالیسم آشکار می کند" (تاکید در اصل است). این جمله بجز آنچه که بصورت سؤال های ۱ و ۲ آمد معنایی نمی دهد. نمی دانیم رفقا آن را اکنون قبول دارند یا نه. صرفا برای آن که رفقای کم تجربه تر آن ها بدانند که این يك اشتباه قلمی نبوده است يك نقل قول دیگر می آوریم و منتظر جواب می مانیم.

"آنچه به انقلاب دموکراتیک روسیه - و به این معنا به انقلاب ایران - خصلت بورژوازی می دهد، وجود دهقانانی است که پرولتاریای روسیه ناچار است ابتدا به اتفاق جملگی آنان حرکت کند" (تاکید از ماست). آیا این ها نقل قول از مقدمه ی بر "هفت مقاله درباره مسئله ارضی" هستند یا نیستند و تحریف اند؟ اگر تحریف نشده اند آیا آن را اکنون قبول دارید یا نه. اگر نه پس ده ها صفحه خلط میحث و دشنامی که آقای مـح در "بسوی سوسیالیسم" بـط می دهد که گویا نظرات "امک" را تحریف کرده ایم قاعدا نثار خودشان می شود. ما به اندازه ی ایشان نه حوصله داریم و نه خوانندگان را علاقمند به آن می دانیم. این ادعای شما بوده است. آیا آن را پس گرفته اید؟ مبارک باد. و این درست آن چیزی است که هدف ما از نقد بوده است. ما اما بیشتر خوشحال میشدیم و برای شما به صداقت نزدیک تر بود اگر می گفتید که اشتباه کرده ایم و:

۱- دیگر مایل نیستیم به اتفاق جملگی دهقانان حرکت کنیم چون دهقانان مرفه استثمار نمی شوند و یا خود استثمارگرند و جزء بورژوازی ده هستند و ما قصد بسیج آن ها را نداریم و دیگر منتظر "فرجام یافتن تجزیه ی دهقانان" هم نمی مانیم.

۲- چون دیگر چنین خواست و توهمی نداریم لهذا آن را "مانع سیاسی" برای حرکت پرولتاریا بسوی سوسیالیسم نمی دانیم و دیگر رابطه ی علت و معلولی بین انقلاب دموکراتیک و ضرورت حرکت به اتفاق جملگی دهقانان قائل نیستیم (۱).

۱- يك تفسیر دیگر - و بدتر - از نوشته ی فوق می تواند این باشد که چون پرولتاریا سوسیالیسم نمی خواهد ولی اساس کار، قدرت یابی پرولتا -

آقای حکمت کما بیش و بتدریج نکات فوق را قبول کرده است . یعنی در جواب اخیرش باده ها صفحه دشنام داده که قصد حرکت به اتفاق جملگی دهقانان را ندارد ، ولی مناسبانه فراموش می کند به خواننده ی سمج توضیح دهد که نقل قول های بالا و ده ها نمونه ی دیگر از کجا گرفته شده اند . و اکنون حرف هائی می زند نافی جملات فوق . گفتیم این يك پیشرفت است و مبارك است . ولی آیا می شود به سادگی از فردی که صداقت و شهادت ثوریک نقد از خود را ندارد و برای استتار آن سفسطه می کند و دشنام می دهد و باصطلاح بدل میزند ، گذشت ؟ آری ، چون فرد مطرح نیست . اما حزب کمونیست همانطور که گفتیم لطفا نظرش را در نفی و اعتراف به غلط بودن دعاوی فوق بدهد .

ما البته واقف هستیم که رد پیگیر این نکات برای "حزب کمونیست" چندان بدون عارضه نیست . و مسئله جای دیگری گریبان آن ها را می گیرد ، اما اگر فرض کنیم که رفقا اکنون اعتقاد پیدا کرده اند که این حرف ها مربوط به گذشته است و دیگر به آن ها التفات ندارند و نقل قول های فوق و ده ها مورد دیگر صرفا اشتباه و یادگار پوپولیسم گذشته بوده است ، بنا براین باید مسائلی را که امروز برای آنها بعنوان موانع انقلاب سوسیالیستی مطرح میشود بدون خلط میحت و گریزهای چندین و چند صفحه ای مطرح کنند و آنقدر همه ی مسائل را با هم مطرح ننمایند که شك و شبهه ی اختلاط تعدی پیش آید .

پس از نفی ضرورت حرکت به اتفاق جملگی دهقانان ، آنچه از زیرینای دموکراسی در سیستم رفقا می ماند ، يك مسئله — روینائی است . رفقا معتقدند که برای حرکت بسوی سوسیالیسم شرایط دموکراتیک لازم است و چون تنها در چنین شرایطی است که امکان بسیج پرولتاریا وجود دارد . بعنوان يك مثال :

"نفی کامل دیکتاتوری حاکم در ایران و برقراری حقوق دموکراتیک در جامعه ضرورت حیاتی بسیج پرولتاریا برای انقلاب سوسیالیستی است" .

در این محتوا می توان بیش از صد فراز و پاراگراف از نوشته های رفقا ارائه داد و فکر نمی کنیم هنوز آن را نفی کنند .

نکته ی ما اینست که بنا براین دوستان لازم می دانند ابتدا انقلاب ضد دیکتاتوری کنند . به گفته ی صد بار تکرار شده ی خودشان روابط تولیدی را دست نخوده باقی بگذارند ، روینائی دیکتاتوری را با دموکراسی عوض کنند (البته بعدا به درك رفقا از دموکراسی سهمگینی که از هم اکنون قلب ها را جریحه دار می سازد خواهیم پرداخت) . بسیار خوب . چون هدف مرحله ای برقراری دموکراسی است و چون :

"نفی کامل دیکتاتوری و برقراری دموکراسی مورد نیاز طبقه ی کارگر مستلزم نابودی کامل سلطه امپریالیسم است (انقلاب ایران و ، ، ، ، ص ۸) .

پس بخاطر عشق به برقراری دموکراسی اول باید باسلطه ی امپریالیسم جنگید (وارد بحث تقدم و تاخر مسئله نمی شویم کسه خود داستانی دارد) . بنا براین انقلاب ما بصورت انقلاب ضد سلطه ی امپریالیسم ظاهر میشود . باز هم فرض کنیم چنان باشد . این کار طبعا از عهده ی بورژوازی بر نمی آید . باید طبقه ی کارگر چنین کند . طبقه ی کارگر زمانی می تواند چنین کند که باز بنظر ایشان وسیعا بسیج شده و حزب طبقه ی کارگر را بوجود آورده و قدرت سیاسی را گرفته باشد ولی مناسبانه این کار ، یعنی بسیج طبقه ی کارگر ، باز بقول خودشان در شرایط دیکتاتوری امکان ندارد ! يك چشم بندی سیاسی ؟ يك در هم گوئی بی عافیت ؟ برای برقراری دموکراسی نیاز به چیزی هست که در تقدان دموکراسی میسر نیست . يك کلام می گفتند که بیائید با هم از خیر "انقلاب ما" بگذریم که نشدنی است . نه بورژوازی می تواند غلطی بکند و نه طبقه ی کارگر . مضحك نیست ؟ اگر این تراواشات فکری يك نفر بود مسئله ای نبود . اشکال اینست "حزب کمونیست ایران" هم آن را بعنوان رسم الخط پذیرفته است و حال ادامه ی سؤال های مشخص ما از حزب :

۳- آیا استنتاجات فوق از نظرات شما صحیح اند یا خیر ؟

۴- اگر نیستند کدام بخش از آن ها خطا هستند ؟

۵- آیا برای نفی دیکتاتوری و پیروزی انقلاب دموکراتیک خود احتیاج به کسب قدرت سیاسی توسط طبقه ی کارگر آگاه دارید یا خیر ؟

ریا "بهر قیمت حتی تحت خواست های غیر سوسیالیستی است و این قدرت یابی احتیاج به نیرو دارد لذا با جملگی دهقانان و منجمله دهقانان مرفه متحد می شویم . اشاراتی که در نوشته های مختلف امک به عدم آمادگی پرولتاریا میشود و ادامه ی منطق اساسی پوپولیستی سازش طبقاتی برای کسب قدرت و نه سوسیالیسم ، این تفسیر را نیز محتمل می کند . انقلاب پرولتاریای غیر سوسیالیست و جملگی دهقانان . حقا این بجای "انقلاب دموکراتیک" چیزی نمی تواند باشد . اگر شکی هست در انقلاب بودن آن است نه در دموکراتیک بودن آن ! قدرت یابی پرولتاریای غیر سوسیالیست ترا اساسی حزب کارگر انگلستان است . اساس بر قدرت است نه بر سوسیالیسم .

۶- آیا کسب قدرت سیاسی توسط طبقه ی کارگر آگاه نیاز به بسیج وسیع پرولتاریا و تشکیل حزب طبقه ی کارگر (حزب کمونیست) دارد یا خیر؟

۷- آیا بسیج وسیع پرولتاریا و تشکیل حزب طبقه ی کارگر- حزب کمونیست- در شرایط دیکتاتوری امکان دارد یا خیر؟

۸- آیا همانطور که گفته ایم در يك منطق دَوْرانی تقدم مرغ یا تخم مرغ گرفتار شده اید یا خیر؟ (۲) .

محتوای این سئوالات بطور مفصل در نوشته ی مورد اشاره ی ما آمده بود . آقای حکمت مانند چشم بندی که مچس گیر افتاده باشد در جواب مقدار هنگفتی فحش و ناسزا می گوید (که مورد انتظار است) و جوابی هم نمی دهد (که باز هم مورد انتظار است) . شما رفقای حزب کمونیست چه می گوئید؟ بما چه جواب می دهید؟ به باقی جنبش چپ چه می گوئید؟ و به همان اندازه مهم به اعضا و هواداران خود چه می گوئید؟

در این زمینه سخن بسیار می توان گفت . از جمله این که با استدلالاتی که در دموکراتیک بودن انقلاب ایستاده می کنید (مسئله وجود دیکتاتوری و سلطه امپریالیسم - منهای ضرورت حرکت به اتفاق جملگی دهقانان) :

آیا شما فقط امکان انقلاب سوسیالیستی در ایران را نفی می کنید و یا در تمام جهان تحت سلطه ی امپریالیسم و طبعاً "سوسیال امپریالیسم" که باز همان شرایط فوق را دارند . شما در حقیقت حکم می دهید که چون انواع امپریالیسم بر جهان حاکم است پس باید فعلاً از انقلاب سوسیالیستی در همه جا دست کشید . این دیگر يك ثنوری نیست . يك ایدئولوژی است! بشر در قرن نوزدهم دنبال انقلاب سوسیالیستی بود ، شرایط عینی و ذهنی (که به آن خواهیم پرداخت!) هم آماده بود . در قرن بیستم با ظهور امپریالیسم "سرخ و سیاه" ، بشریت به قهقرا گریخت . گفت اینجا جای ما نیست . این امپریالیسم از آن شوخی ها نیست . فعلاً برگردیم و از اول شروع کنیم . بیچاره لنین که خیلی میل دارید شما را از نسلش بدانیم با وجود کار فراوان روی ثنوری امپریالیسم ، این از دستش بدرفته بود و در سراسر آثارش فراموش کرده بود که بگوید حالا که دنیا امپریالیستی شده انقلاب سوسیالیستی منتهی شده است! چقدر کار او راحت می شد که معنای حرف خودش - سلطه ی امپریالیسم - را بفهمد و این را هم جزء دلایل دموکراتیک بودن انقلاب روسیه پیشنهاد کند . ما پیشنهاد می کنیم که این را شما بعنوان تراساسی انترناسیونال جدید التاسیس (سه و نیم؟) خود اعلام کنید : عصر ، عصر امپریالیسم است . اول باید در يك انقلاب با سلطه ی امپریالیسم مبارزه کرد و بعد در انقلابی دیگر با سرمایه داری . اول انقلاب دموکراتیک (ضد سلطه ی امپریالیسم) بعد انقلاب ضد سرمایه داری . اول باید سلطه ی امپریالیسم را از بین برد تا تازه به شرایط قرن نوزدهم باز گردیم ، و بعد انقلاب سوسیالیستی کنیم . این امپریالیسم اغشاق بدی بوده است که بر جهان سرمایه داری نازل شده است . می توان کاری به سرمایه داری نداشت اول سلطه ی امپریالیسم را از بین برد و بعد در يك "انقلاب بی وقعه" (ثنوری ها و تفسیرهای انترناسیونال جدید انتها ندارد!) خسود سرمایه داری را . ممکن است وحدت کمونیستی بگوید : " این دیگر انقلاب اجتماعی نیست ، این يك انقلاب آزاد بیخش عصر حجر است ، این اصلاً توهم است و انقلاب نیست ، این جدا کردن ذات از جلوه است . این جدا کردن سرمایه داری از امپریالیسم است . این حاکی از نفهمیدن این مسئله است که امپریالیسم نفس سرمایه داری است ، این ثنوری بودائی های ضد اجنبی است ، نظر بخش "معتقد" حزب الله است ، این توهم ملیون لیبرال است" . و ما یعنی ثنورسین های حزب کمونیست خواهیم گفت : ای "سفسطه بازان آخوندی" ! انقلاب که دیگر این نوع و آن نوع ندارد . این "مقوله بندی های اسکولاستیکی" کاری با پرولتاریا ندارد . چکار دارید چه انقلابی می کنیم . چه کار به اسمش دارید ، چه کار به ایدئولوژیش دارید ، آخر مگر نمی بینید پرولتاریا سوسیالیسم را نمی فهمد ، ای "ریاکاران" نکند شما طرفدار رژیم هستید که با ما مخالفت می کنید . نکند طرفدار "این یا آن جناح اپوزیسیون بورژوازی" هستید . شما فعلاً کاری به این کارها نداشته باشید .

۲- باین دَوْران توجه کنید (از کمونیست ها و جنبش دهقانی) :

"پرولتاریا برای رهائی زحمتکشان از یوغستم و استثمار فقط و فقط يك راه نشان می دهد : سوسیالیسم ، که خود در قدم اول در گرو تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریاست . (خوب توجه کنید اول باید قدرت سیاسی را گرفت ولی)) پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی نیازمند شرایطی است که در آن مبارزه ی طبقاتی بگونه ای آشکار آزاد و وسیع بر پایه ی آموزش سیاسی ، تعلیم و بسیج پرولتاریا گسترش یابد ."

یعنی تا شرایط خفقان هست پرولتاریا نمی تواند کسب قدرت کند ! مثل این که رفقا می گفتند دلیل این که انقلاب دموکراتیک است اینست که در شرایط خفقان انقلاب سوسیالیستی نمی شود . حال معلوم شد انقلاب دموکراتیک هم در شرایط خفقان امکان ندارد . برای کسب قدرت سیاسی یعنی انجام انقلاب دموکراتیک شرایط دموکراتیک لازم است !

بگذارید ما "انقلاب" کنیم، قول می‌دهیم "بی‌وقفه" یعنی با یک وقفه که البته مدتش را نمی‌دانیم آن را علی‌رغم نفهمی پرولتاریا، سوسیالیستی کنیم.

براستی تحسین انگیز است. ظهور یک انترناسیونال جدید از این با شکوه تر نمی‌شود.

این سرنوشت محتوم کسانی است که هنوز نفهمیده‌اند بحث انقلاب چیست و دعوا را صرفاً بر سر لحاف ملا، بر حساب این که چه کسانی در قدرت بنشینند، می‌دانند. این یک دید جاه طلبانه است و نه انقلابی، دیدی سیاست بازانه است و نه مبتنی بر ضرورت تغییر در روابط تولیدی. البته می‌دانیم دوستان ده‌ها صفحه دیگر هتاک‌ها خواهند کرد و مانند نوشته‌ی قبلی ادا خواهند کرد که در روسیه هم بعد از انقلاب سوسیالیستی روابط سرمایه‌داری باقی بود و حتی خود شما یعنی وحدت کمونیستی هم همین را گفته‌اید. در جواب می‌گوئیم اشتباه می‌فرمائید دوستان. نه لنین و نه ما چنین ادعای مهملی نکرده‌ایم. تمام سخن ما را نقل کنید تا قضیه روشن شود. این‌ها تحریف‌های شما از نظرات ما برای توجیه نظرات خودتان است. شما ما را یک می‌کشید تا چهره‌ی سوسیال دموکراتیک انقلاب خود را بیوشانید. به این مسئله یعنی نظر ما باز خواهیم گشت. فعلاً شما بما جواب دهید.

اما اجازه دهید ما نیز نظر خود را در مورد اشکال اساسی بیش‌تر شما که باعث این همه سردرگمی شده است بیان کنیم. شما مانند سایر پوپولیست‌ها از فرمول آشنای حرکت جمعی "خلق ایران" علیه "ضد خلق" حرکت کرده‌اید. بعد به تجربه دیده‌اید در این "خلق ایران" فتوای وجود ندارد و بورژوازی هم عینیتی به قرار گرفتن در اردوی خلق ندارد، آن‌ها را بطور مکانیکی حذف کرده‌اید ولی "تئوری انقلاب" شما به همان صورت پوپولیستی سابق باقی مانده است. آرایش نیروها عوض شده است ولی نه تئوری (۳). آن انقلاب بنیادین لازم در درک پوپولیستی شما از انقلاب که برای قسمت اعظم چپ ایران صرفاً اقدامی علیه سلطه‌ی خارجی (سلطه‌ی امپریالیسم) و بورژوازی کمپرادور (یادش به خیر!) بود (و می‌خواست همه‌ی خلق را بسیج کند تا به "بورژوازی ملی" کمک کند که تولید و توزیع را در دست گیرد - خنده دار نیست). عین نوشته‌ی چریک‌های فدائی خلق است. رجوع شود به ضمیمه ۱، بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقیضش نیروهای چپ) انجام نشده است. تئوری همان تئوری است. بورژوازی قهر کرده است پس اکنون وظیفه‌ی طبقه‌ی کارگر است که همان انقلاب کدائی را با همان مفهوم غلط و منسوخ را سا انجام دهد و این بار بدون کمک بورژوازی همان روابط بورژوائی را تجدید تولید کند. شما یک گام از پوپولیست‌های سنتی در نفی شرکت بورژوازی در انقلاب به جلو آمدید تا صد گام به عقب برگردید و "ایثار گرانه" همان روابط تولیدی را این بار به سرپرستی طبقه‌ی کارگر تجدید کنید. شما هنوز خواسته‌اید درک کنید چه اشکال ایدئولوژیکی باعث شده بود که در گذشته انقلاب تمام خلقی بخواید و اکنون نیز صرفاً بصورت "حذفی" "بورژوازی ملی" را کنار می‌گذارید و تصویری کنید که اشکال ایدئولوژیک شما، درک اساساً اشتباهتان از مارکسیسم و سوسیالیسم تصحیح شده است. شما در مفهوم‌تان از انقلاب، انقلاب نکرده‌اید. و در همان چارچوب پوپولیستی دست و پا می‌زنید و خودتان را دچار تناقض می‌کنید. شما هنوز متوجه نیستید و این البته با پوپولیسم ناسازگار است که مسئله‌ی اساسی در هر اجتماع مناسبات تولیدی است و نه حاکمیت. بورژواها از نسل شیطان و کارگران از نسل الله نیستند که صرفاً دعوی حاکمیت داشته باشند. کارگرانی که در حاکمیت، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را تجدید کنند نفی بورژوازی هستند. "طبقه‌ی کارگری" که چنین کند نفس تجسم سوسیال دموکراسی است. فرض کنیم از دائره‌ی بسته مرغ و تخم مرغ به مشیت الهی خارج شده و حکومت را بدست گرفتید. حال برای "طبقه‌ی کارگر و زحمتکشانی" که نه برای سوسیالیسم بلکه صرفاً برای استقرار دموکراسی و نفی سلطه‌ی امپریالیسم بسیج شده‌اند چه می‌کنید؟ می‌گوئید آن‌ها را عوض می‌کنیم. این قاعده‌ی جواب شما خواهد بود. جوابی حاکی از نفهمیدن ابتدائی‌ترین اصول مبارزه‌ی کمونیستی و سوسیالیسم. جوابی حاکی از اراده‌ی گرائی محض، جانشین گرائی. جوابی حاکی از پهلوان نمائی عده‌ای "کمونیست" پدر خوانده‌ی

۳- باین نقل قول از رفیق جزئی توجه کنید:

"باین ترتیب در سیستم سرمایه‌داری وابسته تضاد اساسی سیستم، تضاد کار با سرمایه بطور مطلق نیست، بلکه تضاد خلق (یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است. هم در اینجا است که جامعه‌ی ما در مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی قرار نمی‌گیرد" ("مبهم ترین مسائل جنبش انقلابی"، ص ۷۰).

شما الفاظ بورژوازی ملی کمپرادور را بردارید و ببینید "تئوری" پوپولیست‌های گذشته با امروز تغییری کرده است یا نه.

"انقلاب کنونی ایران با وجود حاکمیت سرمایه (بهر حال یک پیشرفت است) دقیقاً به اعتبار خصلت امپریالیستی خود انقلابی دموکراتیک است. انقلاب ایران بلاواسطه سوسیالیستی نیست" ("انقلاب ایران و نقش" ص ۷۰۰۰۰).

طبقه‌ی کارگر. جوابی حاکی از قدرت طلبی عده‌ای ماجراجو که طبقه‌ی کارگر برایشان ابزار است. پایه‌ی قدرت است. جماعت حزب الله است. سوسیالیسم، دوستان، حرکت تاریخساز توده‌های طبقه‌ی کارگر است. سوسیالیسم نفس حرکت آگاهانه‌ی طبقه است. این طبقه است که سوسیالیسم را می‌سازد و نه مانورها و شعبده‌بازی‌های (رهبری؟!) عده‌ای ماجراجو که گویا اسب پر زوری گیر آورده‌اند تا اربابه‌ی قدرتشان را بکشد. این دید برگزیده گزایانه‌ی شما، این رفتار آقا بالا سر مابانه‌ی شما، توهین به طبقه‌ی کارگر، نفی سوسیالیسم بعنوان یک حرکت آگاهانه، یک دید کودتا گزایانه و بلانکیستی و شورى منگیستو هایلر مریم است. طبقه‌ی کارگر آگاه بسیج شده و حاکمیت را بدست گرفته یک روز هم شما را تحمل نخواهد کرد. طبقه‌ی کارگری که آنقدر نیرو باید تا حاکمیت سیاسی را بدست گیرد یا این نیرویابی را تحت آگاهی سوسیالیستی کرده است که در آن صورت شما و هر نیروی مانع دیگری را "رفع" خواهد کرد و یا این نیرویابی را تحت آگاهی غیر سوسیالیستی، ترید یونیونیستی سوسیال دموکراتیک، لیبرالی و نظائر هم کرده است که در آن صورت دیگر "طبقه‌ی کارگر" به مفهوم تاریخی و انقلابی آن نیست. جماعت کارگران است. آلت اجرای مقاصد جناح هائی از سرمایه داری است. این نقل قول از انگلس را از منشاء خانواده و ... بار دیگر برایتان تکرار می‌کنیم:

"تا هنگامی که طبقه‌ی تحت ستم یعنی در حال حاضر پرولتاریا، آنقدر پخته نشده باشد که به آزاد سازی خویش بپردازد، در اکثریت خویش رژیم اجتماعی موجود را بعنوان تنها رژیم ممکن در نظر خواهد گرفت و از لحاظ سیاسی سکوتی برای طبقه‌ی سرمایه دار، و جناح افراطی چپ آن را تشکیل خواهد داد."

و شما دقیقاً چنین دید و انتظار تحقیر آمیزی از طبقه‌ی کارگر دارید، جماعت کارگری بعنوان پایه‌های قدرت شما، و نه طبقه‌ی کارگر آگاه. ما در بخش‌های بعدی نشان خواهیم داد که این دید تا اعماق وجود شما رخنه کرده است. اساسنامه و قطعنامه هایتان وحشت انگیزند. عده‌ای جاه طلب خود را در نقش رهبر عالم و آدم میان از هم اکنون براریکه‌ی قدرت می‌بینند. امر و نهی می‌کنند، دشنام می‌دهند، هر که با ما نیست بر ما ست می‌گویند. دیگران را به دنباله روی (آری یا همین عبارت) از خود فرا می‌خوانند چون طاق آسمان باز شده است و در یک زمان امام خمینی و مسعود رجوی و انواع آقای مـح بر مردم فلک زده‌ی ایران نازل شده‌اند تا هر کدام ولایت بخشی از آنان را به عهده بگیرند. دو هزار و پانصد سال خفقان و استبداد حاصلی جز فرهنگی بدین پایه عقب افتاده نخواهد داشت. بیله دیگ، بیله چغندر.

بنا بر این بحث اساسی در این نیست که درهم گوئی می‌کنید، بحث در این نیست که مسئله‌ای را پیش شرط پیش شرط خودش می‌کنید، بحث در این نیست که پوپولیسم خود را بزرگ می‌کنید، بحث در این نیست که وقتی دستتان باز می‌شود فحاشی می‌کنید، بحث در این نیست که از جواب طفره می‌روید. ... بحث در این است که چرا این کارها را می‌کنید، و جواب همان طور که گفتیم اینست که معدودی قدرت طلب هستید که می‌خواهید سوار بر نیروی کارگران به قدرت برسید. این را البته علناً نمی‌گوئید اما ترهائش را می‌دهید، شورى درب و داغانش را وصله و پینه می‌کنید و از هم اکنون هم - خنده دار است هنوز قدرت نیافته، چون بعد از کسب قدرت گریه آور می‌شود - وارد پراتیک آن میشوید.

و روی سخن ما در اینجا با اعضا و هواداران حزب کمونیست است. ما سئوالا تان را از رهبری شما کرده بودیم و در اینجا مشخصاً و بصورت شماره گذاری شده آورده ایم. جواب آن‌ها بما چگونه، چه وقت و از چه مقوله‌ای خواهد بود مشخص نیست. ما شما را تشجیع می‌کنیم (و رهبری خواهد گفت تحریک، می‌دانیم) که جواب بخواهید. آن همه دشنام مبنی بر "تحریف‌های"، ما، آن همه سخنان رکیک و اراط آمیز آقای مـح و رفقایش، متأسفانه یا خوشبختانه موثر نیفتاده‌اند. باز ما همان سئوالا تان را داریم. باز هم تا زمانی که حکومت بدستان‌ها نیفتاده تا از فعالیت سیاسی ممنوعان کنند (به این باز خواهیم گشت) همین حرف‌ها را در سایه‌ی اختناق جمهوری اسلامی خواهیم زد. نگاهی مجدد به نقد ما از نظرات رفقا ببیند (اگر اجازه دادند و نفی بلد نشدید) تا ببینید چرا رهبران آنقدر سراسیمه شده‌اند، چرا خود را مجبور به هتاک می‌بینند. چرا برنامه‌های رادیو را به بحث‌های یک جانبه چند دقیقه‌ای (افشاگری!) علیه ما اختصاص می‌دهند. رهبر بزرگ معنوی آن‌ها تقی شهرام ما را مانع اساسی نیت خود و "مسئله‌ی حاد جنبش" می‌دانست. چون با کشتار هایش، با سرکوب‌گری هایش، با دید مکانیکی و پوپولیستی اش مقابله کرده بودیم، توهم عجیبش دراز بین بردن خرد بورژوازی! با کشتن رهبران آن را افشاء کرده بودیم (۴). از اخلاف از انتظاری جز این نمی‌توان داشت. آنها باید چنین

۴- برای اطلاع بیشتر از این مسئله که بلاشک یکی از ناجعه‌های جنبش کمونیستی ایران بوده است و عکس العمل گسترده‌ی ما در مقابل این سرکوب به جزوه‌ی "مجاهدین مارکسیست" بنام "مسائل حاد جنبش" و جواب ما بنام "مسئله‌ی حاد مجاهدین" رجوع نمائید. تاریخ

کنند ولی شما نیز باید از آن ها جواب بخواهید . شما باید آن ها را مجبور کنید که حرفشان را بوضوح بزنند . کـــه در مبارزه ی سیاسی وایدئولوژیک هوچی گری را کنار بگذارند و مثل آدم های معقول عمل کنند . ما نوشته های رفقای شما علیه خودمان را تکثیر کرده ایم و در اختیار یگانگ اعضا و هواداران خود گذاشتیم، نظر آن ها را خواستیم ، جواب های رفقا را جمع آوری کردیم و نوشته حاضر را بر مبنای نظرات آن ها تصحیح کردیم . اگر رفقای شما تعجب می کنند که چطـــور بر خلاف سایر سازمان چپ ، وحدت کمونیستی " در جای خود کما بیش ثابت است و نوسان نمی کند " (و بقول آن ها بر " درک انحرافی ثابتی از مارکسیسم و انقلاب پرولتری " برقرار است) درست به این خاطر است که ما جمعی هستیم که رهبری فکری ، روابط ارباب و رعیتی و خصوصیات دنباله روانه نداریم . یگانگ اصول اعتقادی ما یگانگ مواضع اساسی ایدئولوژیک و سیاسی ما ، طی بحث و با تأیید جمعی و به اتفاق نظر اتخاذ شده است و بنابراین " نوسان " نمی کند . ما به آنچه می گوئیم اعتقاد داریم . و باز بقول رفقای شما " به فراخور نیاز های رشد سازمانی و یا تبلیغاتی در آن تجدید نظر نمی کنیم " یعنی اپورتونیست و سیاست باز نیستیم . عده ای از ما برای جنگیدن و عده ای برای تزدادن خلق نشده اند . چیزی از کسی پنهان نمی شود و مشی سیاسی تحت دستور العمل ها ابلاغ نمی گردد . برای رهبری شما تصور چنین وضعی هم وحشت انگیز است ، تجسم لیبرالیسم است ، نفی تقدس رهبری است ، اما برای ما اساس درک از کمونیسم بعنوان یک حرکت آگاهانه است ، عامل باز دارنده ی اضمحلال است ، دلیل فقدان نوسان است ، اتحاد آگاهانه ی عناصر کمونیست است ، عامل ادامه کاری است و شرط صراحت و صداقت شوریک است . شما این خصوصیات رفقای ما را که در صفوف سازمان کومه له فعالیت می کردند و جانشان را در این راه گذاشتند می شناسید . جواب سخنان ریک انواغ آقایان حکمت تازه وارد با شماست . پراتیک موفق کمونیستی برای ما مبارزه ی آگاهانه تا پای جان در راه پیشبرد عقاید و اهداف است . برای آقای حکمت در این است که به بنظر ایشان " یک گروه کوچک " در موقعیت ویژه ای قرار گیرد که برای یک سازمان بزرگ شوری بدهد . برای ما اما ، از " کیفیت شوری " گذشته ، موقعیت قابل غبطه ای نیست !

برای ما فروتنانه نیست که در این خصوص اطاله ی کلام دهیم . اما چون پای لنگ بحث آقای حکمت اجبارا باین مسائل باز شده است و با گوشه و کنایه های چندش آور ناشی از استیصال سعی در طرح مسائلی کرده است مربوط به سال های بسیار دور که احتیالا برخی از شما از آن اطلاع ندارید بطور مختصر باین مسائل اشاره می کنیم :

اقلیت کوچکی از ما تا ده سال پیش گروه مارکسیست لنینیستی مستقلی در جبهه ی ملی بودند ولی در طول کار باین نتیجه رسیدند که فعالیت جبهه ای در شرایط جامعه ی سرمایه داری و در مرحله ی تدارک انقلاب سوسیالیستی از جهت نظری و عملی درست نیست . این عده درست هنگامی که به علت شرایط ایران وضع جبهه ی ملی در حال رونق یافتن بود از آن جدا شدند و همه را از " موقع شناسی " خود متعجب کردند . خلاصه ی نظریات و تجربیات آن ها در نوشته ی " چه نباید کرد " منتشر شد .

هنگامی که سازمان چریک های فدائی خلق تنها سازمان کمونیستی مبارز در ایران بود همکاری عملی گروه اتحاد کمونیستی با آن ها شروع شد و پروسه ی تجانس نظری برای وحدت سازمانی با آن ها آغاز گشت . حاصل این پروسه ی تجانس کـــه بحث های مفصلی پیرامون مرحله ی انقلاب ایران ، نفی " سرمایه داری ملی " بررسی نقش مبارزه ی مسلحانه ، برداشست از مارکسیسم ، نقد استالینیسم و مائوئیسم بود از جانب ما مشروحا در سال های ۵۳ تا ۵۶ نوشته و منتشر شد . یادآوری کنیم که در آن دوران که اوج اشاعه ی مائوئیسم و استالینیسم در ایران بود اتخاذ و اعلام مواضع ما باز چقدر " موقع شناسانه " بود ولی ما اتهام الحاد را بجان خریدیم چون پروپولیسم را سد اساسی اعتلای جنبش چپ می دانستیم . چون فرصت طلب نبودیم و برای ارضاء خاطر رفقای فدائی حاضر به نوسان نبودیم چون معتقد بودیم باید با انحرافات مبارزه کرد نه این کـــه فرصت طلبانه سکوت کرد . چون معتقد بودیم این بخشی از وظیفه و رسالت ماست . امروز آن نوشته های قدیمی ما بصورت تنها اسناد جنبش در رد شوریک انحرافات از مارکسیسم باقی مانده است . امروز حتی رهبران شما هم در یک جمله ادعا می کنند که مائوئیسم و تروتسکیسم و استالینیسم را نفی می کنند (به همین سادگی و لابد با انتظار " دنباله روی " هواداران از سخنان نفز و موجز ایشان) .

در دوران بلافاصله قبل از انقلاب ، هنگامی که جنبش چپ یکپارچه در شیفنگی مبارزه علیه رژیم شاه در مقابل ملیـــون و مذهبی ها خلع سلاح شده و دم از اتحاد عمل با آن ها می زد ما وظیفه ی اساسی خود را در نقد و انشاء این انحراف

جنبش کمونیستی ایران هرگز این ارعاب و این مقاومت را از یاد نخواهد برد .

بستیم و تنها سازمانی بودیم که در نوشته های متعدد و مفصل ثابت کردیم مبارزه با رژیم شاه به معنای رفتن زیر پرچم زی نیست . باید صف مستقل چپ را بوجود آوریم و از هر گونه جبهه سازی امتناع کنیم . نظریات ما در این مبحث و خلا در دفتر "بحران جدید سیاسی اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ" و نشریه "رهائی" شماره های ۱، ۲ و ۳ دوره ی دوم و نوشته ی "قانون اساسی یا شمشیر چوبین مبارزه" قبل از انقلاب آنقدر وسعت یافت که بخش مهمی از چپ آن روز ما را متهم می کرد که مارکسیسم را وسیله ای برای نفاق افکنی در "صغوف خلق" کرده ایم . باز کارزاری علیه ما به راه افتاد . برای آن ها دشوار بود که بفهمند چرا ما خمینی و باند او را فاشیست مسلک می دانیم، چرا رهبران جبهه ی ملی و نظائر آن ها را نه متحدین چپ بلکه بمثابه ی کسانی ارزیابی می کنیم که دعوای آن ها با رژیم شاه بر سر لحاف ملاست . جدال های درونی بخش های مختلف بورژوازی است :

"در آغاز عصر سرمایه داری که جنین های اولیه ی سرمایه داران و کارگران در حال بسته شدن بود و این نیروها در مقابل اشرافیت و فئودال ها نیروی چپ را تشکیل می دادند ، همکاری آیند و - سرمایه داران و کارگران - امری طبیعی و از نظر تاریخی ضروری بود ، اما رشد روابط سرمایه داری و جهانی شدن این سیستم، تنها آلترناتیو متری عصر را در همه ی جوامع بصورت آلترناتیو سوسیالیستی درآورد . در این شرایط، یعنی در شرایطی که تنها سوسیالیسم رسالت دارد ، سخن از همکاری کارگران (و کمونیست ها بطور اعم) با سرمایه داران چیزی جز ادامه ی تخیلات گذشته ، نمودار دید منشویکی و "تمام خلقی" نیست . اما جالب اینجاست که حتی اگر بنا بر این تفسیر، نوعی حمایت نیروهای چپ از بورژوازی "ملی" گذشته در ایران - مثلا در سال های ۳۹-۴۲ بمنظور لاروبسی بقایای فئودالیسم مجاز شده می شد ، امروزه با تسلط بلامنازع سرمایه داری بر ایران ، ادامه ی این همکاری چیزی بیش از دید منشویکی - رویزیونیستی ، نمودار گویای تعلق ایدئولوژیک عیان به بورژوازی است و پس . این مسئله بسیار مهم است و افشاگر بسیاری از مواضع راست پوشیده در عبارت پردازی های چپ است . ما در اینجا وارد بحث نمی شویم که حتی در سال های ۳۹-۴۲ دنباله روی نیروهای چپ از بورژوازی "ملی" و فقدان آلترناتیو چپ ، عدم کوشش جهت پیوند با مبارزات طبقه ی کارگر و کم به اعتلاء آن و بالنتیجه کشاندن آن ها به زیر پرچم بورژوازی "ملی" چه فاجعه ای ببار آورد " (بحران جدید ، ص ۴۵) .

"۱- درك عنصر مرتجع و منجمله بورژوازی لیبرال ، و يك كمونیست از ديكنا توری اساسا متفاوت است . برای کمونیست همه ی اشکال حکومتی و دولتی سرمایه داری ، تجسم دیکنا توری - دیکنا توری طبقه ی سرمایه دار - هستند . کمونیست برای حصول امری می جنگد و سرمایه دار برای امری دیگر . این دو امر تنها در اسم - مبارزه با دیکنا توری - واستبداد - مشابهت دارند و نه در مفهوم .

"۲- اتحاد نیروهای متعارض، اتحاد نیروهایی که حداکثر خواست یکی ، از حداقل خواست دیگری کمتر باشد ، فقط می تواند به نفع نیروی عقب مانده تر باشد . چنین جبهه ای اتحاد در خدمت نیروی مرتجع است . نیروی متریقی در اینجا فقط نقش یاری رساننده به يك نیروی مرتجع علیه نیروی مرتجع دیگری را خواهد داشت . در امر مبارزه ی طبقاتی سودی نخواهد برد بلکه بخاطر حفظ اتحاد مجبور به تعطیل یا تخفیف آن نیز میشود .

"۳- تعدیل های صوری مبنی بر حفظ شکل ها در جبهه و فقدان هرژمونی نیروی خاص، هیچ امری را در ماهیت تغییر نمی دهد . هرژمونی بر حسب آرایش نیروها و توان آن ها تعیین می شود و نه قول و قرار، چیز و لایه و قسم و آیه . حفظ شکل نیز در حالی که هرژمونی مبارزه بدست دیگران است تنها حفظ صورت است . حفظ شکل است در خدمت شکل دیگر . در خدمت تشکیلی که بنا بر توان خود و آرایش نیروهای متحد ، هرژمونی خواهد داشت " (بحران جدید ، ص ۵۲) .

"قطبی شدن جامعه ، بورژوازی "ملی" و بخشی از خرده بورژوازی را به راست رانده است . آن ها آلترناتیو خود را ارائه داده اند . در اینجا چپ نیز وظیفه دارد که آلترناتیو خود را ارائه دهد و نگذارد که بخشی دیگر از خرده بورژوازی به راست کشیده شود و کارگران را نیز بدنبال او هام رفورمیستی بکشاند . تنها افشای حرکت راست کافی نیست . باید آلترناتیو داشت و آلترناتیو ارائه داد .

ما يك بار دیگر در حالی که بر ضرورت تقویت جنبه های رادیکال مبارزات دموکراتیک توده ای ، بر لزوم افشای حرکت راست و تقویت جنبش چپ تاکید می کنیم، باز هم هشدار خود را تکرار می کنیم که این ها همه بخشی از حرکت نیروهای کمونیست را می سازد . نیروهای کمونیست به شرطی که شایسته این نام باشند قسمت عمده ی فعالیت و مبارزه

خود را جهت درگیر شدن در مبارزات حاد طبقاتی و پیوند با زحمتکشان اختصاص می‌دهند" (بحران جدید، ص ۷۲).

اگر بخواهیم میزان اصرار خود را بر این مشی نشان دهیم باید تمام دفاتر خود را تجدید چاپ کنیم و نشان دهیم که چرا چپ پوپولیست آن زمان ما را تروتسکیست و نفاق افکن در جنبش "خلق" می‌خواند. در مقابل این مواضع با سابقه ما چیزی بیش از فقدان اخلاق و صداقت است سخن آقای حکمت که:

"هیچکس نمی‌تواند بر مبنای پراتیک تا کنونی وحدت کمونیستی این سازمان را به گدائی دموکراسی از این یا آن جناح حکومت متهم کند، اما همه کس تلاش همیشگی وحدت کمونیستی برای متعهد کردن این یا آن جناح به اصطلاح "مترقی" در اپوزیسیون بورژوازی حکومت به صدقه دادن دموکراسی به توده‌ی مردم در فردای رسیدن به قدرت و رهبر تراشیدن از میان اپوزیسیون بورژوازی برای انقلاب را بخوبی در پراتیک این سازمان مشاهده می‌کند. آری وحدت کمونیستی آزادی را از حکومت گدائی نمی‌کند بلکه از این یا آن بخش و جناح اپوزیسیون بورژوازی گدائی می‌کند، و این سرنوشت اجتناب‌ناپذیر کسی است که می‌خواهد در انقلاب "فعال" باشد بی‌آن که "رهبر" باشد" ("بسیوی سوسیالیسم"، دوره دوم، شماره ۱).

در جامعه‌ای که شیخ فضل‌الله نوری رهبر آزاد یخواهان صدر مشروطیت میشود، در جامعه‌ای که آیت‌الله کاشانی "فرد اول و عامل ملی کردن صنایع نفت" می‌شود، خوب البته ما هم بنظر عنصر شریفی مانند آقای مـ ح مدافع این یا آن جناح بورژوازی می‌شویم! سقوط اخلاق را حدی نیست. اگر اعتبار ما در جنبش چپ - که آقای حکمت آن را مانع راه خود تصور می‌کند - درست بخاطر مواضعی است که در گذشته علی‌رغم هیاهوی خلقیون گرفته‌ایم، و اگر هر چپ‌نشیعوری به این مسئله اذعان دارد، این‌ها هیچکدام در این بی‌اخلاقی اجتماعی ملاک نیست. کافی است آقای حکمت برای تکمیل تر خود احتیاج به حلقه‌ی گمشده‌ای داشته باشد و درجا چاپ بزند که "آری وحدت کمونیستی آزادی را ۱۰۰۰٪ از این یا آن بخش و جناح اپوزیسیون بورژوازی گدائی می‌کند! چرا؟! برای این که شیخ فضل‌الله رهبر آزاد یخواهان بود!

برای کسانی که به سنت‌ننگین استالینیستی در حذف و تغییر و تبدیل وقایع تاریخی آشنائی دارند این امر البته نازگی ندارد. برای آن‌هایی هم که می‌دانند در عین نفی اسمی استالین می‌توان از نظر خصوصیات یک استالینیست تمام عیار بود روش آقای حکمت تعجبی بر نمی‌انگیزد. نکته‌ی تعجب‌آور برای ما اینست که که مگر این "حزب کمونیست" حساب و کتابی ندارد؟ مگر لااقل چند نفر نوشته‌های افراد را نمی‌خوانند. آیا هیئت تحریریه نه درغسیرها، لااقل در صحت "فاکت‌های" مورد ادعا تحقیق نمی‌کند. باور کنید حتی در کیهان و اطلاعات هم هر خزبلی را چاپ نمی‌کنند. در اینجا بخصوص روی سخن ما با کومه‌له و رفقای با سابقه‌ی دیگری است که از مسائل گذشته بی‌اطلاع نیستند. آیا شما رفقا در حرارت "ضرورت مبارزه ایدئولوژیک" با جریان‌ی که بنظر بعضی از شما مانع راه رشد شما شده است حاضرید تا این حد پیش روید. دست انسان‌های ناآگاه و مغرض و بدور از صداقت را آنقدر باز بگذارید که هر چه می‌خواهند بگویند. آیا برای فریب توده‌های هوادار جوان و بی‌اطلاع خود حاضرید تا این حد به ابتدال در غلطید. آیا حتی فکر اعتبار نشریات خود را هم نمی‌کنید؟ دنیا، دوستان، آنقدرها هم که خیال می‌کنید شیر تو شیر نیست. اگر قرار بود مردم آنقدر نفهم باشند که نه از دیروز و نه فردا بخواهند چیزی بدانند حالا "پیگار" رهبر جنبش چپ ایران بود. پا جای پای جریان خوشنامی نگذاشته‌اید. به این نقل قول ارزشمند از سردبیر محترمان توجه کنید:

"نه این شیوه‌ی ما نیست. ما کمونیستیم. سفسطه‌ی آخوندی پیشکش جناح چپ جبهه‌ی ملی سابق. به هر حال آخرین نمونه‌ی تحریفات نیست. مبتدل‌ترین آن‌ها را باید در بخش‌های سوم و چهارم فصل اول کتاب پیچیده کرد. ما با ۳۰ صفحه تمام ریاکاری روبرو هستیم. به این نقل قول ۱۰۰۰ توجه کنید تا شما ملوک نویسندگی نگویند بختی را که موظف شده است برای خالی نبودن عریضه حتما چیزی علیه امک بنویسد مشاهده کنید" (همانجا).

این شیوه‌ی مرضیه‌ی آقای حکمت و "حزب کمونیست" در نقد است. خدا رحم کرد بغل دستشان ننگ نبود! از نظر تحلیل شخصیتی - اگر نه از نظر جامعه‌شناسی - جالب است بدین درجه از سخاوت و بدین حدت و شدت دروغ‌گفتن. بهر حال لابد عده‌ای از کسانی که گرایششان بسوی ما رفقا را ناراحت کرده بوده از ترس عاقبت کار جا زده‌اند. و این خود یک پیروزی است!

در انتهای این بخش یادآوری مجددی ضروری است. انتقادات ما به شورای انقلاب دوستان همانطور که گفتیم بلاجواب مانده است. تا زمانی که دوستان جواب ندهند در ابتدای هر بحث سئوالات را بصورت ۱ و ۲ و ۳ طرح خواهیم

د . ادعای امروز آن ها را در مقابل تزه های دیروزشان خواهیم گذاشت تا زمانی که اعتراف کنند که در هم گویی می کرده اند ، اشتباه می کرده اند ، و در اثر انتقادات ما و دیگران و برخورد با واقعیات مجبور به تصحیح (فعلا صوری) مواضع خود شده اند . این کار جنبه ی سمبولیک دارد . باید دوستان بفهمند که نه می شود بدون نقد ، زیر گذشته ها زد و نه می شود از آشوب کنونی استفاده کرد و حرف هایی به دیگران چسباند که نمی چسبد . این يك برخورد " پدرانیه " است ، باشد . بنظر ما فقط معرف ارزش انتقاد است .



پیراودون انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک

(بررسی انتقادات "ج.ک.ا")

مسئله‌ی درک ضرورت انقلاب سوسیالیستی و بریدن از اوهام پوپولیستی و سوسیال دموکراتیک "انقلاب دموکراتیک" در جامعه‌ی تحت حاکمیت سرمایه داری "که یک بدعت ناشیانه و یادگار "انطباق خلاق اندیشه‌ی مائوتسه دون" به دنیای سرمایه داری بود، بعنوان یک دستاورد اساسی جنبش چپ ایران اکنون همه گیر شده است. بیش از شش سال از عمر ننگین جمهوری اسلامی می‌گذرد و در این مدت پروسه‌ی بازاندیشی در تئوری‌های گذشته و شیوه کارهای سرکوب‌گرانه سنتی، علی‌رغم همه‌ی موانع "تشکیلاتی" در میان مبارزین چپ اوج گرفته است. از جمله ابزار این کار مرور بر نوشته‌های گذشته‌ی سازمان‌های مختلف و تأیید یا تکذیب آن‌ها در پرتو مسائلی است که در این شش سال و نیم روشن شده است. واقعیت محک نظر شده است و این بنظر ما طبیعی و درست است. ما همواره اعتقاد داشته‌ایم که برخورد ایدئولوژیک تنها راه نجات است. ما می‌دانستیم برخورد‌های سیاسی یا اپورتونیستی در کوتاه مدت برد دارند اما معتقد بودیم که اگر کمونیستی حتی یک لحظه پا روی اعتقاد خود بگذارد و خلاف آن بگوید دیگر شایسته‌ی این نام نیست. وی آغاز به سقوطی می‌کند که نهایت آن گنداب است. وی با این عمل نشان می‌دهد که میان او و سیاست‌بازان فرق اساسی وجود ندارد و اگر دعوائی دارند نه نشانگر یک مبارزه‌ی مقدس بلکه بیان‌کننده‌ی مبارزه جاه طلبان است. اشاره کرده‌ایم که بارها از ما انتقاد شده است که "موقع‌شناسی" کرده‌ایم. این را بجان خریدار بوده‌ایم. اگر حزب کمونیست اکنون در باره‌ی ما می‌گوید که "وحدت کمونیستی دستگاه فکری خود را برخلاف پوپولیست‌های سنتی ایران با التقاط عجولانه از نظرات مد روز ایمن و آن ابداع نکرده است... و برخلاف بخش اعظم مخالفین کنونی ما، به فراخور نیازهای رشد سازمانی و یا تبلیغاتی در آن تجدید نظر نمی‌کند" این برخلاف نظر دوستان نه نشانگر بی‌توجهی فیلسوف مآبانه‌ی ما به رشد سازمانی بلکه نمودار آن است که ما رشد سازمانی را به هر قیمتی نمی‌خواسته‌ایم. برای ما سازمان مقدم بر ایدئولوژی نبوده است. ما ایمان داشتیم که حرف درست بالاخره گوش‌های شنوا را خواهد یافت. ما خواستار رشد قارچی سازمانی نبودیم و لسی می‌دانستیم که در طول زمان به نحو اصولی به رشد سازمانی خواهیم رسید. و امروز نیز خرسندی ما مطلقاً به این لحاظ نیست. این را طبیعی و بحق می‌دانیم. خشنودی ما در این است که بخش مهمی از چپ ایران دارد مارکسیسم را در می‌یابد. عناصر آگاه حتی در سازمان‌های خود تحول ایجاد می‌کنند، کمتر فریب می‌خورند، کمتر مرعوب می‌شوند، "رهبری"‌های دگم را به مبارزه می‌طلبند و از آنچه که بر آن‌ها گذشت درس می‌گیرند. این اما هنوز آغاز کار است. این جنبشی است که شروع شده ولی هنوز موانع اساسی بر سر راه خود دارد. سنتی‌ها ارکان قدرت را به راحتی رها نمی‌کنند. حمله، دروغ، تحریف، سرکوب شدت می‌یابد، ولی مگر جز این انتظاری بود. اعتقاد ما اینست که این شیوه‌های سنتی آخرین تلاش‌های مستاصلانه است. مارکسیسم انقلابی خود را متحقق خواهد ساخت. اگر نه هنوز در صحنه‌ی اجتماع، لااقل در اپوزیسیون چپ، این گامی است فرسنگ‌وار. این یکی از شروط بدیل شدن، یکی از اساسی‌ترین ضروریات برای تعمیق و تشدید مبارزه و جلوگیری از اتلاف نیرو در سراب‌های بی‌فرجام است.



قسمت دوم این بحث مربوط به انتقاداتی است که دوستان از نظرات ما کرده اند . در این قسمت نشان خواهیم داد که روش های اتخاذ شده از جانب ایشان که در بخش قبل مورد بحث قرار گرفت صرفا حاکی از سراسیمگی عده ای نظر پرداز که ناگهان بنیاد نظرات خود را بر آب می بیند نبوده و مسئله تنها در حد دفاع از خود در مقابل هواداران آشفته نبوده و خواننده ملاحظه خواهد نمود که این روش ها برای آن ها يك "شیوه مبارزه" است . يك اعتقاد عمیق به ماکیاویسم است که از هیچ چیز ابا ندارد . هدف بنظر ایشان کسب قدرت است به هر شیوه ای ممکن و با هر ابزار متصور .

در جریان پروسه وحدت با چریک های فدائی خلق در سال ۵۳ ما اعتقاد عمیق خود به سوسیالیستی بودن مرحله ای انقلاب ایران را با ایشان به بحث گذاشتیم . نوشته های "درباره ی انقلاب" ، "پروسه ی تجانس" و "مرحله ی تدارك انقلابی" بعد از جانب ما انتشار علمی یافت و سپس دفتر "انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی" بصورت نظر ايجابی ما انتشار یافت . در این نوشته ها ما دلائل خود را مبنی بر این که تنها انقلاب اجتماعی عصر ما انقلاب سوسیالیستی است و ما در مرحله ی تدارك این انقلاب قرار داریم بیان کردیم . این ها اولین رساله ها در تبیین ماهیت انقلاب سوسیالیستی ایران بودند و زمانی نگاشته شدند که امواج انقلاب های مختلف دموکراتیک (ملی و خلقی و نوین و انقلابی) جنبش چپ ایران را خفه و سترون کرده بود . اکنون همانطور که گفتیم یکی از دلائل پدیده ای که پاره ای از دوستان "حزب کمونیست" را آنقدر وحشت زده می کند این امر است که بخش مهمی از جنبش چپ ایران بالاخره به همین نتیجه رسیده است . اما این اعتبار ما طبعاً برای آن ها خوشایند نیست . در نقد آقای م - ح اولاً ما آنچه را که گفته ایم نگفته ایم! ثانیاً آن ها آنچه را که گفته اند نگفته اند . ثالثاً آن ها آنچه را که ما گفته ایم گفته اند ، رابعاً ما آنچه را که نگفته ایم گفته ایم و ... شعبده بازی جالبی است که به تماشایش می ارزد :

"وحدت کمونیستی علی الظاهر آن جریانی است که معتقد است "انقلاب ایران سوسیالیستی است" ((ابداء!)) حال آن که گویا ما ((امک)) "انقلاب ایران" را "دموکراتیک" دانسته ایم" ("بسیوی سوسیالیسم"، دوره ی دوم ، شماره ی ۱ ، ص ۲۱ ، تاکید ها از ما است) .

"باین ترتیب روشن است که این تعبیر از سؤال فوق راهی برای صدور ورقه ی هویت منحصر بفرد وحدت کمونیستی بعنوان پرچمدار تر "انقلاب ایران سوسیالیستی است" نمی گشاید" (همانجا ، ص ۲۲) .

بسیار خوب ، معلوم شد وحدت کمونیستی ده دوازده سال است "علی الظاهر" این حرف ها را می زده و سرش درد می کرده که با بقیه ی جنبش چپ سر بسر بگدارد . چرا ؟ نمی دانیم . آقای م - ح چنین می اندیشد ولی حیفش می آید دلیل ارائه دهد . اما نکته ی دیگر این که معلوم شد که مخالفین باین آقای م - ح اتهام می زنند که "گویا" طرفدار انقلاب دموکراتیک است . و حال آن که نوشته های مفصل "امک" را دیگران نوشته اند و گر نه :

"هرگز انقلاب آتی در ایران را لزوماً و بنا به تعریف ، انقلابی "دموکراتیک" نخواهد ایم ((!!)) و نمی خوانیم ... بنا براین این سؤال که آیا انقلاب آتی در ایران دموکراتیک یا سوسیالیستی خواهد بود ، نیز نمی تواند محو اختلافت ما و وحدت کمونیستی قلمداد شود" (همانجا ، ص ۲۲) .

یاد دوران پر آراش کودکی و کی بود کی بود من نبودم بخیر . اصلاً معلوم نمی شود این حرف ها يك شوخی بچگانه بوده است . وحدت کمونیستی علی الظاهر گفته انقلاب سوسیالیستی است . ما "لزوماً و بنا به تعریف" نگفته ایم دموکراتیک است . پس در این زمینه با هم اختلافی نداریم! اصلاً این حرف ها چیست :

"ما بر سر جنسیت نوزادی که هنوز در مراحل جنینی اولیه است با کسی جدل اصولی نداریم" (همانجا ، ص ۲۲) .

بسیار خوب خیلی قانع کننده بود و جنبش چپ ایران قانع شد که نه حرف های ما و آن ها متضاد بوده اند و نه این کسه اصلاً این حرف ها بدرد چیزی می خورده است . همه در حقیقت يك چیز را می گوئیم و کسی با کسی دعوا ندارد ! البته این همه حسن نظر ناگهانی هضم شدنی نیست . ظاهراً چنین بر می آید که در داخل "حزب کمونیست" هم عده ای "علی الظاهر" مبتلا به عارضه ی اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی شده اند و بنا براین "رهبری" باین نتیجه رسیده است که به آن ها بگویند که رفقا بیخود به وحدت کمونیستی فکر نکنید . آن ها علی الظاهر چنین گفته بودند ، تازه ما هم الزاماً خلاف آن را نگفته ایم . از این گذشته این حرف ها "بر سر تعیین جنسیت نوزاد"ی که هنوز متولد نشده بی معنی است زیرا هیچ پیشگو و طالع بینی ، تا چه رسد به يك مارکسیست ماتریالیست که آینده را تابعی از پراتیک انقلابی امروز و فردا هر دو می داند ، نمی تواند تضمین کند که انقلاب آتی ایران" (همانجا ، ص ۲۲) چه خواهد بود .

نمی دانیم این شعبده بازی را بفال نیک بگیریم یا بد . از يك جهت نشانه ی گذشتن از مهمل گوئی های قبلی است .

رفقا دارند یواش یواش به راه می آیند ولی رویشان نمی شود . در بحث قبل نشان دادیم که ایشان فعلا از خیر حرکت — اتفاق "جملگی دهقانان" گذشته اند ، در اینجا معلوم می شود که اساسا تبیین ماهیت انقلاب کار پیشگو و طالع بین هاست ، و رفقا "هرگز" نگفته اند که "لزوما و بنا به تعریف" انقلاب دموکراتیک خواهیم داشت . و باز باین ادعای شیخ فضل اللهی توجه کنید :

" (این که) حزب کمونیست انقلاب "دموکراتیک" را جایگزین آن (انقلاب سوسیالیستی) کرده است ادعایی ریاکارانه است . مارکسیسم انقلابی ایران از ابتدا و همواره چه بطور اثباتی و چه در جدل با جریانات پوپولیستی بر این که تنها انقلاب اجتماعی (به مفهومی که مارکس بکار می برد) ضروری و ممکن در ایران انقلاب سوسیالیستی است تاکید نموده است " (همانجا ، ص ۲۳) .

کجا ؟ در چه نوشته ای ؟ در کدام تحلیلی ؟ قطعا مرکب نوشته ها نامرئی بوده است ! علاوه بر آن دیگران یعنی دشمنان آن ها با مرکب های مرئی خزعبلاتی روی نوشته های ایشان چاپ می زده اند . خجالت آور است . شنیده بودیم زیرش می زنند ، اما نه تا به این حد .

حرفشان را پس گرفته اند رفقا ؟ مبارک است . گفتیم که ارزش نقد در همین است . ولی اگر خیال می کنند قضیه تمام شده است اشتباه کرده اند . اولاً به آن ها ثابت خواهد شد که توده ای چپ می فهمد که شعبده بازی می کنند و ثانياً باز نشان خواهیم داد که آن ها باز هم تحت همان شوری های سابق هستند و اشکال قضیه از جای دیگر بیرون می زند . به آن ها می گوئیم :

باید :

۱- از خود انتقاد کنید .

۲- بدانید که تصحیح های تدریجی هرگز کار ساز نیستند . باید در مفاهیم و برداشتن از انقلاب ، انقلاب کنید . بایستد نه تنها در شوری بلکه در مشی سیاسی ، در پراتیک ، از خود انتقاد کنید .

در ابتدای این بخش ادعا کردیم که آقای م — ح می خواهد ثابت کند آنچه ما گفته بودیم نگفته بودیم و آنچه آن ها — گفته بودند نگفته بودند والی آخر اکنون خواننده متوجه عمق قضیه میشود . باین نقل قول شیرین و بامزه توجه کنید :

" برای پی بردن به ریشه ی اختلافات ما و وحدت کمونیستی از لحاظ نظری ، موقتا فرض می کنیم وحدت کمونیستی — نیز چون ما خواهان پیروزی هر چه سریع تر انقلاب سوسیالیستی است " (همانجا ، تاکید از ماست) .

الله اکبر ! ادامه دهیم ؟ بایک آوانس به وحدت کمونیستی فرض کنیم آن هم مثل رفقا طرفدار انقلاب سوسیالیستی است ! بگذریم و گرنه مانند آقای م — ح کلماتی بکار خواهیم برد که زیبنده نیستند .

در حقیقت ما اکنون برای ادامه ی بحث دچار محذور بزرگی شده ایم . نمی دانیم با کدام چهره یا وجه دوستان بحث کنیم . با آن هایی که انقلاب ایران را دموکراتیک ارزیابی می کنند ، با آن هایی که در سوسیالیستی دانستن آن از وحدت کمونیستی جلوزده اند و یا با آن هایی که می گویند اساسا این حرف ها "طالع بینی" است . داستان ، داستان گریه ی مرتضی علی است و اقرار می کنیم که مشکل بزرگی است . وجه سوم یعنی طالع بینی را میشود ندیده گرفت چون ادعای خنده داری است و حتما زیرش خواهند زد . از قضا در همین نوشته ی "سوی سوسیالیسم" آثار آن پیدا است . در جائی (ص ۲۲) در انتقاد از انتساب مضمونی نادرست به وحدت کمونیستی می گویند :

" وحدت کمونیستی بعلاوه از این "امتیاز" نیز برخوردار بود که بنا بر متدولوژی خاص خویش در تبیین انقلاب ، اساسا باید برای نام گذاری آن تا خاتمه و تعیین تکلیف قطعی آن صبر کند " .

بنظر م — ح نباید "طالع بین" بود ولی وحدت کمونیستی گفته است که نباید طالع بین بود و بنا بر این وحدت کمونیستی غلط گفته است ! نمی دانیم مرکز ارتباطات دوستان مختل است یا مرکز منطق آن ها . بهر حال در "طالع" رفقا آیند هی روشنی نمی بینیم .

مسئله ی انقلاب

در صفحات فوق نشان دادیم که سخافت استدلالات مدعیانی از دست جناب م — ح در دموکراتیک بودن انقلاب ایران بحدی است که در مقابل یک نقد جدی اجبارا آنقدر عقب نشینی می کنند که از آن طرف قضیه سر در می آورند و در عقب نشینی ،

از ما نیز در اعتقاد به ضرورت انقلاب سوسیالیستی جلو می‌زنند. اما نکته اینجاست که ایشان در این قسمت بنظر شما آن نقطه‌ی قدرت ما بوده عقب‌نشسته‌اند تا در جایی که "نقطه‌ی ضعف ما" تشخیص داده‌اند حمله کنند. باین "نقطه‌ی ضعف" خواهیم پرداخت ولی اجازه دهید براحتمی از سر مسئله‌ی انقلاب ایران درنگ داریم. این يك مسئله‌ی حیاتی برای چپ ایران است و با آن که اکنون قسمت مهمی از چپ به نتیجه‌ای درست رسیده است ولی بحث آن از دو جهت هنوز مهم است. اول آن که کافی نیست در اسم به سوسیالیستی بودن انقلاب رسید بلکه باید جهشی در مفهوم انقلاب کرد و تمام پندارها و تصورات پوپولیستی را از بیخ و بن برکنند. و دوم آن که تشخیص داد که کافی نیست بخش مهمی از چپ باین نتیجه برسد. نیروی چپ هنوز آنقدر ضعیف است که برای هر حرکت جدی و برای داشتن کوچکترین شانس در بدیل شدن باید کلا متحد شود و این کل اگر بر سر مهمترین مسئله، یعنی تبیین ماهیت انقلاب، متفرق باشد قطعاً به استراتژی واحدی دست نخواهد یافت و آینده نیز مانند گذشته نه در عرصه‌ی اجتماع، بلکه در صحنه‌ی نمایشنامه‌ی جنگ‌های سترونی فرقه‌ای خواهد گذشت. ما آن‌هایی را که هنوز در امر تبیین ماهیت انقلاب با ما اختلاف دارند نه دشمن خود می‌دانیم و نه مانند حزب کمونیست معتقدیم که هر که با ما نیست بر ما است. ما آن‌ها را رفقای خود و در يك اردو و متحدین بالقوه‌ی خود می‌شماریم. ده سال پیش ما در نحوه‌ی تبیین ماهیت انقلاب تنها بودیم. امروز چنین نیست، و فردا مطمئناً بهتر از امروز خواهد بود. بنابراین ضرورت کار روی تئوری انقلاب ایران اگر بیش از گذشته نباشد کمتر نیست و ادای رفقا مبنی بر این که: "با اضمحلال "تز" (پوپولیسم راست) آنتی تز (وحدت کمونیستی) هم فلسفه‌ی وجودی خود را از دست می‌دهد" (همانجا، ص ۲۳) حتی اگر از روی حسن نیت هم ادا شده باشد نوعی غفلت از مبارزه، درست در مرحله‌ایست که واقعیات و تجربیات سال‌های گذشته نیز کمک به روشن شدن آن‌ها و بریدن از توهّمات پیشین کرده است. پوپولیسم تضعیف شده است اما بند نافش قطع نشده و "آنتی تز وحدت کمونیستی" هم "فلسفه‌ی وجودی خود را از دست نداده" بلکه شکوفا شده است.

ما در یکی از نوشته‌های خود از طیف تحمل جامعه سخن گفته‌ایم و نشان داده‌ایم که روی يك زیر بنای واحد اجتماعی چندین روبنای متفاوت می‌تواند وجود داشته باشد. بر يك زیر بنای سرمایه دارانه انواع و اقسام روبناهای سیاسی - حکومتی بورژوا دموکراتیک، مستبدانه، سلطنت طلبانه و جمهوری خواهانه، که هر يك می‌تواند تفاوت‌های فاحش با هم داشته باشند، ولی در عین حال روبناهایی غیر متناظر با سرمایه دارند وجود داشته باشند. مجموعه‌ی شرایط درونی يك جامعه و امکانات بین المللی تعیین کننده کم و کیف روبناست. مناسبات تولیدی در اسفند ۵۶ با اسفند ۵۷ در ایران تغییری نکرده بود ولی روبنای اجتماعی تفاوت‌های اساسی یافته بود. مناسبات تولیدی ایران هم می‌توانست در شرایطی رژیم شاه را در طیف تحمل بپذیرد و هم رژیم خمینی را و هم رژیم دیگری را، تا آن حد که محدوده‌ی مناسبات سرمایه داری را مخدوش نکند. این نوع تحولات و یا انقلابات را نادیده نمی‌توان انگاشت ولی در اهمیت آن‌ها هم گرافه نمی‌توان گفت. اما این‌ها هر چند مهم، آن انقلابی نیستند که به تحول بنیادین جامعه منجر شوند. انقلاب نه علیه مناسبات تولیدی و اجتماعی، بلکه در درون طیف تحمل آن است. هر انقلاب دیگری هم که با هدف مشخص تحول بنیادین در مناسبات تولیدی انجام نگیرد در رده‌ی همین نوع انقلاب‌ها، انقلاب سیاسی، انقلاب جزئی، خواهد بود.

با توجه باین مسئله بود که ما در دفتر "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی" ابتدا انواع تغییرات اجتماعی را که اصطلاحاً انقلاب نامیده می‌شوند بررسی کردیم و کوشیدیم که نشان دهیم بین آنچه که يك مارکسیست از انقلاب می‌فهمد و یا باید بفهمد با آنچه که سایر مبارزین یا تاریخ نگاران ذکر می‌کنند تفاوت هست. اگر مارکسیستی به همان سهل انگاری يك استاد تاریخ هر واقعه‌ای را انقلاب بخواند نادانی خود را به منصه‌ی ظهور گذاشته و از آن مهمتر در بحث و انتقال بحث معطل خواهد ماند. پس وظیفه‌ی ما است که اول روشن کنیم انقلاب چیست، انواع انقلاب‌ها را بشناسیم و سپس موضع و هدف خود را مشخص نمائیم. این قاعده نباید مخالفت برانگیز باشد. اگر کسی سخن از "انقلاب" گوید و از وی پرسیده شود چه انقلابی مد نظر اوست تنها در صورتی می‌توان منتظر عکس العمل مساعد وی بود که مخاطب نفعی در مبهم گوئی داشته باشد و از روشن شدن قضیه بهراسد و این درست چیزی است که اتفاق افتاده است.

ما از متن ادبیات مارکسیستی پدیده‌هایی را که "انقلاب" خطاب شده‌اند بیرون کشیدیم و تعاریف و تفاوت‌های انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی و انقلاب آزاد بیخش را بیان کردیم و در عین حال برای آن که خود این تقسیم بندی تبدیل به يك جزم نشود نوشتیم: "مقولات قبل از خلق جامعه آفریده نشده‌اند... کوشش جهت جا دادن همه‌ی واقعیات در مقولات از پیش تعیین شده، برخورد متافیزیکی است و نه اسلوب تحلیل مارکسیستی" و سپس در مقابل ارائه‌ی تعاریف خود نوشتیم:

"اگر کسانی بتوانند تعریف کامل تر و جامع تری از این مقوله کنند به روشن تر شدن بحث کمک فراوان کرده اند."

تعاریف ما کامل بودند یا نه، قضاوت با دیگران است. همینقدر می توانیم بگوئیم که نه تنها اولین بار ما آن ها را مطرح کردیم بلکه هنوز کسی تعریف کامل تر و جامع تری ارائه نکرده است. آن ها بقوت خود باقی اند و دقیقاً از جمله مسائلی هستند که در سال های گذشته دست بسیاری را رو کرده و کسانی را که با مبهم گوئی سعی در فریب دیگران داشته اند افشاء کرده اند. بر مبنای این مباحث بود که ما قبل از انقلاب بهمن ۵۷ تنها سازمانی بودیم که آن را يك انقلاب سیاسی تعبیر کردیم. تعریفی که سال ها بعد مورد توجه سایر سازمان ها نیز قرار گرفت. هم جالب و هم تاسف آور است که تا آن زمان حتی يك اشاره به انقلاب سیاسی در ادبیات چپ ایران وجود نداشت. بهر حال اکنون بخش اعظم چپ ایران باین مفهوم آشنائی دارد و درست همین امر است که برای بخش دیگر اسباب درد سر شده است. یعنی روشن شده است که آنچه آن ها خواهان آن هستند و برایش تبلیغ می کنند چیزی جز يك انقلاب سیاسی نیست. انقلاب دموکراتیک پوپولیست های رنگارنگ و بگفته ی مارکس در سهمی در نقد فلسفه ی حقوق هگل:

"آنچه برای آلمان خوابی اوتوپیک محسوب میشود، انقلابی رادیکال نیست، رهائی جهانشمول انسان نیست، بلکه برعکس، انقلاب جزئی است، انقلاب منحصر سیاسی است، انقلابی است که ستون های بنا ((زیر بنا، مناسبات تولیدی)) را همچنان پا بر جا بگذارد. و چیست يك انقلاب جزئی و منحصر سیاسی؟"

براستی چیست يك انقلاب جزئی و منحصر سیاسی؟ چیست انقلابی که طی آن مناسبات تولیدی تغییر نکند و فقط قدرت سیاسی دست بدست شود:

"انقلاب سیاسی پروسه ایست که طی آن قدرت حاکمه از قشر یا طبقه ای به طبقه یا قشری دیگر (ولوازهان طبقه) منتقل میشود. ولی تغییرات حاصله در جامعه علی رغم تغییر رژیم در محدوده ی روابط تولیدی واحدی باقی می ماند" ("انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی"، ص ۷).

در این حال علت سراسیمگی همه ی آن هایی که بگفته مارکس "انقلاب جزئی و سیاسی" را بجای "انقلاب رادیکال" (انقلاب اجتماعی) به خورد خلاق می داده اند روشن می شود. سراسر ادبیات مارکسیستی مشحون از تاکید هزار بار موکد است که یا انقلابی "از عمق تا اوج" است و یا آن که انقلاب بمعنای واقعی کلمه نیست. ممکن نیست که نوشته ای از مارکس را برداشت و صفحه و جمله ای در تائید آن نیافت. این نه صرفاً يك امر مهم بلکه اساسی ترین آموزش مارکسیسم است. حال چه کسی و کسانی منکر این امر می شوند و هر نوع تعریف و مقوله بندی را "امری اسکولاستیک"، مربوط به "گورستان مقولات" (می گفتند گورستان انقلاب دموکراتیک روشن تر میشد)، کاری مربوط به اذهان "متحجر"، مرتبط با "خصلت مورخ مآبانه" و... می دانند؟ ممکن بود دوستان تعریف های ما را قبول نمی داشتند. این بسیار خوب بود. ما از آن ها و همه ی دیگران از قبل دعوت کرده بودیم که اگر تعریف کامل تر و جامع تری دارند ارائه دهند. اما طبعاً چنین اتفاقاً نیفتاد. تعریف های ما درست بودند و چاره ای جز پذیرفتن آن ها نیست، بنابراین چه می شود کرد که واقعیت روشن نشود؟ اصلاً زدن زیر هر نوع نیازی به تعریف انقلاب. و اگر کسی - هواداری - از رهبران انترناسیونال پرسید آقایان این حرف هایی که دیگران در مورد انقلاب سیاسی و اجتماعی می زنند یعنی چه؟ در جواب باید گفت "سفسطه ی آخوندی" را کنار بگذار. این ها مال اذهان متحجر است. این حرف ها را مارکس در دوران پیری یا جوانی (کدامیک؟!) گفته است و ربطی به بین الملل ندارد والی آخر. اما البته قضیه با این جواب ها حل نمیشود. ما اعضاء و هواداران "حزب کمونیست" را دعوت می کنیم که از رهبران خود توضیح بخواهند. تعریف آن ها را از مطالب و مقولات فوق بخواهند و آنگاه نگاهی به دفتر انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی بیندازند تا علت این هراس "رهبری" معین شود.

این سراسیمگی سرنوشت اسف بار کسانی است که می خواهند انقلاب کنند ولی انقلابشان تغییری در مناسبات تولیدی بوجود نیاورد. این سرنوشت کسانی است که می خواهند خرف را بجای صدق جا بزنند. بیهوده نیست که اکنون رفقا ناگهان چنان سوسیالیست می شوند که "فرض می کنند" وحدت کمونیستی هم با اندازه ی آن ها خواهان انقلاب سوسیالیستی است. ما بر خلاف این دوستان معتقدیم که هنگامی که می گویند "بنابراین این سؤال که آیا انقلاب آتی در ایران دموکراتیک یا سوسیالیستی خواهد بود نیز نمی تواند محور اختلافات ما و وحدت کمونیستی قلمداد شود" (همانجا، ص ۲۲). دقیقاً از زیر بحث طفره می روند. هم نظری اخیر و اجباری و غیر صادقانه ی آن ها نمی تواند عقب ماندگی پوپولیستی ایشان را بپوشاند.



پروسه‌ی انقلاب

در دفتر "انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی" بطور نسبتاً مشروح تفاوت انقلاب سوسیالیستی با سایر انقلاب‌های تاریخ بشر را شرح داده‌ایم. رؤس این تفاوت‌ها به قرار زیرند:

۱- در نظام‌های طبقاتی پیشا سرمایه داری انقلاب اجتماعی منجر به سلطه‌ی طبقه‌ی اصلی تحت ستم نمی‌شود بلکه طبقه‌ی جدیدی حاکمیت را بدست می‌گیرد (در تغییر برده داری به فئودالیسم، فئودالیسم به سرمایه داری (۱۰۰۰). در انقلاب سوسیالیستی یکی از طبقات اصلی اجتماع - پرولتاریا - قدرت را بدست می‌گیرد.

۲- در نظام‌های طبقاتی پیشا سرمایه داری، مناسبات تولیدی جدید در بطن مناسبات تولیدی موجود کم‌کم بوجود می‌آیند و رشد می‌کنند. در سرمایه داری چنین نیست و در درون آن ارزشی مناسبات سوسیالیستی بالفعل بوجود نمی‌آید (بسیار خلاف تصور اوتوپست‌های کهن). پتانسیل بوجود می‌آید. عدم تجانس نیروهای مولده و مناسبات تولیدی (۵) - بلکه حداکثر خود میرسد و همین امر یکی از دلائل فوران انقلاب می‌شود.

۳- در انقلاب‌های پیشا سرمایه داری بشریت علیه مناسبات موجود قیام می‌کند ولی تصویری از نظام آینده نداشت. در انقلاب سوسیالیستی بشریت آگاهانه بدنبال روابط غیر استثماراری غیر طبقاتی جدید می‌رود.

مطالب فوق را که بطور مشروح تر در نوشته‌ی ما بیان شده بودند در ادامه خود به حکم زیر می‌رسند:

"انقلاب سوسیالیستی اولین انقلاب در تاریخ جهان است که پس از انکشاف سرمایه داری بر مبنای آگاهی طبقه‌ی استثمار شونده نسبت به وضع خود و شناخت او از کلیات نظام آینده (دانش سوسیالیستی) و بدست طبقه‌ی استثمار شونده برای از بین بردن عدم تجانس رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی انجام می‌گیرد و منجر به سیادت طبقه‌ی استثمار شونده می‌شود تا بتواند آن روابط تولیدی (اجتماعی) را که خواست طبقاتی او و ضرورت تاریخ است مستقر کند" ("انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی"، ص ۷).

این تعریف ما از انقلاب سوسیالیستی بوده است و اگر گرفتاری‌هایی انواع آقای م - ح نشویم علی‌الظاهر ایرادی به آن نتوانسته‌اند داشته باشند. اما اگر نمی‌توان وارد بحث شد، اولاً می‌توان با مزگی کرد و مدعی شد که شعاری کهنه وحدت کمونیستی بدست کارگران می‌دهد تا زیر پرچم آن رژه بروند شعار "رفع عدم تجانس" است و ثانیاً می‌توان دروغ‌هایی گفت و اضافه بر سازمان چسباند به طرف مخالف، و از داستان "از کجا آورده‌ای" هم نترسید. توضیح می‌دهیم: اعتقاد ما و هر کمونیستی این است که پس از انقلاب سوسیالیستی یک شبه مناسبات تولیدی سوسیالیستی مستقر نمی‌شود بلکه این مناسبات بتدریج و از ممکن‌ترین حیطه‌ها شروع می‌شود و طی یک پروسه‌ی بسیار طولانی و پراز کشمکش مستقر می‌شود. هنگامی که مستقر شد با یک جامعه کمونیستی روبرو هستیم. فرق جامعه‌ی سوسیالیستی و کمونیستی در همین است. عده‌ای راست‌چپ نما نفرت خود را از انقلاب سوسیالیستی اکتر با سخره‌ی نا بسامانی‌ها و کمبودهای آن جامعه در سال‌های بلافاصله پس از انقلاب بروز می‌دادند (و از قضا روی نوشته‌ی ما همانقدر با پوپولیست‌ها بوده است که با منشویک‌های وطنی) کوشش ما برای این بوده است که نشان دهیم استقرار سوسیالیسم یک پروسه است. انقلاب سوسیالیستی یک پروسه است:

۵- درست توجه کنید که چگونه در یک بحث جدی، دلق بازی می‌کند. داستان مارنویسی و مارکسی است. تمام بحث مارکس و سایر کمونیست‌ها در نقد اقتصاد سرمایه داری و تبیین مناسبات تولیدی و نیروهای مولده و عدم تجانس آن‌ها و ضرورت آگاهی که در نوشته‌های گذشته‌ی ما بیان شد، بدین ترتیب به سخره کشیده می‌شود.

"هیچ مارکسیست جدی‌ای ۱۰۰۰ را نخواهد یافت که انقلاب اجتماعی را انقلابی تصویر کند که در آن رفیع این تضاد و عدم تجانس" به خواست و انگیزه و شعار انسان‌های درگیر انقلاب بدل شده باشد."

یعنی سازمان وحدت کمونیستی گفته است که باید کارگران در خیابان‌ها راه بیفتند و بگویند: "ما خواهان رفع عدم تجانس نیروهای مولده یا ۱۰۰۰ هستیم." چقدر با مزه و چقدر جاهلانه ست شیوه‌ی استدلال انسان‌های سخیفی که دنبال "مارکسیست جدی" می‌گردند تا برایشان شکل مار بکشند. تا کسی مستاصل نشده باشد باین حد سقوط نمی‌کند.

"انقلاب اجتماعی بطور اخص، پروسه ایست که آغاز و انجامی دارد. اشتباه و خیمی که بسیار تکرار شده است — مبتنی بر پایه‌ی عدم تشخیص این مسئله ۱۰۰۰ است. واژه‌ی انقلاب در بسیاری موارد بجای قیام انجامین انقلابی بکار رفته است و این بیانگر دید کودتاگرانه از انقلاب است ۱۰۰۰ برای ما آنچه بعنوان انقلاب اکبر شناخته می‌شود نقطه‌ی عطف و آغاز تحقق اهداف پروسه ایست که ده‌ها سال طول کشید و در طول آن — و نه در انتهای آن — طی یک قیام مسلحانه در ماه اکتبر قدرت سیاسی بدست طبقه‌ی کارگرافند تا آغاز به ساختن روابط سوسیالیستی کند. اگر ساختمان روابط سوسیالیستی در شوروی به انجام می‌رسید — که نرسید — در آن زمان می‌توانستیم بگوئیم که انقلاب سوسیالیستی به انجام رسیده است (یعنی دگرگونی تمام شده است) و بعبارت دیگر سوسیالیسم متحقق شده است" ("انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک"، ص ۸ و ۹).

نمی‌توان از این واضح تر جایگاه کسب قدرت سیاسی را در پروسه‌ی طولانی انقلاب اجتماعی (سوسیالیستی) که از قبل از قیام شروع شده و سال‌های متعددی پس از آن ادامه مییابد روشن کرد. شعبده بازی‌های مفصل م — ح که گویا ما در یکجا گفته ایم یک شبه مسائل حل می‌شوند (!) و در جای دیگر گفته ایم که طول می‌کشند یک بی صداقتی مفرط و یک دروغگوئی محض است. تمام کوشش ما این بوده است که ثابت کنیم انقلاب یک پروسه است. چگونه می‌توان با گذشتن از همه‌ی معیارها باین نتیجه رسید که ما خواهان آن بوده ایم که کارگران (با شعار رفع عدم تجانس!) یک شبه مناسبات را عوض کنند؟ و بعد هم البته مچ ما را باز کنند که در جای دیگر گفته ایم یک شبه عوض نمی‌شود. آقای م — ح محترم، آیا از قیام انجامین و پروسه‌ی انقلاب چیزی می‌فهمید؟ این امر که گفته ایم بمثابة یک اشتباه و خیم "واژه انقلاب در بسیاری موارد بجای قیام انجامین انقلابی بکار رفته" چیزی به ذهن شما می‌آورد؟ آیا این چنین معنی نمی‌دهد که ما چنین نمی‌کنیم؟ مفهوم ما را از واژه‌ی ما در مفهوم بطور و خیم اشتباه آمیز خودشان نگذارید و سپس با لبخند رضایت بخش در آئینه نگاه نکنید. منظور ما — همه جا — از انقلاب اجتماعی یک پروسه است. منظور شما کودتاها و نظیر انقلاب دموکراتیک است که یک شبه پیروز می‌شود و "طبقه‌ی کارگر" را به سیادت می‌کشانند. این کار را جای دیگر هم در مبحث شرایط عینی و ذهنی کرده اید که اگر حاکمی از بی صداقتی محض نباشد بیانگر این است که قادر نیستید بفهمید دیگری چه می‌گوید و هر گفته را به حد عالم کوچک ذهنیات محدود خویش تقلیل می‌دهید. این شیوه‌ی کسانی است که هرگز چیزی نخواهند آموخت.

بنظر ما پروسه‌ی دگرگونی سوسیالیستی، انقلاب اجتماعی سوسیالیستی به سه بخش متمایز ولی وابسته تقسیم میشود:

۱- دوران تدارک:

"یعنی مرحله‌ی آگاه و متشکل ساختن آماده ترین عناصر، جلب و جذب آگاه ترین بخش‌های پرولتاریائی و عناصر پیشروی کارگری برای پل زدن به میان توده های کارگری" ("مرحله‌ی تدارک انقلابی"، ص ۷۱).

"گذار پیروزمند از این مرحله و ساختمان حزب طبقه از درون مبارزات توده ای کارگری است" (همانجا، ص ۹۷).

۲- کسب قدرت — قیام انجامین تا انتقال قدرت سیاسی به طبقه‌ی کارگر آگاه و متشکل به رهبری حزب کمونیست، شوراها، سندیکاها. این کسب قدرت می‌تواند بر حسب شرایط بصورت "قیام" و یا طی "جنگ دراز مدت" انجام شود.

۳- دگرگونی سوسیالیستی از آغاز تا انجام پروسه‌ی تحول سوسیالیستی که بلافاصله با کسب قدرت طبقه‌ی کارگر آغاز می‌شود و بر حسب شرایط داخلی و بین المللی تا استقرار نهائی سوسیالیسم (که قسمت اخیر فقط در یک کشور میسر نیست)، یعنی برقراری کمونیسم، ادامه مییابد.

"آنچه در بالا به آن اشاره رفت کسب قدرت سیاسی بود. در انقلاب اجتماعی کسب قدرت سیاسی مقارن آغاز پدیداری روابط سوسیالیستی است" ("انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک"، ص ۱۱).

"کسب قدرت سیاسی در پروسه‌ی انقلاب سوسیالیستی تنها آغازی است برای تسهیل پدیداری روابط سوسیالیستی (همانجا، ص ۱۹).

"اگر کسب قدرت توسط طبقه‌ی کارگر آغازی برای پدیداری روابط سوسیالیستی (که قطعاً تدریجی خواهد بود) باشد — که این خود مشروط بدانست که طبقه‌ی کارگر آگاهی سوسیالیستی داشته باشد — انقلابی که انجام شده است سوسیالیستی است. تنها یک پروسه‌ی طولانی — که کسب قدرت سیاسی فقط بخشی از آن است — سوسیالیسم مستقر میشود" (همانجا، ص ۱۵).

"طبیعی است که در فقدان این پیش شرط‌ها (آمادگی شرایط جهانی رشد پرولتاریا در سطح بین المللی و هم سرنوشتی آن بمثابة طبقه ۱۰۰۰) انقلاب هر قدر هم که در امر کسب قدرت سیاسی موفق باشد، موفق به استقرار

نهایی روابط سوسیالیستی نخواهد شد و در طول زمان به انحطاط خواهد گرائید" (همانجا ، ص ۲۰) .

این ها بنظر ما ، مراحل مختلف پروسه ی انقلاب سوسیالیستی بوده اند . دوران تدارك (یا بطور خلاصه تشكيل حـزب) ، كسب قدرت سياسی و دگرگونی سوسیالیستی . اگر کسی تقسیم بندی روشن تري دارد خوشوقت خواهیم شد كه بشنويم . واگر کسی از انقلاب اجتماعی سوسیالیستی صرفا كسب قدرت توسط پرولتاریای ناآگاه را می فهمد در حقیقت " دید كود تاكرایانه از انقلاب " را نشان داده است .

" اگر انقلاب اجتماعی را محدود به چند روزی كه قدرت حاكمه از دست طبقه ای بدست طبقه ی دیگر منتقل شود بدانیم نشان داده ایم كه تفاوت انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی ، تفاوت قیام و انقلاب . . . را نمیدانیم " (همانجا ، ص ۸) .

نگفته پیداست كه انقلاب در هر يك از مراحل سه گانه ی فوق می تواند منجر به شكست شود . شكست در مرحله ی تدارك یعنی بوجود نیآوردن شكل كمونیستی از درون مبارزات طبقه ی كارگر (و یا جانشین كردن آن با كاریكاتوری به اسم " حزب كمونیست ") ، شكست در مرحله ی دوم یعنی عدم كسب قدرت در پی قیام یا جنگ دراز مدت و سركوب شدن توسط بورژوازی (و یا جانشین كردن وظائف طبقه ی كارگر با وظائف بورژوازی ، محدود كردن مبارزه به خواست های ترید یونیستی . . . یعنی بیگاری برای بورژوازی . چه کسی خواهان آن است ؟ خواهیم دید) و شكست در مرحله ی سوم یعنی عدم كفایت در ایجاد دگرگونی در مناسبات تولیدی سرمایه داری به مناسبات سوسیالیستی كه طبعاً هم می تواند به علت اشكالات داخلی و رهبری باشد (استالین) و هم نامساعد بودن شرایط بین المللی و علی رغم تشكيل " انترناسیونال های " ناشناخته) . در این تقسیم بندی معلوم میشود كه آنچه همه خوبان دارند " حزب كمونیست " به تنهایی دارد . تمام شروط شكست جمعند . " حزب " خارج از طبقه ، رهبری " داهیان " و " طبقه ی كارگر " غیر سوسیالیست . بهبوده نیست كه اینطور خصمانه با تعریف و مقوله - بندی و ایضاح روبرو می شوند . خوب یا بد ما این دوران ها را میشناسیم و فكر نمی كنیم هیچ كمونیستی - بجز انواع م - ح - بتواند با آن ها مخالفت كند . اعتراض ایشان كه بنابراین انقلاب " با این مشخصات می تواند سال ها بطول انجامد " (" بسوی سوسیالیسم " ، ص ۴۴) ، متأسفانه اعتراض واردی است . این كارها بد بخانه طول میکشند و قدری هم حوصله و پیگیری می طلبند ! راه سهل تر اینست كه از خیر آن گذشت و فعلاً به " انقلاب دموكراتيك " به رهبری همین " حزب كمونیست " بسنده كرد . فردا را هم خدا كریم است . بهر حال و بر مبنای تعاریف فوق ما اکنون در دوران تدارك انقلاب سوسیالیستی بسر می بریم . در دورانی كه حزب طبقه به معنی واقعی كلمه ساخته شده است و تا ساخته نشده است سخن از كسب قدرت سیاسی كردن یا بمعنای پرت و پلا گوئی است و یا حاکی از نقشه های " شیطانی " كود تاكرایانه . اکنون نه در مرحله ی كسب قدرت بلكه مرحله ی ماقبل آن هستیم . كار ما ، وظیفه ی ما ، مبارزه ی ما ، همه و همه باید معطوف " گذار پیروزمندانانه از این مرحله " باشد . کسانی كه بجای راه رفتن روی زمین سفت و خاکی در عالم هیروت سیر می كنند و این " حزب كمونیست " را بجای حزب كمونیستی كه از درون مبارزات توده ای كارگران و بعنوان نقطه ی اوج و اعتلای آن بوجود آمده باشد تلقی می كنند تنها نادان نیستند ، تنها با الفاظ بازی نمی كنند ، با سرنوشت مبارزه ، مردم ، خلق ، . . . - طبقه ی كارگر بجای خود - بازی می كنند . بغل دستمان ، افغانستان ، برای آن هایی كه چشم دارند عبرت انگیز است . با این همه در كشور ما حتی " سوسیال امپریالیسم " هم مانند افغانستان به كمك " حزب كمونیست " نخواهد آمد !

در اینجا لازم است كه به نكته ای اشاره كنیم . ممكن است این سؤال برای عده ای پیش آید كه بسیار خوب قبول داریم كه انقلاب دموكراتيك صرفا يك انقلاب سیاسی است . اشكال آن چیست ؟ این سؤال مهم است و به آن پاسخ خواهیم گفت ، ولی در همین زمینه ممكن است كه حزب كمونیست بگوید اگر منظور از انقلاب سوسیالیستی يك پروسه است ما هم قصد مـاـن از انقلاب دموكراتيك همین است و دوباره به همان استدلال برگردد كه ماهیت انقلاب ایران محور اختلافات ما نیست . باین سؤال باید پاسخ گفت و گر نه اختلاف در حد واژه ها تقلیل میابد . و جواب اینست : متعاقب انقلاب دموكراتيك فقط قدرت سیاسی توسط طبقه ی كارگر كسب میشود و هیچگونه اقدام سوسیالیستی ، هیچگونه شروعی به ایجاد روابط سوسیالیستی نمی شود . در تمام متونی كه در این باره از طرف امك یا حزب كمونیست منتشر شده نه تنها يك كلام سخن از ایجاد روابط نمی شود بلكه همواره سخن از تداوم مناسبات بورژوازی می رود (۶) . و این تضمین حیرت انگیزی است كه همه جا داده میشود .

۶- امك به " رزمندگان " و " راه كارگر " شدیداً پرخاش می كند كه چرا طی انقلاب دموكراتيك سخن از تغییر مناسبات تولیدی می گویند و اظهار می دارد كه :

نه تنها خود آن ها چنین می گویند بلکه سعی می کنند بگویند وحدت کمونیستی هم چون معتقد است (یا نیست؟!) يك شبهه سوسیالیسم مستقر نمی شود پس در حقیقت حرف ما (حزب کمونیست) را می زند . این ها البته در هم گوئی است . سخن بارها تکرار شده ما اینست که ما معتقدیم که از همان آغاز ، از همان لحظه ی کسب قدرت باید هر جا که میسر شود روابط سرمایه داری نفی و روابط سوسیالیستی بوجود آید . باید این کار را از لحظه ی اول آغاز کرد . اگر زمینی گرفته میشود ، اگر کارخانه ای صادره می شود — که بلافاصله شامل همه ی زمین های غیر شخصی (۷) ، همه ی کارخانه های بزرگ و کوچک می شود — بلافاصله تحت مالکیت کارگران در می آید . ولی در انقلاب رفقا خیر! کارخانه ها برخی دولتی میشوند و برخی تحت مالکیت سرمایه داران باقی می مانند . و البته معتقدند که ما آنقدر خواست های کارگران را بالا می بریم که به تدریج سرمایه داران را زجر کش کنیم ، که شرایطی بوجود آوریم که دیگر کار برایشان سود نداشته باشد (و این ها البته همه بخاطر این میسر می شود که سلطه ی سیاسی بدست طبقه ی کارگراست) ، که فرار را برقرار ترجیح دهند . سخت است تصور و باور کردن چنین وضعی . دولت کارگری فرمان صادره ی تمام اموال استثمارگران را نمی دهد . خود کارگرانی که "انقلاب" کرده اند کارخانه ها را اشغال نمی کنند و سرمایه داران را بیخ ریش پدر جانشان نمی فرستند . نه! کارگران متدن هستند . چون حزب کمونیست دارند سرمایه داران را وادار به بیمه ی مجانی کارگران خواهند کرد . تقاضای ۴۰ ساعت کار در هفته را خواهند کرد . سرمایه دار مجبور است تن بدهد . تقاضای مهد کودک خواهند کرد ، و تقاضاهای متعددی (که اغاقلاب آن ها در جمهوری های بورژوائی غرب به بهترین وجهی عملی شده است) خواهند داشت . چون دولت هم در دست آن هاست (بهترین حالت مناسب!) با يك آن ها موافقت می کند و بنابراین دایم از سود سرمایه داران کم می شود تا جایی که کشور در بحران اقتصادی فرو رود (!) و سرمایه داران دیگر نتوانند ادامه ی کار دهند و فرار کنند . سپس در این حالت بسیار مناسب طبقه ی کارگر در قدرت ، مجدداً انقلاب می کند (علیه سرمایه داران فراری) و این بار بی وقفه کارخانه ها را می گیرد . این سناریوی چندش آور ، بدون يك کلمه پس و پیش ، آن چیزی است که رفقا آن را انقلاب دموکراتیک می نامند و معتقدند اختلاف اساسی هم با ما ندارند!

با این نقل قول توجه کنید :

"نفی شرایط امپریالیستی تولید (یعنی امری که در فردای انقلاب انجام شود) ، نه بمعنای نابودی سرمایه داری و نه مترادف با استقرار سرمایه داری "مستقل" است ، بلکه فقط و فقط بمعنای سوق دادن سرمایه داری "وابسته" ایران به يك بحران عمیق اقتصادی است . سرمایه داری ایران ، دقیقاً از آن جهت که همچنان در فردای پیروزی انقلاب دموکراتیک سرمایه داری متکی به استثمار امپریالیستی است ، نمی تواند با مطالبات اقتصادی پرولتاریا کسبه محور آن فراتر رفتن از امکانات بورژوازی در چنین کشوری است سازگار باشد . بد رجه ای که پرولتاریای انقلابی و متشکل قادر گردد تا مناسب ترین حالت اقتصادی را برای بسط مبارزه ی طبقاتی به بورژوازی تحمیل کند ، بـ"

→ "همانطور که در متون گذشته ی خود توضیح داده ایم ، به اعتقاد ما انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی خود نمی تواند انقلابی بلاواسطه سوسیالیستی باشد . انقلاب حاضر نمیتواند نابودی سرمایه داری را در دستور بلافصل خود داشته باشد ("بحث در باره ی محتوای پیروزی انقلاب دموکراتیک ایران" ، ص ۴ ، تاکید ها از ما است) .

چند صفحه پیش دیدیم که رفقا هرگز نگفته بودند انقلاب لزوماً سوسیالیستی نیست (بلکه گفته اند نمی تواند باشد!) . حال معلوم می شود نه شرایط عینی و نه شرایط ذهنی آماده ی انقلاب سوسیالیستی نیستند (این را هم بخاطر داشته باشیم تا این که بعداً ببینیم بر حسب نیاز بحث شرایط عینی آماده میشود ، ذهنی نمیشود!) ، علاوه بر این هاست ایراد به سایرین که چرا در انقلاب دموکراتیک می خواهند اقدام سوسیالیستی کنند . گویا آن ها فراموش کرده اند که لنین گفته است :

"سرمایه داری و امپریالیسم را نمیتوان به هیچ طریقی حتی از طریق "آیدآل ترین" تحولات دموکراتیک از بین برد تنها از طریق انقلاب اقتصادی می توانند نابود گردند" (همانجا ، ص ۱۴) .

تضیه جالب است . رزمندگان و راه کارگر بیهوده اسم انقلاب خود را انقلاب دموکراتیک می گذارند و باید بگویند انقلاب سوسیالیستی ، این کاملاً درست است . اما نه آنطور که تصور می رود . آقای م — ح می گوید پس برای این که تضادی در کارتان نباشد اسم را عوض نکنید ، بلکه اقدام سوسیالیستی نکنید ! یعنی حکم الهی است که انقلاب دموکراتیک باید باشد شما اقدام زیادی نکنید ! نمی دانیم آقای م — ح دوست شیراست یا آدم . اول اسم دموکراتیک روی انقلاب می گذارد و بعد می گوید لنین گفته در تحول دموکراتیک نمی شود کاری کرد . این را می گویند فتیشیسم انقلاب دموکراتیک . بحث ایشان در این نیست که اقدام سوسیالیستی میسر نیست . بحث در این است که نباید کرد چون اسم انقلاب دموکراتیک است!

۷ — منظور همه ی زمین هائی است که فرد شخصاً روی آن کار نمی کند و برای کشت آن دیگران را به استخدام می آورد .

همان درجه بورژوازی در نامساعدترین شرایط برای انباشت قرار گرفته و لذا سرمایه داری ایران به يك بحران حاد و عمیق اقتصادی فرو می رود " ("سوسیالیسم" ، دوره ی اول ، شماره ی ۲) .

"نقی شرایط امپریالیستی تولید " بطور مشخص یعنی چه ؟ برای سازمانی مثل ما که سرمایه داری را سیستم جهانی سرمایه داری می داند و به خزعبلات بورژوازی وابسته و ملی و نظائر آن اعتقاد ندارد جالب است که از دیگرانی که خود آن ها هم معتقدند بورژوازی ملی يك اسطوره است بشنویم که "نقی شرایط امپریالیستی تولید " چه معنایی می دهد ، این چه شرایطی است که در ابتدای پاراگراف گفته می شود نقی آن در فردای انقلاب انجام می گیرد و فقط چهار صفحه پائین تر در همان جمله گفته می شود همچنان در فردای پیروزی انقلاب برجاست ! دوباره می خوانیم :

"سرمایه داری ایران ، دقیقاً از آن جهت که همچنان در فردای پیروزی انقلاب دموکراتیک سرمایه داری متکی به استثمار امپریالیستی است " .

در هم گوئی بی انتهائی است . چیزی که معلوم نیست چیست در فردای پیروزی انقلاب نقی میشود ولی همچنان پابرجاست . ولی هر چه که هست این نقی شده ی هنوز پابرجا ، نمی تواند با مطالبات اقتصادی پرولتاریا سازگار باشد . " پرولتاریا " در انقلاب دموکراتیک امک - حزب کمونیست - چه می خواهد . نگاه کنیم :

" - تضمین ایمنی و بهداشت محیط کار و تقلیل مخاطرات محیط کار به حداقل ممکن ، مستقل از ملاحظات سود جویانه ، نظارت بر معاینه پزشکی منظم در برابر مخاطرات و بیماری های ناشی از نوع کار به هزینه ی کارفرمایان (!) و دولت ، - تامین نیازهای رفاهی و فرهنگی در محیط کار و محلات سازمانی مسکونی ، از قبیل سالن اجتماعات ، سالن استراحت ، غذاخوری ، حمام و دستشویی ، زمین و سالن ورزشی ، شیرخوارگاه و مهد کودک ، درمانگاه ، کتابخانه و کلاس های سواد آموزی بزرگ سالن به هزینه ی کارفرمایان (!) و دولت ،

- تشکیل دادگاه های حل اختلافات با هیئت منصفه ای متشکل از نمایندگان منتخب کارگران برای حکمیت در موارد اختلاف کارگر و کارفرما . هزینه ی تشکیل دادگاه ها باید تماماً بر عهده ی کارفرمایان باشد ، - مصادره و ملی کردن سرمایه های انحصاری خارجی و داخلی ،

- کنترل شورا های دموکراتیک مردم بر تجارت خارجی (توسط بخش خصوصی و دولتی) ،

- مقرر داشتن مالیات تصاعدی بر ارث و دارائی و بردآمد های حاصل از مالکیت (و واژه ی خصوصی از روی خجالت حذف شده) و سائل تولید و مبادله " .

این خزعبلات که اگر نه همه ، لااقل قسمت اعظم آن در دموکراسی های بورژوائی تامین شده اند ، صرف نظر از همه ی قلببسه گوئی های "دموکراسی انقلابی" و "حاکمیت کارگران" و غیره ، نقی (یا پابرجائی ؟) استثمار امپریالیستی و کذا بایست حد تقلیل می یابند .

کارفرمایان به کارفرمائی ادامه می دهند ، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مبادله باقی خواهد ماند . تجارت خارجی در دست سرمایه داران خواهد ماند . اما چون مطالبات کارگری خیلی زیاد است (! !) کارفرمایان زیرش خواهند زد زائید (بهترین شرایط مناسب) و لذا به يك "بحران حاد و عمیق" فرو می روند . بحرانی شگفت انگیز از سرمایه داری کسه تا کنون ناشناخته بود و جایزه ی کشف و ابداع آن بلاشک به امک تعلق می گیرد) ، و دست از سرمایه دار بودن بر می دارند و می گویند عطای کارخانه ها را به لقایشان بخشیدیم . یا خانه نشین می شوند و یا فرار می کنند . ولی نه اشتباه کرده اید اگر چنین فکر کنید . اگر آن ها به تدریج بروند و دولت کارخانه ها را بگیرد مسئله ی "انقلاب سوسیالیستی" چه میشود ؟ مگر فراموش کرده اید که پس از انقلاب دموکراتیک و اقدامات مشعشع نوبت انقلاب سوسیالیستی فرا می رسد . تنها راه متصور اینست که از خانه نشین شدن سرمایه داران جلوگیری کرد . آن ها را با پشت گردنی در کارخانه ها نگاه داشت و کارگران را خبر کرد که حالا وقت انقلاب است !

اگر از حزب کمونیست پرسیده شود چرا پس از انقلاب خودتان بلافاصله تمام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مبادله را ملغی نمی کنید ، جوابشان باور نکردنی است . جوابشان این نیست که نمی شود این کار را کرد (که تازه دلیلش مشخص نیست) جواب این است که چون انقلاب دموکراتیک است نمی شود اقدام سوسیالیستی کرد . یعنی اول از روی بار خاطر اسم انقلاب را معین کرده ایم بعد وظائف آن را ! تمام دعوای ایشان با رزمندگان سابق و راه کارگر بر سر همین داستان است . آن ها مجرمند چون مدعیند باید اقدامات سوسیالیستی کرد !

در اینجا دیگر سخن بر سر انقلاب نیست . نمده مالی است . سرمایه داران را یواش یواش نمده مالی می کنیم تا "بحران

حاد و عمیق " در آن ها پدید آید و مثل خلیفه المتعصم بالله جان بدهند بدو و این که طاق آسمان به زمین آید و بعد که دیدیم نیامد علیه جنازه شان انقلاب می‌کنیم. این بار سوسیالیستی. و چه کسی می‌گوید ما در طرفداری از انقلاب سوسیالیستی از وحدت کمونیستی کمتریم؟!

در "انقلاب خلق" مائوئیستی، گفته می‌شد به سرمایه‌ی سرمایه‌داران و کاردانی آن‌ها نیازمندیم. از مسئله‌ی سرمایه که بگیریم که گویا با پول اشتباه می‌شود، کاردانی و مدیریت مسئله‌ای بی‌ربط اما بهر حال قابل بحث بود. در انقلاب دموکراتیک نوین فدائی‌ها وظیفه‌ی طبقه‌ی کارگر این بود که بورژوازی کمک کند تا تولید و توزیع را در دست گیرد (بخش خدمات هم با خدمت کارگران به بورژوازی اشتباه میشد) مضحك بود ولی باز با همان توجیه سرمایه و مدیریت قابل بحث.

در انقلاب دموکراتیک سایر پوپولیست‌ها همه‌ی کارهایی که در انقلاب اکبر شد، می‌شود. سرمایه‌داری نابود می‌شود و سوسیالیسم مستقر ولی اسم آن مثل بختکی که نمی‌خواهد بلند شود کماکان دموکراتیک باقی می‌ماند. در انقلاب دموکراتیک حزب کمونیست، سرمایه و مدیریت بورژوازی اصلا مطرح نیست. مسئله‌ی رودیاریستی مطرح است!! از اول نمیشود همه سرمایه‌داران را بیرون انداخت. هیچ نوع اقدام سوسیالیستی مجاز نیست، بلکه باید به سرمایه‌داران فشار آورد تا کشور را در بحران اقتصادی فرو رود و ادامه‌ی کار برایشان صرف نکند. فرار کنند تا طبقه‌ی کارگر بعد از این که آن‌ها فرار کردند یک بار دیگر علیه ارواح آن‌ها انقلاب کند. این دیگر صرفا بی‌ربط و مضحك نیست. چندش آور است.

آقای م-ح، باور فرماید طبقه‌ی کارگری که حتی "انقلاب دموکراتیک" "امکی" کند، طبقه‌ی کارگری که آنقدر قدرت داشته باشد که طی یک "انقلاب شکوهمند" قدرت سیاسی را به چنگ آورد، اگر منظور شما از کسب قدرت کودتای سرهنگان طرفدار طبقه‌ی کارگر نباشد، اگر این باشد که طی یک شورش و قیام و مبارزه‌ی رویاروی مسلحانه طبقه‌ی سرمایه‌دار را شکست دهد و از قدرت به زیر بکشد و این کار را فقط برای تصاحب کاخ نخست‌وزیری و وزارت خانه‌ها نمی‌کند! در طول این مبارزه‌ی خونین یکایک کارخانه‌ها را اشغال می‌کند. یکایک سرمایه‌داران را در همان فوران انقلابی فراری می‌دهد و نه این که آن‌ها را نگاه می‌دارد تا بعد از آن‌ها تقاضای بیمه‌ی مجانی کند!! شما تصور توهین آمیزی از انقلاب دارید.

کارگران "عدم تجانس نیروهای مولده ۰۰۰۰" را نمی‌شناسند ولی شما را خواهند شناخت. آن‌ها "فرمول" بلند نیستند ولی می‌فهمند که چه چیزی و چه کسانی موانع آن‌ها هستند. کسی که در آن لحظه‌ی انقلابی، در آن لحظه و پس از کسب قدرت سیاسی توسط آن‌ها، به آن‌ها بگوید کارخانه‌ها را به سرمایه‌داران پس بدهید و خواست‌هایشان را در حد مطالبات ترید یونیستی "دموکراتیک" خلاصه کنید چون در انقلاب دموکراتیک "بنا به تعریف" نمیشود اقدام سوسیالیستی کرد، جایش پهلوی همان سرمایه‌داران در حال فرار است. چقدر سخیف است این تصور مدرج از انقلاب، این تصور مرحله‌ای (که از قضا بی‌وقفه هم لقب گرفته)، این حکم به تعالی پلکانی طبقه‌ی کارگر تحت رهبری "حزب کمونیست". خوب آقای م-ح، اگر کارگران کارخانه‌ها را پس ندادند چه؟ اگر آن‌ها علی‌رغم برداشت شما از "کارگران مزدی" آنقدر شعور داشتند که گفتند آقای رهبر غلط کرده که قول داده اقدام سوسیالیستی ممنوع است، چه؟ اگر آن‌ها بجای این که بگویند مرگ بر اقدام سوسیالیستی، گفتند مرگ بر انقلاب دموکراتیک، آنوقت چه؟ آیا آنوقت می‌فهمید که پرت و پلا می‌گفته‌اید و یا آن که هنوز نه، و می‌روید همراه با نیروهای مسلح "حزب کمونیست" کارخانه‌ها را پس می‌گیرید و به سرمایه‌داران تحویل می‌دهید. این سؤال مطلقا توهین آمیز نیست و از جواب به آن طفره نروید. مطلقا از شما جواب می‌خواهیم. خودتان در جریان کسب قدرت اقدام سوسیالیستی نمی‌کنید (چون در انقلاب دموکراتیک حرام است) در مقابل اقدامات سوسیالیستی دیگری مانند وحدت کمونیستی، مانند رزمندگان گذشته، راه کارگر، اقلیت، و از همه مهمتر آن بخش از جنبش کارگری که تحت اوامر شما نیست چه می‌کنید؟ تصورش هم وحشتناک است. تاریخ اما از این اعجوبه‌گری‌های وحشتناک بسیار داشته است.

آقای محترم، آقای انقلاب دموکراتیک ناب، اگر هیچ چیز از شوری نمی‌دانید، اگر هیچ چیز از سوسیالیسم نمی‌دانید، لااقل تجربه‌ی "انقلاب سیاسی" اخیر باید به شما ثابت کرده باشد که حتی در همین حد محدود انقلاب اخیر، هم فقط ماهیت رهبری انقلاب و خیانت یا جهالت چپ‌ایران بود که مانع ادامه‌ی اشغال کارخانه‌ها شد، که حتی در همین انقلابی که نه کارگران بمطایفه‌ی طبقه‌ی کارگر در آن بودند، نه رهبری آن در ارتجاعی بودن از رژیم شاه چیزی کم داشت، آری در همین انقلاب هم سرمایه‌داران فرار کردند. که تنها مانع راه، حاکمیت سیاسی بود. حال شما می‌خواهید حاکمیت سیاسی

را کسب کنید ولی سرمایه داران را نگاه دارید و بعد از آن ها مطالبات ترید یونیستی کنید ؟ کجا هستید آقایان ؟ شما از "شورای انقلاب" پس از انقلاب هم عقب ترید . و چطور جرأت می کنید که بگوئید در درک آن از انقلاب تفاوت اساسی با ما ندارید . و یا این که اختلاف گویا در واژه هاست !؟ انقلاب سیاسی یا اجتماعی ، چه تفاوتی با هم دارند !؟

ما حتی حرف کسانی را که معتقدند جامعه ی ایران پیشا سرمایه داری است و بنا براین پلورالیسم (در این مفهوم استتاری برای سازش طبقاتی) تنها راه نجات است بر این ادعا های بی سر و ته شما رجحان می دهیم . آن ها دیگر مدعی رهبری طبقه ی کارگر در چنین انقلاب نیمه تمامی نیستند . می گویند طبقه ی کارگر با این یا آن جناح بورژوازی و خرده بورژوازی همکاری کند تا "اقتصاد ملی" را بسازد . ادعای غلطی است ولی بهر حال سر و ته آن با هم می خورد . شما اصلاً معلوم نیست بجز کسب قدرت — که بخودی خود برایتان هدف شده است — چه چیزی را مد نظر دارید ، و تازه به شما نشان دادیم که همین را هم کور خوانده اید . طبقه ی کارگری که قدرت را کسب کند یک روز هم مانع اساسی راه خود ، مانع مصادره ی تمام زمین ها و کارخانه ها ، یعنی شما را تحمل نخواهد کرد . شما حتی کسب قدرت هم نخواهید کرد . اگر معادل اسلامی شما ، "شورای انقلاب" چند صباحی دوام آورد ، باین خاطر بود که طبقه ی کارگر منسجم نبود ، در آن انقلابی که به رهبری طبقه ی کارگر باشد شانس شما کمتر از "شورای انقلاب" است .

"از شما و همه ی رویزیونیست ها و پوپولیست های رنگارنگ باید پرسید که انقلاب دموکراتیک شما چه چیز را می خواهد عوض کند ؟ اگر برای برخی از شما امحای مناسبات سرمایه داری و سلطه ی طبقه ی سرمایه دار را هدف دارد ، پس چرا اسم آن را انقلاب سوسیالیستی نمی گذارید و اگر این ها هدف نیستند پس چرا آن را انقلاب سیاسی نمی خوانید ؟ آیا این نیست که شما جاهلانه یا عوامفریبانه می کوشید حد اکثر یک انقلاب سیاسی را بعنوان یک انقلاب اجتماعی جا بزنید و بدین وسیله ماهیت سازشکار و رفرمیست خود را بپوشانید ؟"

این خطاب ما به رویزیونیست های رنگارنگ از حزب توده تا انواع مائوئیست ها در سال ۵۶ بود . آقای م — ح بنظر خود شما از آن ها زرننگ تر است . می گوید اصلاً انقلاب سیاسی یا اجتماعی چیست . این "مقولات متحجر" ساخته ی ذهن "آکادمیسین" هاست . ما انقلاب می کنیم . آقا ! سیاسی یا اجتماعی ، دیگر چیست . مگر ما طالع بین هستیم !؟

امکانات آینده

یا طالع بینی

بنا بر آنچه گفته شد برای کمونیست ها یک انقلاب بیشتر مطرح نیست . کمونیست ها ، برنامه ، تاکتیکها و استراتژی مبارزاتی خود را حول این هدف — سرنگونی بورژوازی ، و نه صرفاً سرنگونی سلطه ی امپریالیسم یا سرنگونی دیکتاتوری — متمرکز می کنند . آن ها می دانند که در کشورهای پیرامون فقط در یک جامعه ی سوسیالیستی امکان واقعی قطع سلطه ی امپریالیسم و دیکتاتوری بورژوازی وجود دارد . آن ها اراجیف "نه شرقی ، نه غربی" جمهوری اسلامی را باور ندارند و می دانند که به بند بند مناسبات یک جامعه ی سرمایه داری با هزار و یک تار مرئی و نامرئی به کجا وابسته است . این ها را توضیح داده ایم . اما در یک جامعه ی طبقاتی فقط کمونیست ها مبارز نیستند . تنها طبقه ی کارگر نیست که از وضع موجود ناراضی است . اقشاری از خرده بورژوازی و نیز دهقانان و کارگران تحت شعارهای خرد مبرورثاتی هم مبارزه می کنند و آن ها نیز طالب "نوعی انقلاب" هستند . این نوع انقلاب ها همه از نظر کمونیست ها انقلاب سیاسی هستند . انقلاب های جزئی ، فرعی ، نیم بند . انقلاب هایی که برای اقشار خاص هدف هستند ولی برای کمونیست ها حداکثر گامی هستند در مسیر راه طولانی . بارها گفته ایم که کمونیست ها در اجتماع شطرنج یک طرفه بازی نمی کنند . تنها جنبندگان اجتماع نیستند و بنا براین چه بسا که قبل از آن که کمونیست ها بتوانند به اهداف خود دست یابند ، سایر اقشار اجتماعی به هدف برسند . یعنی انقلاب کنند . این آن چیزی بود که اتفاق افتاد و ما از قبل درباره ی آن حکم داده بودیم یا بگفته ی م — ح "طالع بینی" کرده بودیم :

"امروز پائینی ها نمی خواهند و بالائی ها نمی توانند ، و بنا براین شرایط نوعی انقلاب آماده است . نوع این انقلاب را مضمون آنچه که پائینی ها نمی خواهند — یعنی رژیم شاه ، و آن بالائی ها که نمی توانند — یعنی باز هم رژیم شاه — معین می کند . این انقلاب انقلابی است که هدف خود را سرنگونی رژیم شاه دارد . یعنی یک انقلاب سیاسی است ، هنوز نه پائینی ها خواستن سیستم سرمایه داری را در کل هدف گرفته اند و نه سیستم سرمایه داری

همه امکانات خود را از دست داده و به کلی ناتوان شده است. هدف مبارزات کنونی امحای سرمایه داری و بسر-
قراری سوسیالیسم نیست و بنابراین، انقلاب کنونی، انقلاب اجتماعی نیست ("رهائی"، دوره ی اول، شماره ی
۳، آذر ۵۶).

"سرنگونی رژیم پهلوی، نابودی بساط سلطنت و بقدرت رسیدن قشری دیگر - هر چند بطور موقت - بهر حال يك
انقلاب سیاسی خواهد بود و امکان عملی شدن و فایده بخشی آن در تسریع و تسهیل انقلاب اجتماعی باید مـــورد
توجه باشد و دقیقاً همین جنبه است که وظیفه کمونیست ها در مبارزه جهت سرنگونی رژیم و نابودی بساط سلطنت
را مطرح می کند. چه بسا که برای فراهم آمدن کامل شرایط انقلاب اجتماعی، انقلاب های سیاسی متعددی در مسیر
توسط زحمتکشان، تا انقلابی که باین جهت و در این جهت باشد، فاصله داریم. جنبش توده ای اخیر زمینه ی
حرکت سریع تر و در این جهت را بیشتر کرده است ولی خود حرکت زمانی انجام خواهد گرفت که برای آن کار و کوشش
مشخص شود. وظیفه ی ماست که با درک هدف نهائی خود به امر بسیج و تشکل کارگران بطور همه جانبه کـــم
کنیم. برقراری و گسترش تماس با طبقه ی کارگر و دامن زدن به مبارزات طبقاتی و کمک به تشکل آن مهم ترین وظیفه ی
ماست. در عین حال درست بخاطر اعتقاد باین امر که مبارزه ی طبقه ی کارگر از مبارزه ی سیاسی و دموکراتیک
عمومی جامعه جدائی ناپذیر است، شرکت در مبارزات سیاسی عمومی و مبارزات دموکراتیک با محتوای مشخص
سمت گیری بسمت زحمتکشان را واجب می دانیم. بکوشیم تا در عین انجام وظائف اساسی خود در رابطه با
مبارزات طبقاتی ویژه کارگران، به ایفای وظائف دموکراتیک خود و شرکت در جنبش توده ای خلق هایمان و جهت دهی
آن مبادرت ورزیم" (همانجا، ص ۴۸-۴۷).

اما این امر که در مسیر طولانی يك انقلاب اجتماعی، چند نوع و در چه زمان هائی ممکن است انقلاب سیاسی بوقوع بپیوندد
غیر قابل پیش بینی است. اگر آقای مـ ح یکجا از تشخیص جنسیت نوزاد قبل از تولد اظهار تعجب می کند و یکجا م را متهم
به تلهولوژی می کند که گویا منتظر "نتایج" می مانیم تا حکم صادر کنیم دقیقاً بخاطر نفهمیدن این مسئله است که ما از انقلاب
قشرهای متفاوت سخن می گوئیم. هنگامی که رهبری جنبش بدست طبقه ی کارگر نیست، فقط يك احق می تواند انتظار
انقلاب اجتماعی را داشته باشد. پس تشخیص جنسیت نوزاد در این مورد "طالع بینی" نیست! هنگامی که رهبری جنبش
بدست طبقه ی کارگر باشد ولی این طبقه تحت شعارهای سوسیالیستی حرکت نکند، آگاهي "طبقه" در حد خواست های
ترید یونیستی و سوسیال دموکراتیک باشد، باز فقط يك احق می تواند انتظار انقلاب اجتماعی داشته باشد. و باز هنگامی
که رهبری جنبشی خدای ناکرده بدست "کمونیست هائی" باشد که فرق انقلاب سیاسی و اجتماعی را ندانند، و برنامه ی
اعلام شده شان این باشد که سرمایه داران را نگاه دارند و از آن ها تقاضای بیمه ی مجانی و... کنند، باز فقط يك
احق اسم آن را انقلاب اجتماعی می گذارد. حکم پیشاپیش مبنی بر سیاسی بودن این نوع انقلاب "طالع بینی" نیست. فقط
نیاز به يك جو شعور و درک از مارکسیسم دارد.

اما مشکل کجاست و در کجاست که می توان اظهار نظر قطعی کرد؟ این مشکل زمانی خود می نماید که بخشی از طبقه ی
کارگر برای انقلاب اجتماعی بسیج شده باشد ولی نیروهای دیگر اجتماعی هم برای سرنگونی رژیم حاکم بکوشند. هنگامی که
تقو یك نیرو بر نیروهای دیگر قطعی نباشد، هنگامی که جنگ در چند جبهه باشد، هنگامی که وضع همه ی نیروهای اجتماعی
و بین المللی مشخص نباشد، در چنین وضعی طبعا امکان های مختلفی مطرح میشوند، در چنین وضعی که هم امکان پیروزی
طبقه ی کارگر ممکن است و هم برد سایر نیروها، نمی توان پیشاپیش حکم به نحوه ی پایان کار داد و لو این که آقای محترم
شما را متهم کند که برخورد تلهولوژیکی کرده اید و از روی "نتیجه" حکم صادر کرده اید! بنابراین کسی که بخواهد از قبل،
زمانی که حتی جنبش وسیع عمومی وجود ندارد، حکم دهد که اولین انقلابی که در جامعه در سال های آینده اتفاق خواهد
افتاد انقلاب سیاسی یا اجتماعی خواهد بود، قدری با خودش شوخی دارد. بعضی ترجیح می دهند "تلهولوگ" باشند
ولی غلط زیادی نکنند (۸).

۸- نمی دانیم آقای مـ ح چه اصراری به شلنگ اندازی در مقولاتی دارد که بلاشک نقطه ی قوتش نیست. ایشان معتقد است برخورد ما بـــه
انقلابات تلهولوژیک است چون آن ها را بر حسب نتایج آن ها تعریف و دسته بندی می کنیم. ما هر جا گشتیم که چنین مطالبی ببایم چیـــزی
دستگیرمان نشد. اساس طبقه بندی ما بر این بوده است:

در چنین مواردی، یعنی در مواردی که حرکت برای کسب قدرت در انقلاب اجتماعی شروع نشده است، که جمیع شرایط برای آن فراهم نیست، یعنی زمانی که در مرحله‌ی تدارک قرار داریم وظیفه‌ی کمونیست‌ها چیست؟ آیا باید به بهانه‌ی فراهم نبودن شرایط منفعل باشند؟ آیا باید بر عکس تصور کنند که فقط آن‌ها خواهان تغییر شرایط هستند و به بسازی شطرنج یکطرفه مشغول شوند و یا این که نه، در عین حال که تدارک انقلاب خودشان، انقلاب اجتماعی، را می‌بینند، خود را برای درگیری در انواع انقلاب‌های سیاسی ممکن که مربوط به سایر نیروهای جامعه است و جهت دادن به آن‌ها در سوئی که بیشتر مطابق منافع طبقه‌ی کارگر باشد آماده کنند. حزب کمونیست نه صراحتاً، نه با بیانی که حاکی از درک طبقاتی انقلاب باشد، ولی بهر حال در همین مضمون، سخنانی دارد و قطعاً خواهد گفت آفرین ما هم همین (کدام؟) را می‌گوئیم. ما هم می‌گوئیم در این انقلاب‌ها شرکت کنیم و رهبری آن را هم بدست گیریم. در اینجا باید انصاف داد که رفقا بسیار يك گام، از ما جلو زده‌اند ولی اشکال در همین جاست. دائماً جلو زدن و عقب رفتن. ما از رفقای که آنقدر با این اظهار ما موافق هستند که حتی حاضرند اینارگرانه رهبری آن را هم بدست گیرند می‌پرسیم: "رهبری کی؟" رهبری شما بعنوان عناصر کمونیست و یا آن که رهبری طبقه‌ی کارگر (البته به زعامت شما)؟ اگر شق اول مطرح باشد که با همه‌ی ارادتی که به همه‌ی شما بخصوص آقای م. ح. داریم برای عناصر کمونیستی که بجای کوشش در سازمانده‌ی طبقه‌ی کارگر هدفشان این باشد که رهبری يك جنبش غیر کمونیستی را به عهده داشته باشند ارزش چندانی قائل نیستیم. یا این عناصر با حسن نیت در جنبشی که خواست دیگری - خواست‌های غیر سوسیالیستی - دارد مضمحل خواهند شد و تبدیل به خر-سوارهای دیگران میشوند. و یا آن که نه. این عناصر بسیار با حسن نیت يك جنبش غیر سوسیالیستی را با "رهبری داهیانسه" خود بسوی سوسیالیسم خواهند کشاند. این نوع "کشاندن" یا به شیوه‌ی پل پوت عملی میشود و یا این که رهبران چنان خصوصیات مجدوب‌کننده‌ای دارند. و یا چنان فهم نازلی از مگانیم حرکت اجتماعی - که معتقدند همین که جنبش ببینند رهبرانش چه کسانی هستند خودشان بدنبال آن‌ها می‌آید (۹).

این‌ها همه تنوعات شق اول بودند ولی اگر هم درست باشند آقای م. ح. هرگز به آن اعتراف نخواهد کرد و این "راز" در محدوده‌ی رهبران مشتاق سربسته خواهد ماند. اما شق دوم، یعنی این که در انقلاب

"ما در اینجا در توضیحات خود محتوای تغییرات حاصله در جامعه را مد نظر داریم و نه عامل تغییر و نه شیوه و چگونگی تغییر را. به عبارت دیگر آنچه در ابتدا باید معین شود اینست که چه چیز در جامعه تغییر می‌کند (یا نمی‌کند)، سامان اجتماعی؟ سامان سیاسی؟ و یا قدرت حاکمه؟ تقسیم‌بندی ما بر این مناست: ("انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک"، ص ۱۱۶).

آقای م. ح. شوخی کوچکی می‌کند. لغت محتوا را در نقل قول جابجا می‌اندازد و "نتایج" را اضافه می‌کند. جمله‌ی تله‌لوژیک! بصورت زیر در می‌آید:

"وحدت کمونیستی صراحتاً اظهار می‌کند که هر انقلاب را بر اساس تغییرات حاصله‌ی ناشی از آن بر اساس نتایج آن تعریف و دسته‌بندی می‌کند."

آقای م. ح. والله قباحه دارد! محتوای انقلاب میشود نتیجه‌ی انقلاب! جالب‌ترین است که زیر لغت تقلبی "نتایج" خط هم می‌کشند! وای بر این "رهبر"، وای بر "دنباله‌روان" این رهبر! این قدر مستاصل هستید؟

۱- این مسئله هم مانند بسیاری از مسائل دیگر وجوه مختلف دارد و با يك حکم مجرد - صرف نظر از شرایط اجتماعی - قابل حل نیست. مثلاً در جوامعی مانند ظفار که هنوز صنعتی نشده و طبقه‌ی کارگر در آن وجود ندارد کمونیست‌هایی که آگاهی خود را مدیون پیدایش طبقات سوسیالیسم در سطح جهانی هستند - و نه این که مناسبات تولیدی اجتماع خودشان مولد آن بوده باشد - وظائفی دارند که با وظائف کمونیست‌ها در جوامعی که طبقه‌ی کارگر در آن وجود دارد متفاوت است. ما در این مورد در دفتر انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک در بحث مربوط به آتشین‌های روسیه (ص ۲۱-۲۲) و ظفار (ص ۲۱-۲۲) نظر داده‌ایم. در آن جوامع که طبقه‌ی کارگر وجود ندارد کمونیست‌ها اجباراً وظیفه‌ی خود را شرکت در جنبش‌های غیر کارگری می‌بینند و می‌کوشند که بر حسب توانائی خود و امکانات آن جامعه - شرایط اجتماعی - نقشی هر قدر مهتم‌تر بازی کنند و حتی اگر بتوانند در رهبری آن جنبش‌ها قرار گیرند و به سهم خود تحولات اجتماعی را به جهت مترقی سوق دهند. این جهت‌بدون تردید مضمن صنعتی کردن آن جوامع - یعنی کمک به بوجود آوردن طبقه‌ی کارگر است. این البته مطابق پروسه تاریخی صنعتی شدن جوامع و تشکیل طبقه‌ی کارگر نیست و دلیل آن هم رشد نامتساوی شرایط تولیدی و مناسبات آن در جوامع مختلف جهان است. وظائف کمونیست‌ها - و نه حزب کمونیست - در جوامعی که نیروهای مولده رشد کافی یافته‌اند و در جوامعی که رشد کافی نیافته‌اند و در جوامعی که اساساً پیشا سرمایه‌داری هستند متفاوت است. هدف آن‌ها نفی مناسبات استثمار است. شیوه‌ی تولید جامعه‌ی مشخص نحوه‌ی مشخص استثمار را معین می‌کند و وظیفه‌ی مشخص کمونیست‌ها در این رابطه تعیین میشود. شرایط اجتماعی تعیین‌کننده‌ی مسیر - و نه هدف - هستند.

از این بحث اما آقای حکمت تنها این را می‌فهمد که وحدت کمونیستی معتقد است سوسیالیسم یعنی صنعتی شدن! اما از این اظهار نظر

دیگران - انقلاب سیاسی - شرکت کنیم و رهبری آن را نه عناصر کمونیست بلکه طبقه کارگر بدست گیرد . حرف دهن پر کنی است ولی متأسفانه بر می گردیم به داستان مرغ و تخم مرغ . خوب آقایان محترم . اگر طبقه کارگر چنین قدرت و انسجامی دارد چرا انقلاب خودش را نکند . چرا برود در انقلاب دیگران رهبر شود . آیا آن "دیگران" همه مجذوب طبقه کارگر می شوند (چون آقای م - ح جزء آن هاست) و یا آن که آن "طبقه کارگر" طبقه کارگر نیست . یک "طبقه ی" قلابی است ، "طبقه برای خود" نشده است ، جماعت کارگری است ، خواست های محدود ترید یونیستی دارد ، در این حال از رهبری "طبقه کارگر" سخن گفتن فقط بار خاطر است . در انقلاب اخیر ایران هم از این نوع کارگران که تحت شعار های خرد بورژوازی بسیج شده بودند کم نبودند . طبقه "برای خود" نشده بسیج می شود ، حزب کمونیست می سازد ، رهبر جنبش غیر سوسیالیستی می شود و پیروز هم می شود ، اگر این ها به او هام می ماند ما را تقصیری نیست . مبتدل کردن درک از طبقه نازکی ندارد اما هیچوقت بدین حد جگر خراش نبوده است . چاره ای ندارید رفقا که این یک گام اضافی را پس بگیرید و آنوقت همزمان با ما بگوئید که بلی ، کمونیست ها باید حتی قبل از آن که طبقه کارگر به قدرتی برسد که بتواند انقلاب خودش را بکند ، در انقلاب های سیاسی هم شرکت کنند و سعی کنند که با اندازه ی توان خود آن را جهت دهند ولی داعیه ی رهبری بهر قیمتی نداشته باشند . درست برخلاف آنچه که از ما ایراد می گیرید که این "سرنوشت کسانی است که می خواهند فعال باشند ولی رهبر نباشند" باید بشما بگوئیم که شقوق رقت انگیز فوق احتمالات مختلف رهبری است در جایی که نباید الزاماً رهبر بود بلکه باید در اپوزیسیون بود . بجز آن هایی که خداوند آن ها را بـ رهبری رهبری خلق کرده است سایر انسان های خاکی جایگاه ویژه خود و مبارزه ی خود را می شناسد . تره های شما ، رفقا ، بر پایه ی اعتقاد به موهبت الهی در دادن خصیصه ی رهبری به شماست . و این با تحلیل طبقاتی بیگانه است .

شرایط عینی و ذهنی

یا شکاکیت قابل فهم

از هنگامی که در زمستان ۵۰ جزوه ی "درباره ی انقلاب" و سپس در سال ۵۴ جزوه ی "مرحله ی تدارک انقلابی" را در بحث با چریک های فدائی خلق تهیه کردیم ، تا زمانی که این نوشته ها و دفتر "انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک" را در سال ۵۶ منتشر ساختیم و سال های متوالی پس از آن یکی از شعارهای اساسی ما اتحاد چپ در مقابل انواع و اقسام تره های آشتی طلبانه ی "جبهه ی خلق" و نظائر آن بوده است . اتحاد چپ بمنزله ی یکی از شروط برای تشکیل حزب کمونیست . شرط دیگر و البته مهمتر مسئله ی وجود جنبش کارگری بوده است . مسئله ی جوش خوری و پیوند با این جنبش بنظر ما از همان آغاز فعالیت کمونیستی مطرح بوده است . این یکی از جنبه های هزار بار تاکید شده ی جدل ما با رفقای فدائی بود . پیوند با جنبش کارگری . سلول سازی ، کمک به رشد جنبش تا بالاخره تشکیل حزب کمونیست .

"سازمان کمونیستی بطور عمیق و همه جانبه ای از واقعیات و شرایط مادی و عینی انقلاب حرکت می کند . موتور پیشروی انقلاب در شرایط مادی و عینی آماده می تواند تاثیر بگذارد . یعنی آگاهی ، اراده و پراتیک مبارزه ی انقلابیون پیشرو تسریع کننده و تکامل دهنده ی تغییراتی است که بطور پتانسیل و خارج از اراده ی آنان وجود دارد ، که شرایط مادی و عینی جامعه آستان آن تغییرات هستند همواره آن امکانات و هستی پتانسیل مقدم ، و آگاهی سیاسی و اراده ی انقلابی به نسبت آن ثانوی و در انقلاب مکملند . هیچیک بدون دیگری نتیجه ی مطلوب نمی دهند ، لیکن اولی را نمی شود اساساً با فکر و اراده و دانش انقلابی خلق کرد بلکه زمینه ایست که فکر و اراده و دانش انقلابی آن را بقول مارکس پیش رو می یابد" ("مرحله ی تدارک انقلابی" ، ص ۶۴) .

"مرحله ی تدارک یعنی آگاه و مشکل ساختن آماده ترین عناصر ، جلب و جذب آگاه ترین بخش های پرولتاریائی و عناصر پیشرو کارگری برای پل زدن به میان توده های کارگری" (همانجا ، ص ۷۱) .

"جبهه یا حزب" ما معتقدیم که در مرحله ی سخت و پیچیده ی "تدارک انقلابی" سازمان مارکسیستی وظایف متعددی را به عهده دارد . اما وظیفه ی اصلی سازمان گذار پیروزمند از این مرحله و ساختن حزب طبقه از درون مبارزات توده ای کارگری است" (همانجا ، ص ۹۷) .

دآهیا نه که بگذریم اصل جابجائی وظائف نشان می دهد که دوستان ما در شرایط جامعه ی ظفار زندگی می کنند . صرفاً عقب نیستند . ما قبل

تاریخند .

"وظیفه ی میرم، عده و اساسی هر کمونیست و سازمان کمونیستی در هر شرایطی کوشش جهت بوجود آوردن حزب کمونیست است" (همانجا، ص ۱۰۲).

"در میان مارکسیست ها انتظار نمی رود کسی علنا مدعی باشد که آگاهی صرفا بصورت آگاهی نقش دارد. ۰۰۰۰ برای ما آگاهی، شرایط ذهنی، خود بطور پتانسیل یک نیروی مادی است. آگاهی بالقوه می تواند ماتریالیزه شود و به عینیت بدل گردد. ۰۰۰۰ در مسئله ی مشخص ما، آگاهی کارگران بصورت یکی از عنصرهای اساسی (عنصر دیگر شرایط مادی است) مبارزات کارگری سازمان یافته و تشکیلاتی را بوجود آورده و اعتلاء می بخشد. این مبارزات و این تشکیلات ها دیگر ذهنی نیستند. عینیت دارند و جزء شرایط عینی هستند" ("انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک"، ص ۴۰).

"این آگاهی ذهنی باید توده گیر شود (و نگهته پیدا است که توده آن را از روی کتب فرا نمی گیرد. توده در پروسه ی مبارزه است که می تواند این آگاهی را خلق و نیز جذب کند)" (همانجا، ص ۴۲).

"ما دورانی را که در آن شرایط مادی انقلاب وجود دارد و به حدی رسیده است که می تواند از منابع خود جامعه و یا از جوامع دیگر شرایط ذهنی مناسب را طی یک پروسه ایجاد کند، دوران تدارک انقلاب می خوانیم. در این دوران تدارک وظیفه ی کمونیست ها، کمک به تسریع پروسه ی اعتلای آگاهی، ایجاد شرایط ذهنی است. هنگامی که این شرایط ((شرایط ذهنی)) بوجود آمد و با رشد مبارزات کارگری توده گیر (ماتریالیزه) شد شرایط عینی انقلاب نیز آماده است. تنها در این زمان است که می توانیم بگوئیم شرایط عینی انقلاب آماده است. دوران ماقبل آمادگی، دوران تدارک است" (همانجا، ص ۴۲).

"و اگر نخواهیم شاهد انقلاب های بی نام (!) باشیم، باید بدانیم که تدارک باید داد. باید بدانیم که در دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی هستیم و نه در دوران آمادگی شرایط برای انقلاب سوسیالیستی" (همانجا، ص ۴۲).

"در شرایط امروز و با این آحاد فکری، وظیفه ی سازمان کمونیستی نه بوجود آوردن "جبهه ی خلقی" بلکه نضج خود و حفظ پرنسپب ها در جهت تاریخی - انقلابی خود است. اگر قبول کنیم که مرحله ی کنونی مرحله ی تدارک انقلابی است، و اگر بپذیریم که وظیفه ی اساسی سازمان انقلابی کمونیستی در این مرحله زمینه سازی و ساختمان تشکیلات وسیع طبقه ی کارگر است (با توجه به این که تبلور اراده ی پرولتاریا حزب است، و از آنجائی که تشکیلات انقلابی پرولتاریا فقط شکل حزب را ندارد بلکه سندیگاها و شوراهای انقلابی کارگران را نیز شامل میشود، لفظ تشکیلات انقلابی را صحیح تر و همه جانبه تر تشخیص دادیم) تشکیلات و حزبی که از درون مبارزه ی طبقه و بطور اساسی بدست توده های آگاه طبقه بوجود آمده و حاملین آن نیز نه سازمانی شبیه مرکزیت سنتی احزاب باصطلاح کمونیست، بلکه توده ی پرولتاریا هستند، بنا بر این باید پذیرفت که حرکت مستقل کمونیست ها در این راه و تمرکز قدرت و نیرو در جهت این هدف، اهمیت اساسی و درجه اول دارد" ("مرحله ی تدارک انقلابی"، ص ۹۹).

فقط فردی که به هیچ چیز پایبند نیست می تواند ما را متهم کند که معتقدیم آگاهی فی نفسه کافی است و کوشش جهت مبارزات کارگری و تشکیلات کارگری و حزب کمونیست ضروری نیست و خود بخود تشکیل می شوند! (چرا که جزء شرایط عینی هستند) این فرد در وجود آقای م - ح خود را بدین صورت نشان می دهد :

"وحدت کمونیستی انجام این انقلاب ((انقلاب سوسیالیستی)) را از عهده ی کارگر و زحمتکش بر می دارد و این وظیفه را تنها بر عهده ی فلاسفه می گذارد" ("سوسیالیسم"، دوره ی دوم، شماره ی ۱، ص ۴۵).

"وحدت کمونیستی، که در هیچ یک از متون مورد مراجعه ی ما ((محکم کاری کرده که بعد نگویند مگر نابینا هستی)) مرز و در عین حال رابطه ی متقابل توده ها و پیشروان طبقه ی کارگر را در نظر نگرفته است" (همانجا، ص ۴۶، تاکید از ما است).

"از یکسو مقولات حزب، تشکیلات، سازماندهی عمل انقلابی، ۰۰۰ حذف میشوند (!!!) و از سوی دیگر توده ی کارگران همواره با توجه به ملاک های وحدت کمونیستی از حد نصاب لازم برای دست زدن به اقدام سوسیالیستی نا آگاه تر ((ایوالله!!)) ترسیم میشوند" (همانجا، ص ۵۱).

"وظیفه ی سازمان انقلابی کمونیستی بدین ترتیب، از لحاظ "تدارک انقلاب سوسیالیستی" به ترویج (آن هم ترویج

نکات مجردی که گفتیم) و در بعد عملی و در مواجهه با جنبش‌های انقلابی و انقلابات، کنکرتی که کارگران مداوم با آن مواجه‌اند بطور ناگزیر به جبهه‌سازی و ائتلاف با نیروهای "مترقی‌تر" اپوزیسیون بورژوازی ((وقاحت را حدی نیست)) گاهش می‌یابد تدارك انقلاب سوسیالیستی به جامه‌های فاختری برای استتار سیاست لیبرالی در عمل سیاسی روزمره بدل میشود " (همانجا ، ص ۵۲) .

ما از جواب عاجزیم! خیلی شهادت می‌خواهد کسی به سازمانی که در مقابل تمام پوپولیست‌ها و جبهه‌ی خلق و جبهه‌ی آزاد بیخسر و جبهه‌ی ضد دیکتاتوری طلبان ایستاد و گفت عصر انقلاب دموکراتیک نیست ، این‌ها را کنار بگذارید ، سلول‌سازی کنید با توده‌های کارگری پیوند برقرار کنید ، حزب و تشکیلات، کارگری و کمونیستی بوجود آورید بگویند که " در متون مورد مراجعه‌ی ما " (۱۰) وحدت کمونیستی مقولات، حزب و سازماندهی انقلابی را حذف کرده و صرفاً طرفدار کار ترویجی آن هم بصورت مجرد است! و بنابراین طرفدار "انفعال" است و بنابراین "لیبرال" است و بنابراین

اما آقای م - ح بلاشک نابینا نیست ، کلاه شرعی " متون مورد مراجعه‌ی ما " هم قرآبی است ، پس مسئله چیست ؟

ترس از آگاهی

ما در فصل بعد به مسئله‌ی اعتقاد حزب کمونیست به لا علاج بودن فهم "کارگران مزدی" - یعنی طبقه‌ی کارگر - و لهذا ضرورت هدایت آن‌ها توسط عده‌ای از آسمان نازل شده و لزوم "دنباله‌روی" (به همین عبارت) کارگران از آن‌ها خواهیم پرداخت . بجاست که در اینجا توقفی کنیم .

در بحث شرایط مادی و عینی و ذهنی انقلاب در دفتر "انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک" مسئله‌ی مادیت و عینیست را از هم تفکیک کردیم . در بخش مهمی از ادبیات مارکسیستی مرز این شرایط از هم مشخص نشده و واژه‌ها گاه بجای هم بکار برده می‌شوند و این باز همان داستان کذائی "انقلاب" را تکرار می‌کند . در نوشته‌ی فوق‌الذکر ما برداشتمان را از این واژه‌ها و عبارات بیان کردیم یعنی گفتیم هر جا می‌گوئیم شرایط مادی منظور ما اینست . منظور ما از شرایط عینی اینست و از شرایط ذهنی این . البته این برداشت‌ها بر مبنای درک ما از نوشته‌های کلاسیک‌ها استوار بود . سعی ما بر این بود که نشان دهیم دیکتوم‌های تصنعی ادبیات پوپولیستی کمکی به حل مشکلات نمی‌کند و دایره‌ی بسته‌ی آماده بودن این شرط و نبودن آن ، و منوط کردن نبودن آن به آماده نبودن این ، کذابانه است و حاکی از این است که دوستان نفهمیدند يك اجتماع متحرك و جاندار ، در طی پروسه‌ای که شرایط مختلف آن در ارتباط با هم - و نه الزاماً با بیا - هستند رشد می‌کنند . کوشش ما بر این بود که نشان دهیم وقتی مارکس می‌گوید :

"اقتدار مادی را نمی‌توان در هم کوپید مگر با اقتدار مادی ، اما نشوری نیز همین که توده‌ها را فرا گیرد ، اقتدار مادی می‌شود" ،

یعنی چه . که مادی شدن و یا رئالیزه شدن و یا عینی شدن هر کدام چه هستند ، الی آخر . برای هر کس که کوشش در تعریف پدیده‌ها کند مورد انتظار است که مورد مخالفت قرار گیرد . بجا یا نابجا . مثلاً کسانی بگویند این تعریف این نقص را دارد یا مطابق با فلان متن نیست . ما نیز چنین انتظاری داشتیم و در همان نوشته هم در موردی دیگر دعوت کرده بودیم که اگر کسانی تعاریف بهتری دارند ارائه دهند ، ممنون می‌شویم .

علاوه‌ام چنین نشد . مانند مورد انقلاب که شرح آن گذشت این امر صرفاً موجب شد که کسانی که از مبهم‌گویی نفع می‌بردند هراسان شوند و حمله را آغاز کنند . حمله به چه چیز؟ البته نه به آنچه که گفته ایم بلکه به آنچه که نگفته ایم . در این مورد نیز آقای م - ح بخت خود را با شلنگ اندازی در مقوله‌ی "فلسفه" آزموده‌اند شاید بهتر بود این سفره گسترده نمی‌شد ولی این انتظاری زیاده است چون ساختمان انترناسیونال سه و نیم بدون "پایه‌ی فلسفی" البته لـ لـ ق خواهد زد . نتیجه حیرت‌انگیز آقای م - ح از بحث ما این نیست که تعریف وحدت کمونیستی ایراد دارد ، بلکه اینست که

۱۰- این شعبده بازی در "متون مورد مراجعه‌ی ما" از آن کثافت‌کاری‌های استالینی است که واقعا ننگ آمیز است . از آنجا که نوشته‌ای از ما را نمی‌توان یافت که این تز اساسی ما بارها در آن تاکید نشده باشد خوب بود آقای م - ح می‌نوشت در صفحه‌های مورد مراجعه‌ی ما . ما متحیر می‌انیم که هدف این جناب از پلمیک چیست . آیا صرفاً می‌خواهد مطالبی بدست‌عده‌ای بدهد که نشخوار کنند و جرات رجوع به اصل را هم نداشته باشند یا از اساس قید آبروی خود را زده است و در یک سراسیمگی هیچ چیز برایش مطرح نیست . آقای م - ح "رهبر" بودن کافی نیست . باید اعتبار داشت و این را شما بعنوان يك دروغگو ندارید . عبارت "در متون مورد مراجعه‌ی ما" می‌تواند کلاه شرعی مناسبی باشد ولی در يك پلمیک ایدئولوژیک يك ننگ است .

آن ها منکر ضرورت تشکیل حزب کمونیست هستند ! و البته این نیز برای ایشان مهم نیست که همانطور که در صفحات قبل نشان دادیم تئوراساسی ما از بدو تشکیل دفاع از تشکیل حزب کمونیست در مقابل جبهه های رنگارنگ رهبری کنند و انتقال پوپولیست ها بوده است .

ما نوشته ی ایشان را در این مورد چند بار مرور کردیم که بفهمیم غیر از آموزش های تاریخ ساز نظیر "مقاومت در فیزیك با مقاومت در يك جنبش فرق دارد" ! سخن بر سر چیست ، و اگر خزعبلاتی نظیر عدم اعتقاد به تشکیل حزب کمونیست (" در متون مورد مراجعه ی ما " !) را کنار بگذاریم ، از بحث ایشان چه می ماند .

آقای حکمت چند بار ذکر کرده است که اشکال اساسی وحدت کمونیستی این است که مثل ایشان به زبان انگلستانی مسلط نیست و بنابراین شرایط عینی و ذهنی را لاجرم مربوط به عین (چشم ؟) و ذهن تصور کرده است ! این تا آنجا که پره از ضرورت فوری تشکیل کلاس های انگلیسی بعنوان یکی از فعالیت های اصیل انترناسیونال سه و نیم بر می دارد برای ما بسیار هیجان انگیز است بلکه ما نیز قادر شویم در کنکور اعزام به خارج موفق شویم و مالک راقیه را دست اول مشاهده کنیم . اما تا چنین وقتی نرسیده اجازه دهید ببینیم اختلاف به زبان شیرین فارسی در کجاست .

آقای م - ح معتقد است شرایط عینی یعنی داده ها و شرایط ذهنی یعنی باید داده شود . اگر از ترجمه ی سفید قضیه بگذریم و اگر در نظر بگیریم که عنصر ذهنی با شرایط ذهنی یکی نیست ! و نیز این حکم جدید در مقوله ی مناسبات اجتماعی را قورت دهیم که " مقولات شرایط عینی يك انقلاب یعنی پیش شرط های عینی " ! (ص ۲۶) و همه این ها را حمل بر اشتیاق ایشان در همان جست و خیز در زمین نا آشنا بکنیم می توانیم بگوئیم بسیار خوب ، در اینجا و تا اینجا فعلا حرفی نداریم چون نمی خواهیم خدای ناکرده با ورود در معقولات از سئوالات مشخص طفره بروید . شما بگوئید که پس از آن که شرط و پیش شرط سرش را خورد :

۱- تفاوت شرایط مادی و شرایط عینی بنظر شما چیست ؟

۲- وقتی بخشی از "باید داده شود ها" داده شد آیا هنوز هم جزء "باید داده شود ها" است یا جزء "داده ها" ؟

۳- تفاوت این "داده ها" ی اخیر با "داده" ی شرایط مادی چیست ؟

۴- آگاهی ماتریالیزه شده هنوز جزء آگاهی مجرد است یا این که در مقوله ی دیگری قرار می گیرد ؟

۵- ارتباط شرایط عینی و ذهنی به چه طریق اعمال یا مجسم می شود ؟

اما چرا این بحث ها لازم بوده اند و لازم اند . روی سخن ما در این بحث خاص با کسانی بوده است که طرفدار تئور منشیکی ضرورت توسعه مناسبات تولیدی سرمایه داری قبل از انقلاب سوسیالیستی بوده اند . در آن زمان بقول دوست محترم ما هنوز "بچه اردك" امك - حزب کمونیست تولد نیافته بود ولی بودند "کمونیست هائی" که در پره سخنان لاشائی و نیکخواه ها را تکرار می کردند و نتیجه می گرفتند که باید به رژیم شاه کمک کرد که مناسبات سرمایه داری را توسعه دهد تا راه برای برقراری سوسیالیسم آماده شود . کوشش موفق ما در نفی این ارتداد بدین صورت بود که ثابت کنیم عصر ، عصر انقلاب سوسیالیستی است و لهذا در این عصر رشد مناسبات تولیدی سرمایه داری پیش شرط انقلاب سوسیالیستی نیست . گفتیم "کوشش موفق ما" برای آن که پس از آن دیگر استدلالاتی از این دست تحت نام کمونیسم ، نشنیدیم . بسیاری از آن لاشائی های پنهانی ماهیت خود را آشکار کردند و رسماً به اردوی ضد کمونیسم پیوستند . اما اکنون پس از ۸-۹ سال باز دید منشیکی از آستین دیگر سر در آورده است با این تفاوت که رسماً ضرورت رشد مناسبات سرمایه داری را عنوان نمی کند بلکه انقلاب را اولاً با هدف دیگری (ضد امپریالیستی - ضد دیکتاتوری) عنوان می کند و ثانیاً از ناگزیر بودن ادامه ی مناسبات سرمایه داری بعد از انقلاب بدون هیچ کوششی در نفی سرمایه داری و برقراری مناسبات سوسیالیستی سخن می راند . این قسمت اخیر را بحث کرده ایم ولی اجازه دهید از جنبه ی دیگری آن را بشکافیم .

ما معتقدیم و در دفتر مورد بحث نشان داده ایم که شرایط مادی يك جامعه آگاهی طبقاتی خود را می آفریند . اما این آگاهی طبقاتی می تواند بنا بر عوامل متعدد و فرا تر از ضروریات مادی آن جامعه ی مشخص باشد . در این مورد ویتنام را بعنوان نمونه ذکر کرده ایم . مناسبات تولیدی بسیار عقب مانده ی ویتنام بخودی خود نمی توانست آگاهی سوسیالیستی وسیع موجود در آن جامعه را توجیه کند . در جامعه ای مانند ویتنام در همان سطح مناسبات تولیدی ، درصد سال پیش پیدایش نوعی آگاهی محدود میسر بود ولی در عصر حاضر اشاعه ی سوسیالیسم و شرایط مساعد بین المللی و داخلی موجب شده بود که آگاهی سوسیالیستی آن جامعه بسیار بالاتر از ضرورت بلا فصل شرایط مادی آن باشد . اما این آگاهی سوسیالیستی صرفاً يك آگاهی مجرد نبود بلکه حرکت و جنبش و مبارزه بدنبال داشت . بنظر ما میان شرایطی که آگاهی

مجرد وجود دارد و شرایطی که آگاهی در جنبش و مبارزه متبلور می شود تفاوت هست. اگر آنچه که تعیین کننده است حرکت است باید بین زمانی که آگاهی هنوز منجر به حرکت نشده و زمانی که حرکت بوجود آمده است تمایز قائل بود. ما آن بخش از آگاهی ما تریا لیزه شده، منجر به حرکت شده را، یعنی آن آگاهی را که صرفاً در ذهنیت نیست بلکه خارج از ذهن حمل کنندگان آن جزء ملموسات اجتماعی، جزء عینیات در آمده است، یعنی به شرایط مادی آن جامعه اضافه شده است، "داده شده" است و دیگر کلاً جزء "باید داده شود"ها نیست، از شرایط عینی دانسته ایم. یعنی معتقدیم که باید کوشش شود که هر چه بیشتر این آگاهی به خارج از اذهان نیز منتقل شود، مجرد نماند، بصورت حرکت، مبارزه و تشکّل طبقاتی در آید. عینی شود. چقدر سفاقت و جهالت می خواهد این سخن را تعبیر کردن به اظهاری مفتضح مبنی بر این که: پس چون تشکّل طبقاتی را جزء "داده ها" دانسته اید پس منظورستان اینست که نباید برای انجام آن کوشش کرد! معتقدید آگاهی مجرد کافی است و باید صرفاً کار ترویجی کرد یعنی "منفعل" بود! انسان در مقابل این دچار حالتی بیش از اشمئزاز می شود. این يك پلیمیک است یا ورزش در قلب. تعاریف ما را نه بر مبنای آنچه ما می گوئیم، بلکه بر مبنای آنچه که يك نفر دیگر هم تعریف می کند محک می زنید. برای شیر فهم شدن "انگلیستانی ندانان" بگذارید ما به زبان آقای م - ح سخن بگوئیم. بخشی از شرایط "داده" است، اسمش را شما هر چه می خواهید بگذارید، شرایطی است که به میزان آگاهی ارتباط ندارند، بخشی توسط آن ها "باید داده شود" در اسم گذاری مختارید، یعنی توسط انسان ها "داده شده" است اسم آن را هم خودتان در ترجمه ی سفید معین فرمائید اما هر اسمی می گذارید باید انسانان کنید که این ها از هم متمایزند. که این ها را نمی شود مثل نخود و لوبیا و عدس روی هم ریخت. ما این ها را شرایط مادی و ذهنی و عینی گفته ایم. شما مرغ و خروس وارد ک بنامید. اما مجبورید آن ها را متمایز کنید و گرنه در دستان باز می شود و مشخص می شود که بین عینیات و ذهنیات دیوار چین قائل می شوید و در همان مقوله بندی های متحجر گرفتار می شوید. برای ما آنچه لنین به نقل از خودتان در دو تاکنیک می گوید:

"درجه ی توسعه ی اقتصادی روسیه (يك شرط عینی) و درجه ی آگاهی طبقاتی و تشکّل توده های وسیع پرولتاریا (يك شرط ذهنی که پیوند ناگسستنی با شرط عینی دارد) رهایی فوری و کامل طبقه ی کارگر را غیر ممکن می کند."

درست یعنی همین، یعنی نفی خزعبلاتی مانند آمادگی شرایط عینی و عدم آمادگی شرایط ذهنی. او می گوید این دو پیوند ناگسستنی با هم دارند، که تشکّل پرولتری و درجه ی توسعه ی اقتصادی و موجود از هم تهر کرده نیستند کسه اظهارات مغلوطنی مانند:

"آنچه مانع تحقق يك انقلاب سوسیالیستی پیروزمند در ایران است، نه عدم آمادگی شرایط و عوامل عینی، بلکه عقب ماندگی عنصر ذهنی انقلاب سوسیالیستی در ایران است" (همانجا، ص ۲۴) (۱۱).

حاکمی از نفهمیدن این پیوند ناگسستنی است. کشیدن دیوار چین بین ذهنیت و عینیت است. انتظار به نیروهای ماوراء بشری داشتن است که نه از درون شرایط مادی بجوشند و ذهنیت و تجسم خارجی آن. خارج از ذهن عاملین آن. را بسازند، عینیت دهند، و خود موجب حرکت و مبارزه بیشتر شوند، جنبش کارگری را رونق دهند و در حدی اعتلاء دهند که ارگان رهبری کننده ی خود - حزب کمونیست - را بسازد و باز متقابلاً بر شرایط مختلف مبارزه تاثیر گذارد. نه این ها نه، بلکه پروسه را وارونه طی کردن و اول با چهار تا ولتی "کمونیست"، "حزب کمونیست" را تشکّل دادن و بعد عجب متحیر شدن که جنبش کارگری کو. پس این بار بگذاریم فرزند مادر را بزیاید. چیزی که قرار بود زائیده ی نقطه ی اوج و اعتلای جنبش کارگری باشد، تجسم عظمت و سازمان یافتگی آن باشد، این بار زائیده ی آن می شود، اگر این ایدالیسم نیست، اگر این اراده گرائی نیست، اگر این پدر خواندگی عده ای از خود راضی برای نهیب زدن - کم است، شلاق

۱۱ - در صفحات قبل به نقل از نوشته ی دیگر دوستان "بحث درباره ی محتوای پیروزی انقلاب دموکراتیک ایران" آوردیم که: "همانطور که در متون گذشته خود توضیح داده ایم (یعنی این يك اعتقاد راسخ آن هاست) به اعتقاد ما انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی خود نمی تواند انقلابی بلا واسطه سوسیالیستی باشد" (ص ۴۰).

"شرایط عینی و ذهنی" چه بازچه های قشنگی، هر وقت که لازم باشد یکی آماده می شود و دیگری نامرئی می شود. بر حسب این که سیاق قلم بر چه روندی باشد می شود حاضر - غائب کرد. البته چنین نظر پردازانی از این که یکی دست آن ها را بگیرد و بگوید رفیق چه می گوئی، چرا چرت و پرت می گوئی، چرا دقیق و روشن حرف نمی زنی باید بهراسند! ببینید چه فوایدی این تردستی می تواند داشته باشد. در بحث با رزمندگان شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی آماده نیست، در بحث با وحدت کمونیستی آماده هست. نمی شود باین "زنگی" آفرین نگفت.

زدن -- به "کارگران مزدی" که "سوسیالیسم نمی‌خواهند" نیست، اگر این تصور از خود بصورت مائده‌ی آسمانی نیست، پس چیست؟ اسم آن را و این که شما "حزب کمونیست" -- "داده" و "باید داده شود" -- کدامیک هستید به عهد داده‌ی خودتان می‌گذاریم. شما بنظر خودتان هم جزء "داده‌ها" نیستید. ما هم قبول داریم. جزء "باید داده شودها" هم که دیگر بنظر خودتان نیستید (چون خداوند شما را نقداً نازل کرده است)، شما باید زمانی "باید داده شود" بودید حالا "داده شده‌اید" و به زبان وحدت کمونیستی عینیت یافته‌اید. شاید خودتان باورتان نشود ولی جز عینیات شده‌اید. خارج از ذهن بلند پروازتان شده‌اید. آیا هنوز واقعیت "حزب کمونیست"، بنظر شما، مانع از زمانی است که تشکیل نشده بود؟ فروتنی نکنید. حتی وحدت کمونیستی بی ارادت به شما هم نمی‌تواند شما را نادیده بگیرد. شما جزء واقعیت‌های اجتماعی درآمده‌اید، اما خوب، این "واقعیت"، این "عینیت" یک قدری حقیر است و هنوز شرایط اجتماعی را در کل تغییر نداده است! شما حق دارید که ملتهب شوید که علی‌رغم این ظهور ظفر نمون باز ما جامعه را در مرحله‌ی تدارک -- یعنی تشکیل حزب کمونیست -- می‌دانیم و معترضان به‌گونه‌ای که بنظر وحدت کمونیستی "تدارک انقلاب سوسیالیستی یعنی همان پروسه‌ی بذرافشانی هم با این مشخصات می‌تواند سال‌ها بطول انجامد".

چه گناه عظیمی و ما این جرم را معترفیم و آماده‌ایم نه سال‌ها بلکه سال‌های سال برای آن بکوشیم. ظهور پر شکوه شما -- متأسفانه -- چیز زیادی از "ذهنیات و عینیات" را تغییر نداده است! جنبش کارگری ما متأسفانه اساساً از این واقعیه تاریخی‌ساز بی‌خبر مانده است. "کارگران مزدی" "عقب مانده" شما را درک نکرده‌اند. چه می‌شود کرد؟ بنابراین، دوستان، وقتی می‌گویند:

"واقعیت این است که وحدت کمونیستی با احاله دادن بخش مهمی از وظائف کمونیست‌ها (یعنی تمام وظائف مربوط به سازماندهی حزب و عمل انقلابی) به زیر تثیر شرایط عینی (به بهانه‌ی خارج از ذهن بودن آن‌ها) فی الواقع دست خود را از "کمک به تسریع پروسه‌ی شکل‌گیری آن‌ها شسته است" ("بسی سوسیالیسم")،

نه تنها دروغ می‌گویند، و این شرم‌آور است ولی از شما مایه‌ی تعجب نیست، بلکه مهم‌تر از آن فهم نازل خود را، یا حتی بهتر برداشت والای خودتان را از خویشستن، بصورت عده‌ای پیامبر -- و در بهترین حالت عده‌ای ماجراجو و اراده‌گرا -- ظاهر می‌کنید. ما، دوستان، قبل از شما و مصمم‌تر از شما به ضرورت سازماندهی پی برده‌ایم. شما در رسیدن به هدف خود از ما جلو زده‌اید، برای این که هدف شما حقیرتر بوده است. آنچه را که شما "حزب کمونیست" می‌خوانید بسیار پائین‌تر از برداشت و هدف ماست. تفاوت کلی با آن دارد. جلو بودن شما دلیل عقب بودن‌تان است. از ما شکر نکنید. از خودتان متشکر باشید!

قبل از پایان این مبحث لازم است به یکی دو نکته دیگر اشاره کنیم. تقسیم پروسه‌ی انقلاب اجتماعی به دوران تدارک، کسب قدرت سیاسی، دگرگونی سوسیالیستی از نظر مایه مسئله جهانشمول است. تمام انقلاب‌های سوسیالیستی از این مراحل می‌گذرند، اما می‌دانیم که شرایط همه‌ی جوامع -- و نیز جوامع سرمایه‌داری -- یکسان نیستند. این دوران هم بنا بر این از لحاظ طول زمان و نیز وظائف بر حسب جوامع مختلف متفاوتند. در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته که دموکراسی بورژوازی در آن‌ها برقرار است و شرایط مادی به حد اکمل وجود دارد صعوبت کمک به پیشرفت شرایط ذهنی و تجسم عینی آن بخاطر رفاه اجتماعی است که عمدتاً بر اساس غارت مستعمرات و نو مستعمرات -- غارت امپریالیستی -- حاصل می‌شود. پایه‌ی گرایش‌های سوسیال دموکراتیک و رویزیونیستی نه بر اساس خیانت این یا آن حزب، رهبری بلکه بر مبنای این رفاه نسبی اجتماعی قرار دارد. انقلاب سوسیالیستی در این جوامع وابستگی به محدود شدن و قطع غارت امپریالیستی دارد. انقلاب در جهان پیرامون جزء لایتجزای انقلاب در این جوامع است. با این همه مسلم است که به یمن اوج‌گیری موج انقلابی در این جوامع، دموکراسی بورژوازی جای خود را به خفقان بورژوازی -- که بهتر حال آنور سکه است خواهد داد. بورژواها آنقدر هم "دموکرات" نیستند که شاهد و تماشاگر رشد جنبش سوسیالیستی و تشکیل حزب کمونیست انقلابی باشند. آن‌هایی که در این مسئله شک دارند زیاده‌دل به بورژوازی داده‌اند. بهر حال از لحاظ نظری، در این جوامع، طولانی بودن دوران تدارک در مقابل کوتاه بودن پروسه‌ی دگرگونی سوسیالیستی قرار می‌گیرد. در این جوامع که بورژوازی رسالت تاریخی خویش را انجام داده است پروسه‌ی استقرار سوسیالیسم با موانع کمتری روبروست. در جوامع پیرامون، مسائل دیگری مطرح‌اند. غارت امپریالیستی موجب می‌شود که رفاه اجتماعی نه تنها در مورد کارگران وجود نداشته باشد بلکه اقشاری از خرده بورژوازی نیز در شرایط زیستی بسیار نامساعدی بسر برند. این فقر و عدم رضایت از زندگی البته بخودی خود منجر به کسب آگاهی نمی‌شود. و حتی در مواردی مانع کسب آگاهی است. معده‌ها هنگام بروز جنبش‌های انقلابی

می‌تواند بشرط داشتن رهبری صحیح در جهت مبارزه با سرمایه‌داری و امپریالیسم موجد حرکت شود. از جانب دیگر نیمه تمام ماندن وظائف تاریخی بورژوازی - مسئله دموکراسی بطور اعم، صنعتی کردن جامعه و غیره - بار این وظائف را نیز بدوش پرولتاریا می‌اندازد. در اینجاست که پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی نه فقط شروع به برقراری روابط سوسیالیستی می‌کند بلکه همزمان با آن به حل مسائل دموکراتیک می‌پردازد:

"انقلاب اجتماعی مورد نظر ما در این جوامع انجام وظائف دموکراتیک و سوسیالیستی را به عهده دارد. . . . تسخیر قدرت سیاسی نقطه‌ای در مسیر همکاری پرولتاریا و دهقانان و نقطه‌ی آغاز مبارزه پرولتاریا علیه دهقانان (بسمه مثابه‌ی یک طبقه) است. مرحله آغازین پس از تحقق کسب قدرت سیاسی در پروسه‌ی انقلاب سوسیالیستی - در جوامع عقب مانده‌ی سرمایه‌داری که انجام وظائف دموکراتیک در رابطه با زخم‌تکشان غیر پرولتر (اقتدار فقیر دهقانان) از تکالیف اصلی است - را مرحله‌ی دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی می‌نامیم" ("انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک"، ص ۵۲).

"گفته‌ایم و باز تکرار می‌کنیم که این حکم بمعنای آن نیست که پس از انقلاب در "مرحله‌ی اول" فقط به وظائف دموکراتیک پرداخته می‌شود. غرض اینست که در حین انجام وظائف سوسیالیستی به وظائف دموکراتیک نیز پرداخته می‌شود" (همانجا، پاورقی ۵۲).

این تصویر ما از انقلاب سوسیالیستی است، اما منصفانه نخواهد بود اگر سئوالات مشخصی را که آقای م - ح از ما کرده است بلاجواب بگذاریم و متهم به طفره رفتن شویم. سئوالات ایشان عبارتند از:

- ۱- اما اجازه بدهید جسارتاً سئوالی را مطرح کنیم. چه کسی و چگونه قرار است از قبل یا در حین انقلاب تعیین کند که پرولتاریای مورد نظر "دارای آگاهی" سوسیالیستی هست یا نه. ملاک وحدت کمونیستی چیست؟
- ۲- اگر انقلابی شکست بخورد و به نتیجه نرسد، چه؟ اگر انقلابی در نیمه‌ی راه متوقف بماند چطور؟
- ۳- اگر فردا در آفریقای جنوبی انقلابی برپا شود که در عین به خون کشیده شدن و باقی گذاشتن قدرت در دست بورژوازی حاکم، رسمیت تبعیض نژادی را در سطح قوانین هلفی نماید، وحدت کمونیستی این انقلاب را روی کدام طاقچه می‌گذارد؟
- ۴- آیا غیر ممکن است انقلابی که اساساً برای استقرار حکومت کارگری در کشوری برپا شده است در عمل حداکثر حکومت را به جناح دیگری از بورژوازی منتقل کند؟
- ۵- آیا وحدت کمونیستی هیچگونه ابزاری برای پیش‌بینی "نتایج حاصله" این یا آن انقلاب میهن که در شرف و یا در جریان وقوع است، ندارد؟ اگر دارد، چرا برای دسته‌بندی انقلابات به "نتایج" چشم دوخته است و فی الحال با ابزار تحلیلی موجود خود که به او قدرت پیش‌بینی می‌دهد، این انقلابات را تعریف و نامگذاری نمی‌کند، و اگر ندارد، لطفاً به مارکسیست‌های عالم توضیح بدهد که بدون تشخیص خصوصیات و دامنه‌ی قابل پیش‌بینی یک انقلاب، سیاست خود را در آن چگونه تعیین می‌کند؟

از خوف این سئوالات، سخت که بگذریم و چون "مارکسیست‌های عالم" منتظر جوابند، بهر حال چند کلمه‌ای توضیح می‌دهیم.

جواب ۱- کسی تعیین نمی‌کند پرولتاریای مورد نظر دارای آگاهی سوسیالیستی هست یا نه. پرولتاریا نه قیم می‌خواهد و نه آقا بالا سر. این پرولتاریا است که بر حسب میزان آگاهی خود هدف خود را مشخص می‌کند. اگر آگاهی سوسیالیستی داشت، دنبال انقلاب سوسیالیستی می‌رود. اگر آگاهی سوسیال دموکراتیک داشت دنبال "انقلاب دموکراتیک" می‌رود. اگر آگاهی (شعور) کاذب داشت دنبال امام خمینی می‌رود. کسی پرولتاریا را بجائی نمی‌برد. پرولتاریا در جهتی که آگاهی دارد می‌رود.

جواب ۲- می‌شود انقلاب شکست خورد، یا متوقف مانده!

جواب ۳- وحدت کمونیستی این انقلاب را روی طاقچه‌ی انقلابات سیاسی می‌گذارد.

جواب ۴- جانا سخن از زبان ما می‌گوئی. این درست چیزی است که به روز انقلابات دموکراتیک شما خواهد آمد.

جواب ۵- معلوم شد ترکیب "نتایج حاصله" قلابی است! ما بر حسب محتوای انقلاب قضاوت می‌کنیم و به "نتایج" چشم ندوخته‌ایم. در مورد انقلاب سیاسی اخیر نشان دادیم که اشتباه نمی‌کردیم. هم ما هیت انقلاب و هم وظائف کمونیست‌ها را در آن تشخیص داده بودیم. "ابزارمان" هم تحلیل مارکسیستی بود. به "مارکسیست‌های عالم" چه چیزی را توضیح

دهیم؟ مارکسیسم را؟ متأسفانه از عهده ی ما ساقط است، که در يك پاراگراف مارکسیسم را به مارکسیست های عالم توضیح دهیم. • سؤال سخت از ما ننکند.

جنبش کمونیستی بدنبال مشخص کردن و حل پروپلماتیک های اساسی می گردد. • کار ما پاسخگوئی سئوالاتی از این دست شده است. • چاره ای نیست. • آوای "حزب کمونیست" را بلاجواب نمی توان گذاشت.



www.iran-archive.com

نگاتی پیرامون تشکیل "ج.ک.ا."

(نقطه نظرات و پراتیک حزبی)

ما اتحاد کومه له و چند مجموعه روشنفکری از کمونیست های ایرانی و اعلام "حزب کمونیست ایران" را در زمان خود یکی از رویدادهائی در درون جنبش چپ خواندیم که بالقوه می توانست تغییرات قابل ملاحظه ای در شکل متغیر و محتوای عمدتاً نازل جنبش چپ بوجود آورد و به روند پایان ناپذیر سازمان های ریز و درشتی که بر سر رهبری پرولتاریا در میان هواداران مسحور خود جدال می کردند سرانجامی بخشید. استقبال از این حرکت نه بر مبنای کم و کیف آن — که از آن اطلاع دقیقی نداشتیم — و نه بر مبنای برنامه هائی بود که در ابتدا عنوان شده بود زیرا که توفیری با آنچه سازمان های قبلی ارائه داده بودند نداشت و مطالب عنوان شده تکرار آشنای مطالب قبلی بود، بلکه برای این اساس بود که صرف این امر که چند گروه با صدای واحد سخن بگویند برای ما که از سال های سال امر اتحاد چپ را مبرم ترین مسئله جنبش می دانسته ایم واقعه ای بالقوه خوشایند بود. و این علی رغم تمام ملاحظات بود که در این مورد داشتیم. اکنون که مدتی از تشکیل این حزب گذشته است و امکان این امر که احتیالات رفقای دست اندر کار حزب مسائل و مطالبی را در چند و چون کنار می دانسته اند که ما نمی دانسته ایم عملاً منغی شده است شاید بتوان با تامل بیشتری در این زمینه سخن گفت و بیست و دوامی نشست. در این گفتار لاجرم به چند مسئله باید توجه داشت. حزب کمونیست چیست. مناسبات درونی آن کدام است. مناسبات بیرونی آن با جنبش چپ چیست. مناسبات عمومی آن با جامعه چگونه است. مدل های سنتی حزب چه بوده اند، تدابیر ما برای بیشتر کردن امکان موفقیت و رفع معایب آن ها چیست و الی آخر. ما واقف هستیم که بحث در زمینه این سئوالات اساسی و سئوالات دیگر موضوع صد ها مقاله و کتاب و جدل های بی پایان در جنبش کمونیستی جهان بوده است. بنابراین هدف در اینجا پیش کشیدن و تکرار بحث های گذشته نیست. هدف روشن کردن این مسئله است که آیا مائی که خواهان یا مدعی تشکیل حزب کمونیست هستیم به این مباحث حتی آشنائی داریم یا نه؟ در باره آن ها موضع داریم یا نه؟ آیا می دانیم چه می خواهیم بکنیم یا نه؟ آیا به تجربه های دیگران واقف هستیم یا نه؟ اگر هستیم کجاست دلائل آن؟ این ها کجا اقامه شده اند و مواضع ما بر اساسی ترین آن ها چیست. و اگر جز این است و نمی دانیم، چرا تصور می کنیم که ما در جایی که دیگران شکست خورده اند پیروز خواهیم شد. آیا این مهم با تکیه به "هوش خدا داد" عملی می شود یا خیر؟ اگر ما مدعی رهروی در مسیر سوسیالیسم علمی هستیم و نتیجه گیری از تجارب پیشین را مهمترین اصل ما تریالیستی — تدوین تئوری و حرکت می دانیم، این را کجا و چگونه آموخته ایم و تاثیر این آموخته ها — هر چه که هست — در حرکت ما کدامست. و این تازه شرط اول رهروی است. رهبری، که رفقای مدعی آن هستند، بجای خود. اگر ما نتوانیم باین سئوالات جواب دهیم نباید نگران باشیم که دیگران یا در درایت ما شک کنند و یا در صداقت ما. ما در را با حرکات خود بروی سئوالات و تردید های مختلف گشوده ایم. بر شکاکین حرجی نیست.

حزب چیست ؟

در فوق سئوالاتی از "حزب کمونیست" مطرح کردیم ولی منصفانه باید بگوئیم که ما خود جواب بسیاری از سئوالات فوق را نمی‌دانیم و شاید بهتر است بگوئیم هنوز جمع بندی واحدی تدوین و ارائه نداده‌ایم. اما میان ما و رفقا يك تفاوت هست. اگرما جواب برخی از سئوالات را نمی‌دانیم لااقل بر پایه‌ی جهل خود اقدام و ادعائی هم نکرده‌ایم. رفقا، برعکس مدعیند که "حزب کمونیست" را تشکیل داده‌اند. آنچه بر ما حرج نیست بر آن‌ها هست.

اما علت عدم اظهار نظر قطعی ما نه بخاطر سهل انگاری در انجام يك وظیفه‌ی هبیم بلکه دقیقاً بخاطر وقوف به وسعت، عظمت و اشکالات متعدد دی است که در حل این مسئله نهفته است. ما به ادبیات جهان در این مورد آشنائی داریم، به نحوه‌ی تشکیل و پراتیک احزاب کمونیستی مختلف واقف هستیم و درست به همین مناسبت است که با دیدن وضع نامسا میان جنبش کمونیستی مدل سازی نمی‌کنیم. وظیفه‌ی ما و کمونیست‌هایی که قدرت تحلیل دارند کوشش جهت رفع مشکلات و ایرادات است و نه کپی برداری تهوع‌آور از این یا آن مدل. برای "حزب کمونیست ایران" بسیار آسان است که از بالا تا پایین مدل حزب کمونیست شوروی را پس از انقلاب نائید کند و بعد براحتی بگوید بورژوازی بر آن مسلط شد و جامعه‌ی شوروی سوسیال امپریالیستی شد! برای ما که دکاوتی در حد این دوستان نداریم نه صدور حکم اولیه آسان است و نه این حکم ثانوی. ما يك روز مائو تسه دون را در حد خدای روی زمین ارزیابی نمی‌کنیم و سپس با يك چرخش قلم او را شیطان مجسم نمی‌دانیم. این‌ها، این روش کار و تفکر بنظر ما سهل انگارانه است. غیر کمونیستی است. تکرار فاجعه است و بنا براین ترجیح می‌دهیم که مامل کنیم ولی بدانیم که چه می‌گوئیم و بدانیم که يك نظر خاص در کل نشوری و ایدئولوژیما چه جایگاهی دارد و چه نقشی بازی می‌کند.

این بخش از نوشته حاضر بنا براین بر خلاف انتظار شامل نظرات ایجابی ما در همه‌ی شئون پروسه‌ی تشکیل و فعالیت حزب کمونیست نمی‌شود. این بخش شامل بحث مختصری است در مورد نکاتی که یا سابقاً از طرف ما اظهار شده‌اند و یا این که حسب ظاهر مورد جدل نیستند. یعنی از جمله موازین مسلم بیش کمونیستی هستند. این امر که سازمان یسا سازمان‌هایی در پراتیک خود با این اصول مسلم چه می‌کنند تغییری در ماهیت قضیه ایجاد نمی‌کند بلکه بر عکس لزوم تدوین هر چه دقیق تر نشوری را بیشتر می‌کند.

در این زمینه ما کارهایی در دست تهیه و تدوین داریم که پس از بحث سازمانی گسترده نشر خواهیم ساخت. با این توضیح، می‌پردازیم به جنبه‌هایی که در شرایط کنونی قابل بحث هستند.

در ادبیات مارکسیستی قرن نوزدهم و اوایل حزب از معانی مجرد تا مشخص بکار رفته است بطوری که اگر بخواهیم - مثلاً به اتکاء آنچه که مارکس گهگاهی بکار برده - حتی مجموعه‌های چند نفری را می‌توانیم حزب بخوانیم. از این هم فراتر رویم، حتی دواردی مقابل را به استعاره یا بطور مجرد و حزب بخوانیم. و یا برعکس كل طبقه را يك حزب بدانیم. و این کاری است که طرفداران این یا آن نوع حزب به کرات کرده‌اند و بر مبنای فلان نامه و نوشته مارکس در فلان و بهمان تاریخ "سند" شایستگی الصاق عنوان حزب را بر جبین مجموعه‌ی خود بدست داده‌اند. علاقمندان به بحث در این مورد می‌توانند به منابع اصلی مارکس و لنین و لوکزامبورگ و نیز به کتابی که تحت عنوان "مارکسیسم و حزب" توسط سازمان ما در سال ۱۳۵۸ ترجمه شد مراجعه کنند و آن‌هایی که می‌خواهند باین نتیجه دل انگیز برسند که پس چه‌شان هر چه که هست از حزب کمونیست کم و کسری ندارد.

لنین مباحثی را که قبل از وی در این مورد شده بود تا اندازه‌ی زیاد جمع و جور کرد و نشوری مشخصی ارائه داد. صرف نظر از توافق یا اختلاف نظر با مدل ارائه شده توسط لنین این نکته حداقل مورد توافق قرار گرفت که آن سازمانی را می‌توان حزب نامید که نه تنها بخش مهمی از پیشروان پرولتاریا را در برگیرد بلکه ارتباط ارگانیک و اثر گذاری مستقیم بر مجموعه طبقه‌ی کارگر داشته باشد، بتواند باین طبقه رهنمود دهد و طبقه نیز آن را به رسمیت بشناسد. این‌ها البته شروط لازم ولی غیر کافی هستند (یعنی حتی همه شرایط لنین را در بر نمی‌گیرند). بنا براین اگر پس از کارهای لنین يك

مجموعه چند نفری خود را حزب بنامد می‌توان از آن‌ها پرسید که آیا منظورشان مخالفت با معیارهای لنینی است، (که بهر حال حق آن‌هاست)؟ و یا این که ادعایشان این است که با در نظر گرفتن این معیارها به حد حزب‌تعالی یافته‌اند؟ که این دیگر امر خصوصی نیست. و یا آن که معیارهای دیگری دارند که در این صورت حداقل کاری که باید بکنند این است که آن را بدیگران هم ارائه دهند، اگر هیچ‌یک از مراتب فوق صادق نباشد، باید باین نتیجه رسید که ادعای بدون محتوایی شده است و این ایرادی کوچک و قابل صرف‌نظر کردن نیست. در این زمینه "حزب کمونیست ایران" باید مشخص کند که در کدام مرتبه قرار دارد و چرا خود را حزب می‌خواند.

این البته يك ایراد ادبی نیست و نمی‌توان گفت سازمان یا حزب چه فرقی دارد شما فرض کنید اسم ما "سازمان" است. چنین نیست. باید دید رفقا هنگامی که نام خود را به حزب تغییر می‌دادند چه استدلالاتی داشته‌اند. آیا این تغییر نام برای خالی نبودن عریضه است یا نه، دلائلی داشته‌اند. در این صورت چرا این دلائل محرمانه مانده است. آیا از جنبش‌چپ ایران که باید رفقا را بنام حزب بشناسد می‌توان انتظار داشت که بدلائل محرمانه نقدا چنین قبول کند؟ آیا حتی اعضاء و هواداران حزب دلائل این تغییر نام را می‌دانند؟ تصور نمی‌کنیم چنین باشد.

اما اگر این امر صرفاً مسئله ادعای بدون محتوا و تسهیه‌ی بی‌مسمی را مطرح می‌کرد و این ایراد را وارد می‌ساخت که به ارائه ادله — اگر دلائلی وجود داشت — به جنبش‌چپ بی‌توجهی و بی‌احترامی شده است باز کمتر نگران کننده بود. تا این که متوجه باشیم که این امر در قالب فکری انجام می‌گیرد که به عقیده ما مصیبت‌زاست. و این قالب، قالب انحصارگری فرقه‌ایست که مانند بخت‌بر همة ی شئون جنبش این جامعه حاکم شده است.

انحصارگری

قالب فکری قشر حاکم بر ایران بصورت انحصارگری صرف از همان آغاز کار برای کسانی که با چشم باز به سمت و سوی حرکات رژیم می‌نگریستند، آشکار بود. بخاطر می‌آوریم پس از آن که ما اولین بار این ویژگی رژیم را ("رهائی‌شوریک"، ۴ فروردین ۱۳۵۸) متذکر شدیم و با مشهود تر شدن عملکرد رژیم دیدن این ویژگی عمومیت یافت. یکی از سازمان‌های چپ — انحصارگری را واژه‌ای وارداتی در ادبیات مارکسیستی خواند. بنظر آن‌ها آنچه ما نمی‌دیدیم این بود که مبارزه طبقاتی اساساً بدین صورت جریان می‌یابد. این امر نه تنها از این جهت جالب بود که دید رفقا را از مبارزه‌ی طبقاتی بیگان می‌کرد بلکه اظهار آن از جانب سازمانی که بجای تحلیل ماهیت طبقاتی رژیم، آن را کاست، حاکم تلقی می‌کرد نه تنها عبرت‌انگیز که ریشخند آمیز بود. بهر حال علی‌رغم انکارها این ویژگی این رژیم بقدری بارز شد که نه تنها مخالفین طبقاتی وایدئولوژیک آن‌ها بلکه با فاصله زمانی ملیون و مذهبیون و بالاخره بخش‌هایی از جماعت آخوندی نیز متوجه شدند با این تفاوت که این توجه فقط زمانی حاصل می‌شد که از دایره دائم تنگ شنونده‌ی حاکمیت به بیرون پرتاب شده بودند. امروز دیگر کسی که منکر این قضیه باشد ادعای وجود نمی‌کند. در سیمای رژیم این ویژگی حک شده است. اما همین؟ در سیمای مخالفین چه؟

ما در شماره‌های پیش به مسئله‌ی ادعای شورای ملی مقاومت در "تنها" آلترناتیو دموکراتیک بودن در مقابل رژیم اشاراتی کرده‌ایم. نه تنها تناقض ادعای دموکراتیک بودن و منحصر بفرد دانستن مجموعه‌ی خود بسیار جالب است و برداشت آن را از دموکراسی نشان می‌دهد بلکه عملکرد این شورا و هواداران آن در جلوگیری و کارشکنی در ایجاد آلترناتیو‌های دیگر موضوعی است بسیار ناسف‌انگیز و هشدار دهنده و نمایشگر این امر که داستان یکی را خالی بر چشم و دیگری را شاخی بر سر از مصداق اجتماعی امروزی تهی نیست.

در جنبش کمونیستی نیز پدیده انحصارگری از زمان استالین بصورت وجه غالب درآمده است. می‌گوئیم وجه غالب و این بدان معناست که همیشه در همه‌ی جنبش‌ها و منجمله کمونیستی شواهدی از وجود این پدیده به چشم می‌خورد است و لسی وجود شواهد يك چیز است و غلبه و سلطه يك پدیده بر جنبش و حرکت چیز دیگر. در ادبیات مارکسیستی این امر بصورت "شوریک" — وجود يك حزب کمونیست — باصطلاح مقبولیت یافته است. فرمول دودوئائی هم توجیه عمیق! شوریک است. طبقه کارگر یکی است. حزب کمونیست نماینده‌ی طبقه‌ی کارگر است. پس حزب کمونیست یکی است. و اگر واقعیت چیز این حکم‌راند یعنی چند مجموعه مدعی حزب کمونیست بودن شدند مطابق این منطق یکی حزب کمونیست حقیقی است و باقی "احزاب بورژوائی نقاب زده" و البته یکی حقیقی است که مربوط به من است.

آیا فی الواقع انکار وجود دیگران و سبقت جستن در ثبت نام به اسم خود یکی از دلائل تغییر نام مجموعه های رفقا به حزب کمونیست ایران نبوده است؟ کسانی که عادت ندارند چیزی را بدون دلیل بپذیرند و کسانی که از تعلق رفقا به مشی و منشا ستالین باخبرند حق دارند که این احتفال را جدی بگیرند، حق دارند که باین امر یقین داشته باشند. اگر واقعیت جز این است، چطور می توان باور کرد که عده ای اعلام تشکیل حزب کنند ولی خود را موظف نبینند که نظر و دلائل خود را حتی ارائه دهند. اثبات آن بجای خود.

اعلام حزب، بنابراین، در قلموس جنبش چپ، پوپولیست - استالینیست ایران به معنای نفی وجود یا هرگونه حقانیت سازمان ها و احزاب دیگر است. مطابق آموزش استالینی فقط يك حزب کمونیست می تواند وجود داشته باشد و بنابراین مسابقه در اعلام هر چه زودتر "ثبت" این مسئله بنام خود آغاز می شود و بعد هم البته سایرین دشمن طبقاتی می شوند.

در اینجا لازم است علت پیدایش این مسئله را نه صرفا بر مبنای انحصارگری استالینی بلکه از زاویه ی ثوریک مورد بحث قرار دهیم و ببینیم که چه سر در گمی هایی منجر باین ادعاها می شود.

آگاهی و سوسیالیسم طبقه ی کارگر و روشنفکران

در این امر که در يك حرکت و جنبش کمونیستی چه عناصری و تا چه حد دخالت دارند سر در گمی فراوانی وجود داشته است. این ها عبارتند از:

یکی دانستن حرکت کارگری و کمونیستی. این انحراف خود را بد و صورت نشان می دهد. یکی آن که صرفا با مشاهده ی وجود تعداد زیادی از کارگران در يك جنبش، فورا حکم چپ بودن آن حرکت صادر می شود. اما در گذشته در بحث با "مجاهدین مارکسیست" و بعدا در جریان انقلاب اخیر باین مسئله اشاره کرده ایم و اظهار داشته ایم که باید دید کارگران در جنبش مورد نظر تحت چه شعارهایی حرکت می کنند. بسیاری از کارگران می توانند موضع ارتجاعی داشته باشند، بسیاری می توانند تحت شعارهای خرده بورژوازی و حتی ماهی با بورژوازی بسیج شوند و الی آخر. فرق طرفداری از طبقه ی کارگر و کارگر پرستی متظاهرانه یا جاهلانه در همین است. کمونیست ها از طبقه ی کارگر و نه کارگران، از خواست های از نظر تاریخی و مشخصا مطلق آن ها، و نه هر خواست آن ها، حمایت می کنند. بنابراین هر حرکت کارگران قابل دفاع توسط کمونیست ها نیست. حرکت کارگری و کمونیستی الزاما همواره منطبق نیستند.

این يك وجه انحراف است. وجه دیگر عدم تشخیص صحیح رابطه میان کارگران و سایر کمونیست ها است. در این زمینه انحرافات عظیمی که فاجعه آمیز ترین شکست ها را برای جنبش کمونیستی بوجود آورده رخ می نماید. در این زمینه توضیح می دهیم. سوسیالیسم علمی، حرکتی آگاهانه است که بر مبنای شناخت و تحلیل از پروسه واقعی هستی طبقه ی کارگر بوجود آمده است. این يك حکم غیر قابل تدوین و وجه تمایز این جنبش از انواع سوسیالیسم های تخیلی است. اما بایست دید حاملین این آگاهی کیانند و این آگاهی به چه صوری متجلی می شود.

طبیعی ترین و وسیع ترین بخش حاملین این آگاهی البته آن طبقه ای است که پروسه ی واقعی هستی اش مولد آن بوده است - طبقه ی کارگر. طبقه ای که با پوست و گوشت، وضع معیشت، خویش را می شناسد و به مرور زمان مکانیسم استثمار را اگر نه الزاما برای کل طبقه و بصورت تجریدی، لااقل بصورت ملموس و مشخص در می یابد. اما بشریت در طبقه ی کارگر خلاصه نمی شود. انسان های دیگر از سایر طبقات اجتماعی نیز می توانند با تحلیل از این پروسه واقعیت به سوسیالیسم برسند. آنچه ما اصطلاحا آن را روشنفکران سوسیالیست می دانیم جمع این عناصرند. مارکس می گوید:

"در انکشاف نیروهای مولده مرحله ای می رسد که نیروهای مولده و وسائل تولید اجتماعی به هستی می آیند، که در مناسبات موجود فقط باعث شر میشوند (ماشین و پول)، در این ارتباط طبقه ای به پیش خوانده می شود که بایستی تمام مصائب جامعه را بدون بهره وری از مزایای آن تحمل کند، این طبقه مطرود از جامعه مجبور به مصمانه ترین آنتاگونیسم ها با همه ی طبقات دیگر میشود، طبقه ای اکثریت جامعه را تشکیل می دهد، و از آنجا آگاهی ضرورت يك انقلاب بنیادی در چشمه می گیرد، آگاهی کمونیستی، که البته می تواند در میان طبقات دیگر هم از طریق تفکر در موقعیت این طبقه بوجود آید" (فونر باخ، "تقابل بینش ماتریالیستی و ایده آلیستی"، ص ۴۰،

بنابراین آگاهی کمونیستی نه يك آگاهی وارداتی توسط روشنفکران سوسیالیست، نه يك آگاهی خارج از طبقه که برگزیدگانی برای طبقه ی کارگر هدیه می آورند و در هیأت پیامبران عصر نوین احکام و آیاتی را به "طبقه ی کارگری که سوسیالیسم نمیخواهد" ارزانی می دارند، بلکه يك آگاهی است که از طبقه و درون طبقه منشاء می گیرد و می تواند در سایر اقشار هم نفوذ کند. اینجا روشنفکر سوسیالیست نه بعنوان منجی و معلم و آموزگار... بلکه بعنوان مخلوق اشاعه آگاهی از پروسه واقعی - مخلوق و نه خالق - ظاهر می شود. و این با درك جاهلانه غالب از نقش روشنفکران سوسیالیست که گویا نه خالق که خداوند گار طبقه هستند، که برای رهبری و آقائی عده ای بدبخت و نفهم، فقیر و ناآگاه - دامن همت به کمر زده اند متفاوتی قطعاً دارد. يك جابجائی وحشتناک، يك جانشین گزائی بی عافیت.

بیان آگاهی - و نه آگاهی - البته میان روشنفکران و غیر آنان متفاوت است. نحوه فرموله کردن آن متفاوت است، میزان تجرید و شمول آن متفاوت است و الی آخر. اما چیزی بیش از حماقت می خواهد که این ویژگی های بیانی و سبکی را با ماهیت مسئله اشتباه کرد و بنابراین تصور کرد که روشنفکران در اصل چیزی بیشتر می دانند و آموزگارانند. هیچ روشنفکری باندازه ی يك کارگر رنج "تحمل مصائب جامعه" را بطور ملموس نمی فهمد، استثنای و از خود بیگانگی را لمس نمی کند، يك کارگر معمولی نمی داند "از خود بیگانگی" بصورت مجرد چیست ولی احساس او - احساس واقعی او - در اصالت و عمق تالی ندارد. آگاهی او، بگفته مارکس، در ضرورت يك انقلاب بنیادی محصول مصممانه ترین آنتاگونیسم ها با همه ی طبقات دیگر است.

پس آن روشنفکر فلک زده و از خود راضی ای، که بطور کلی دم از عدم آگاهی کارگران می زند باید مشخص کند عدم آگاهی به چه چیز و نسبت به چه کسانی را مد نظر دارد. آیا آن شرایط مادی ضروری بوجود آمده و کارگران خنگی نشان داده اند ("آمادگی شرایط عینی و عدم آمادگی شرایط ذهنی" که در صفحات پیش بدان پرداخته ایم)؟ آیا آگاهی (شعور) کاذب جانشین آگاهی واقعی آن ها شده است؟ آیا صرفاً "معلم" خوب نداشته اند (که البته اخیراً مرثع شده است!) و آیا چی؟ این ها همه بلا جواب می مانند تا روشنفکر ما بتواند داعیه ی رهبری کند.

اما باین هم باید پرداخت. درك و شناخت از وضع معیشت، البته در میان همه ی کارگران به يك نسبت نیست. میزان آگاهی بر حسب موضع مشخص در پروسه ی تولید، نحوه ی تولید و توانائی های شخصی متفاوت است. و در اینجا يك مسئله ی عظیم دیگر مطرح می شود.

این مسئله تفاوت میزان آگاهی در رده های مختلف طبقه ی کارگر است. مسئله ی کارگران آگاه و نیمه آگاه و غیر آگاه که بصورت سیاسی، بصورت کارگران پیشقراول و پسقراول و کذا متجلی می شود بصورت يك واقعیت و يك مشکل اساسی، راه حل خاص خود را می طلبد. این مسئله الزاماً نباید با مسئله ی میزان فعالیت سیاسی در میان کارگران یکی گرفته شود، گرچه بدون تردید رابطه ی نزدیک با آن دارد.

این مشکل اساسی در پراتیک، هنگامی که درست فهمیده نشود خود منجر به تجدید نظر در احکام می شود. آن هائی که با تکیه بر نا آگاهی بخش هائی از طبقه ی کارگر، بدنبال ترهائی کمونیستی جانشین گزائی می افتند و آن هائی که با تکیه بر همین نا آگاهی، جیره خواری بورژوازی را اجتناب ناپذیر می دانند، در روی يك سکه، در رابطه با همین بدفهمی، هستند. برای مبارزین مسئله در عمل بدین صورت مطرح می شود: عناصر یا بخش هائی از طبقه ی کارگر در میدان مبارزه تحت شعارهای صحیح مرحله ای قرار دارند. کمونیست ها در قبال این بخش وظائفی دارند. این وظائف باید مشخص شوند. در نهایت دیگر این طیف کارگرانی هستند که یا فعالیت مبارزاتی ندارند و یا این که حتی تحت شعور کاذب در اردوی مخالف قرار دارند. وظائف کمونیست ها در قبال این بخش نیز باید شناخته شود. در يك وجه انحرافی، انفعال سیاسی از لحاظ وظائف کمونیستی توصیه می شود، مگر نه این است که طبقه يك کلیت است، و مگر نه این است که طبقه ی کارگر باید انقلاب کند، پس هنگامی که طبقه در کل آگاهی نیافته است هر گونه اقدام روشنفکران سوسیالیست، اقدامی جدا از طبقه خواهد بود و جانشین گرایانه. پس باید تأمل نمود و حداکثر به بذرا نشانی ایده های سوسیالیستی پرداخت تا زمانی که کل طبقه آگاه شود و به مبارزه برخیزد. تا فرا رسیدن چنین زمانی رسالت تغییر اجتماعی با بخش مرفقی بورژوازی خواهد بود. این اشتباه بی فرجام در یکی گرفتن کل و کلیت، در عدم تحکیم وضع و ماهیت جهان - تاریخی طبقه ی کارگر و طبقه ی کارگر مشخص، با سایه روشن های متفاوت، اساس دید آن بخش از چپ است که شورای ملی مقاومت را مامن فعالیت های خود یافته است. سوسیالیسم در این دید يك مشخصه مبارزه نیست، يك گرایش فکری و يك تعلق خاطر است.

بخش دوم اما خطرناکتر و برای جنبش کمونیستی فاجعه آمیز تر است. ما - روشنفکران سوسیالیست - در جامعه سرمایه داری امکان آگاه شدن کل طبقه ی کارگر را نمی بینیم لذا وظیفه داریم که پیشقراولان کارگری را بسیج کنیم، به کمک آن ها انقلاب کنیم، قدرت را بدست گیریم، حکومت کارگری را تشکیل دهیم و بعدا با فراغ خاطر و بدون کارشکنی های بورژوازی بقیه ی طبقه ی کارگر را آموزش دهیم. این دید جانشین گرایانه، اساس بینش همه ی پوپولیست های ایران، همه ی استالینیست های علنی و شرمگین است. "حزب کمونیست ایران" در این داعیه از همه ی خویشاوندان فکری خویش پیشتر رفته است، در سراسر نوشته های آنان احکامی مانند "در حال حاضر قادر نیستیم حتی خود پرولتاریا را به انقلاب فرا خوانیم" و نظائر آن دیده می شود.

دوستان می فرمایند:

"وحدت کمونیستی با تاکید یکجانبه بر نقش "آگاهی" در تحقق انقلاب سوسیالیستی و با قرار دادن کنکور "آگاهی" با آن تلقی آکادمیستی در برابر کارگران مزدی جامعه امروز ما ((کارگران غیر مزدی جامعه ی آن روز هم داشتیم؟ منظور رفقا کارگران نفهم است. طفلک هایی که نباید از آن ها انتظار داشت)) عملا آن مکانیسم واقعی (کودنا) را که انقلاب سوسیالیستی مقدر و عقلی می سازد پوشیده نگاه می دارد" ("بسوی سوسیالیسم"، ص ۵۱).

این جرم بزرگی برای وحدت کمونیستی است که کمونیسم را حرکت آگاهانه می خواند و می گوید:

"کمونیسم با تمام جنبش های دیگر متفاوت است، زیرا آن پایه ی تمام مناسبات تولیدی و اجتماعی پیشین را سرنگون می کند و برای اولین بار بطور آگاهانه تمام مقدمات و پیش فرض های طبیعی مخلوقات انسان های تا کنون وجود می داند، آن را از خصوصیات طبیعی شان لخت کرد و تحت انقیاد افراد متحد قرار می دهد" (۱۲).

این سخن گفراست. کمونیسم را حرکت آگاهانه خواندن گفراست. توقع آگاهی از کارگران مزدی جامعه امروز ما یعنی گذاشتن "کنکور آگاهی". این ها میسر نیست، بلکه بخاطر عشق به کارگران ما بجای آن ها انقلاب می کنیم. ما برای آن ها کسب قدرت سیاسی می کنیم و سپس پس از انقلاب که "بهترین حالت مناسب" است بدون کارشکنی بورژوازی آن ها را آگاه می کنیم! تصور آموزش پس از انقلاب برای کارگران در وصف حاکمیتی که از بین رفته است یاد آور روضه خوانی بعد از واقعه کربلاست. جانشین گزائی نه تنها در تقبل وظائف طبقه ی کارگر توسط روشنفکران سوسیالیست بلکه در جایجائی وظائف است. اول انقلاب می کنیم، بعد می فهمیم چرا انقلاب کردیم! در این جایجائی بدون تردید "حزب کمونیست" منحصر بفرد است. کسی تا کنون جرات این همه تحقیر نسبت به طبقه ی کارگر را نداشته است.

اما دید ما چیست؟ ما می دانیم که طبقه ی کارگر در کل آگاه نیست. این را نیز می دانیم که اگر اکثریت عظیم طبقه ی کارگر کسب قدرت سیاسی نکند، آن انقلاب یک انقلاب اساسی نیست. و باز می دانیم که آگاه کردن طبقه کارگر صرفا بصورت بذرافشانی ایده های سوسیالیستی نیست. پس چه باید کرد؟ در دید ما این مشکل با درک مکانیسم حرکت مبارزاتسی - انقلابی قابل جواب است. کارگران در مبارزه می آموزند. شرایط هستی آن ها پایه های مادی برای درک و نتیجه سوسیالیستی - آگاهی - را فراهم آورده است. شرایط مادی در جامعه سرمایه داری پیش شرط های آگاهی را در بطن خود دارد. این پروسه مبارزه، رابطه ی متقابل پیشقراولان سوسیالیست (کارگر و روشنفکر) با بخش دیگر از طبقه ی کارگر است، که این آگاهی را متحقق (رئالیزه) می کند. کارگران هنوز ناآگاه در کلاس های درس سوسیالیسم را نمی آموزند، سوسیالیسم جمع بندی حرکت و مبارزه ی آن هاست. در مبارزه ی بدوا ناگهانی آن هاست که عناصر اولیه برای کسب آگاهی بیشتر فراهم میشود. پیشقراولان اگر نقشی دارند - که دارند - در انجام این جمع بندی در عمل و نتیجتا اعتلاء آگاهی کارگران است. سوسیالیسم چیزی جز این نیست. سوسیالیسم از همین مبارزات و از خلال همین مبارزات حیات می یابد. این دور مسلسل اعتلاء آگاهی و تشدید مبارزه هم از نظر کیفی و هم از نظر کمی ادامه می یابد. و بیش از پیش بخش های بیشتری از طبقه ی کارگر را بسیج می کند و نیز کیفیت مبارزه آن ها را اعتلاء می بخشد. حزب کمونیست و تشکیلات کمونیستی و تشکیلات کارگری کمونیستی در چنین روندی بوجود می آیند. این تشکیلات نمودار رشد جنبش و نیز موجد رشد بیشتر جنبش هستند. تنها در چنین روندی است که حزب کمونیست در واقع رهبر جنبش کارگری است، که مورد اعتقاد و اطمینان طبقه ی کارگر است، که موجودیتی خارج از طبقه نیست، که پدیده ای وارداتی (و شاید گاه، بتوان گفت صادراتی!) نیست، که آتوریته واقعی و نه گاذب دارد...

این پروسه در طی دوران تدارک تا هنگام شروع مبارزه برای کسب قدرت سیاسی ادامه می‌یابد، اما شروع مبارزه برای کسب قدرت نه تنها به این عامل بلکه به عوامل متعدد اجتماعی و بین‌المللی بستگی دارد. بسیار محتمل است که پروسه‌ی شروع کسب قدرت با اختتام پروسه‌ی تدارک همراه نباشد، یعنی به علل مختلف قیام زودتر صورت گیرد، در این صورت در دوران فوران انقلابی پروسه‌ی کسب آگاهی - مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر شدت صد چندان می‌یابد. بگفته‌ی هزار بار موكسد لنین در يك شب، سه صد ساله پیموده می‌شود.

طبقه کارگران چنین حزب کمونیست را بوجود می‌آورد، این چنین قدرت سیاسی را کسب می‌کند و آن چنان که باید و شاید در راه استقرار سوسیالیسم به پیش می‌تازد. این چنین "حزب کمونیست ایران" نه استهزاء آمیز که توهین آمیز است. يك سازمان مبارز غیر کارگری که بر مبنای مسائل ملی بوجود آمده است، همراه با معدودی روشنفکر جشن ازدواج برگزار می‌کنند و بدین طریق "حزب کمونیست" تولد می‌یابد. این حزب چه ربطی به پرولتاریای ایران دارد؟ معلوم نیست. به کدام و به کجای جنبش کارگری ارتباط دارد؟ مهم نیست. چرا کارگران ایران باید اساساً آن را بشناسند و یا از خود و درون خود بدانند؟ به کسی ربطی ندارد. و حال این موجودیت که تولدش با سزارین بوده است، وظیفه‌اش هم غیر طبیعی است و هدفش هم. وظیفه این "حزب" همانطور که دیده ایم مبارزه غیر کارگری (ولی بسیار بجا) در کردستان است. اما این مبارزه حتی نه در معیت سایر نیروهای اجتماعی بلکه علی‌رغم آن‌ها و در دشمنی با همه‌ی آن‌ها آنقدر اوج خواهد یافت که یا منجر به جدائی کردستان شود (که این حق مسلم هر ملتی است) و یا آن که در مگانیه‌ی که تصور آن هم دشوار است قدرت سیاسی را در سراسر ایران کسب کند و رژیم کنونی، باقی اپوزیسیون و کل بورژوازی را، تحت انقیاد درآورد، و سپس طبقه‌ی کارگر را با فراغ‌بال آموزش سوسیالیستی دهد. همه چیز جابجا شده است. نهایی در این سر درگمی نیست. و درست هنگامی که مغز هر کمونیستی از این نوع "کمونیسم" ابداعی می‌کشد ضربه آخر اختتام يك صفونی رویائی فرود می‌آید و ادعا می‌شود که نه تنها خلق کرد، نه تنها خلق‌های ایران، نه تنهای خلق‌های خاورمیانه، که همه‌ی جهانیان باید باین رهبران پرولتاریای جهان اقتدا کنند. اگر این اوهام با زندگی و آمال ما سروکار نداشته بدون تردید بسیار شیرین بود. مغزی بود برای رهایی از زندگی روزمره در اختناق اسلامی. آرزوهای شب‌هنگام. اما اوهام شیرین نیستند، فاجعه‌زا هستند. ما در دنیای واقعیات زندگی می‌کنیم. ما تاریخ جهان را می‌دانیم. ما تاریخ خلق‌های خود را می‌شناسیم. ما می‌دانیم این اوهام چه به روز جنبش کمونیستی جهان آورده است و می‌دانیم در جامعه‌ی ما چه فجایعی ببار آورده است. در نهایت، این توهم یا تکرار ماجراهای خالو قربان هاست و یا تکرار نابودی "پیکار"‌ها. هر دو فاجعه هستند. هر دو یکی هستند.

بوند یسم

نهایت سازش

در فوق به نحوه‌ی تولد و اهداف و چشم‌انداز "حزب کمونیست ایران" بطور کلی اشاره کردیم. اما این نهایت کار نیست. باید دید برای چنین چشم‌انداز درخشانی "کمونیست‌های" ما حاضرند چقدر ایثار کنند و بطور مشخص تا کجا سقوط کنند.

امتیاز طلبی در جنبش کمونیستی جهان پدیده‌ی جدیدی نیست. این امتیاز طلبی می‌تواند بر مبنای فعالیت، حد "آگاهی" (روشنفکران و غیر آنان)، منطقه‌ای، ملی یا نژادی، جنسی یا دارای هر وجه تمایز دیگر باشد. این امتیاز طلبی می‌تواند علنی یا پنهانی باشد. اما همه‌ی این انواع در يك چیز مشترکند. کسب حقوق ویژه. ملت یهود، خود را ملت برگزیده می‌داند، مردان شوونیست خود را برتر از زنان می‌شمارند، برخی از خلق‌ها خود را مبارزتر از سایرین می‌دانند، روشنفکران خود را "آگاه‌تر" از کارگران و رهبران آنان می‌پندارند. و این‌ها، این خزعبلات ارتجاعی، در جنبش سوسیالیستی هم تحت‌واژه‌ها و عناوین جدید رخ می‌نماید. امتیاز طلبی چنان که گفتیم به قدمت ارتجاع است.

مشهورترین نوع امتیاز طلبی در جنبش سوسیالیستی روسیه بصورت بوند یسم معروف خاص و عام است. روشنفکران سوسیالیست، یهودی امتیازات و هویت ویژه‌ای می‌خواستند. از برجسته‌ترین کارهای لنین افشاء مشخص این گرایش انحرافی بود. افشاء تاریخی آن در تشکیل "دولت سوسیالیست یهود" توسط مبارزین بوند یست، احتیاج به بررسی بیشتر ندارد. اسرائیل مجسم تراز آن است که نیازی به افشاگری داشته باشد. اما در جامعه‌ی ما همه چیز و همه‌ی انحراف‌ها چندین

باراگراند یسمان هیشوند • بوند یست ها حقوق و امتیازات محدودی می طلبند • در مورد ما چنین نیست • برای ——— محدودیتی نیست !

به بند های زیر از اسالنامه "حزب کمونیست ایران" توجه کنید :

"ماده دوم : کومه له راسا می تواند :

۱- موضع، خط مشی و شعارهای پرولتاریای کردستان را در خصوص مسئله ملی و در رابطه با حق تعیین سرنوشت ملت کرد تعیین و تصویب کند •

۲- سیاست های خود مبتنی بر مبانی تاکتیکی عمومی حزب در قبال سایر احزاب و نیروهای سیاسی کرد در ایران و سایر کشورهای منطقه را تعیین کرده و مناسبات خود را با آنان تنظیم کند •

۳- بنام خود و در رابطه با مصالح و مسائل خلق کرد، در سطح جهانی و مراجع بین المللی حضور یابد و تصمیمات لازم را اتخاذ کند •

...

۷- تاکتیک خود را در زمینه ادامه یا قطع جنگ انقلابی خلق کرد در برابر دولت مرکزی تعیین نماید • در صورت لزوم با دولت مرکزی بر سر مسائل مربوط به مطالبات خلق کرد وارد مذاکره شود و هر جا که مصالح جنبش خلق کرد ایجاب کند قرار داد های لازم را امضاء نماید •

۸- حاکمیت انقلابی در کردستان را در همه سطوح سازماندهی و رهبری کند • نحوه ی شرکت خود را در عالیترین ارگان های حاکمیت ناشی از پیروزی جنبش خلق کرد تعیین نماید •

تبصره ی ماده ی دوم : کمیته ی مرکزی کومه له باید کلیه مصوبات، مذاکرات، قرار داد ها و اقدامات خود را در رابطه با موارد فوق به کمیته ی مرکزی حزب کمونیست گزارش دهد •

.....

ماده ی سوم :

تبصره ی ۱ : کنگره ی کومه له باید مسائل مطرح شده از سوی کمیته ی مرکزی حزب کمونیست برای کنگره کومه له را در دستور جلسات خود گنجانده و مورد بحث و بررسی و رای گیری قرار دهد •

تبصره ی ۲ : کنگره ی مرکزی حزب کمونیست می تواند اعضای از حزب را با رای مشورتی به کنگره ی کومه له دعوت نماید •

این ها از اصول حاکم بر روابط حزب کمونیست و کومه له اند • از حق نمی توان گذشت این ویژگی مهمی است که بر خلاف سنت معمول پوپولیست ها، در مورد این مسئله ی خاص پنهان کاری نشده و ماهیت قضیه — هر چند وحشتناک — بی پرده بر صحنه آمده است • کومه له نه تنها رهبر جنبش ملی خلق کرد است، نه تنها خود تصمیم می گیرد که در "عالی ترین ارگان های حاکمیت ناشی از پیروزی جنبش خلق کرد" چگونه شرکت کند، بلکه حتی راسا با دولت جمهوری اسلامی می تواند وارد مذاکره شود (!) و قرار داد ببندد • از دولت جمهوری اسلامی گذشته در سطح منطقه و در سطح جهان راسا وارد مذاکره و قرار داد شود • این کومه له ی همه توان و همه جا حاضر، این کومه له قادر متعال مطلقا و راسا بوند یست نیست • باید گفت احقاق بود ند بوند یست های روسیه که فقط امتیازات محدودی می خواستند • این بوند یسم نیست، کومه له ایسم است • و طرف مقابل قرار داد هم البته اعضاء حزب سوسیال دهوکرات روسیه نیستند، روشنفکران حریصی هستند که حاضرند به هر سازش و خفتی تن دهند برای این که جزء رهبران "حزب کمونیست" قلمداد شوند • در مقدمه ی این نوشته گفتیم که هنگامی که هدف قدرت باشد این فقط در سطح جامعه مطرح نیست • در بند بند روابط و منجمله روابط سازمانی نیز مطرح است • گروه کوچکی که بنظر خود بخواهد در راس یک سازمان بزرگ قرار گیرد همانطور که در سطح اجتماعی مارکسیسم را و می دارد که انقلاب دهوکراتیک کند و از بورژوا ها و مالکین ابزار تولید مالیات تصاعدی و بیمه مجانی بخواهد همانطور هم در سطح سازمانی حزب یکپارچه کمونیست را و می دارد که حقوقی برای یک بخش آن قائل شود و از تنظیم امور خلق کرد تا صحبت با دولت مرکزی و تصمیم گیری در باره ی شرکت در حاکمیت منطقه ای !!

این سرنوشت مارکسیسم و حزب کمونیست در دست کسانی است که هیچ اصلی را غیر قابل انعطاف در مقابل قسدرت نمی بینند • این کمونیسم قدرت مدارانه از صدر تا ذیل است • سقوط تا آنجا که یک بخش از حزب کمونیست راسا تصمیم می گیرد که با دولت مرکزی مذاکره کند و در "حاکمیت ناشی از پیروزی خلق کرد" شرکت نماید ! آیا هرگز حتی تصور این ابتدال هم میسر بود • بوند یسم جامعه عقب افتاده مثل هر چیز دیگر کاریکاتور نسخه اصلی است •

اما روشنفکر هراسان ما که از بی آبرویی ناشی از این روابط خدایگان - بند - خدایگانی می هراسد به خیال خود محکم کاری می کند و از کومه له می خواهد که اقداماتش را لااقل به حزب صرفا گزارش دهد . بنابریم به این همه محکم کاری ! ولی مبادا کسی در این مسئله شك کند . " حزب کمونیست " دلخوش می دارد که مستمع باشد و گزارشی بشنود (تبصره ماده ۲) اما کومه له چی ؟ ایدا . هنگامی که " حزب کمونیست " به کومه له گزارش می دهد ، کومه له فقط مستمع نیست . در پی اجرای آن رای گیری می کند ! (تبصره ۱ ، ماده ۳) ، گفتم خدایگان - بند - خدایگان . این هنوز کم است .

آقای عبدالله مهدی در مطالبی که در دفاع از این رابطه اظهار داشته است ، می گوید که دادن این امتیازات را بر مبنای کوشش برای کم کردن سوء ظن خلق کرد توجیه کند و این را شناسایی حالبی است . این دیگر مارکسیسم نیست ، روان درمانی است . توهین به خلق کرد در قالب دفاع از آنست . این رفقا می خواهند سوء ظن کدام بخش از خلق کرد را بر طرف کنند ؟ و چقدر عوامفریبانه است این برخورد . آیا سوسیالیست های خلق کرد - کمونیست ها - سوء ظن دارند ؟ این ها هنوز کمونیست نیستند و شاید روش آقای مهدی برای آن ها پاک بیجا نباشد . اما آن بخش از مبارزین کرد که سوسیالیست نیستند در " حزب کمونیست " چه می کنند . مگر این يك حزب طائفه ای است . شما حزب کمونیست و مناسبات درون آن را به ابتدال می کشانید برای آن سوء ظن عدای را که از اول همه جایشان در حزب کمونیست نبوده درمان کنید ! ؟ مرحبا باین منطق . این عذر صد بار بدتر از گناه است . و اگر منظور غیر سوسیالیست های خارج از حزب هستند این دیگر بسیار مضحك است ، که حزب کمونیست در درون خود روابط مبتدل تر از بوندیستی ایجاد کند تا غیر سوسیالیست های خلق کرد از کومه له تبعیت کنند . در روسیه هم قطعا هیچيك از خلق ها تحت ستم نبودند ، در عناصر ناآگاه سوء ظن وجود نداشت و گر نه قطعا غیر ممکن بود که چنین فرمول درخشانی بفکر لنین و دیگران خطوط نکند که به شاخه های حزب در میان ملت های مختلف اجازة دهند راسا با حکومت تزاری وارد گفتگو شوند و عقد قرار داد کنند و در صورت لزوم در حاکمیت آن منطقه هم شرکت نمایند . نه ، این ها کشف نشده و محتاج به ابداعات دوستان امروزی ما ماند و بودند .

مسئله اما این نیست . مسئله ، مسئله قدرت است . کومه له يك سازمان مبارز با پایه توده ای معین بوده است . عدای روشنفکر کرد و فارس ، بدون در نظر گرفتن ظرفیت این سازمان خود را و نظرات خود را به آن تحویل کرده اند . این روشنفکر مآبی ، یعنی همان بلیه ایست که همواره در مورد روشنفکران از آن سخن می رود . برای رهبران کومه له این افتخار بوده است که رهبر يك سازمان کمونیست - بقول خودشان از جمله رهبران پرولتاریای جهان - شوند . و برای روشنفکران آرزومند امك ، این تنها " فرصتی " بوده است که از حد يك گروه غیر موثر ، به حد رهبران پرولتاریای جهان ارتقاء یابند . و کومه له در این میان قربانی است . قربانی هوسبازی و جاه طلبی روشنفکران .

زمانی بود که کومه له مورد احترام يك سازمان ها و عناصر چپ ایران بود . عدم توافق ها البته وجود داشت ولی همه به آن بعنوان مظهر مبارزه جوئی خلق کرد علیه ستم ملی احترام می گذاشتند . ما خود در زمینه ی حمایت از این حرکت ، بحق چه از نظر سیاسی و چه نظامی از جمله سازمان هایی بودیم که برگ سبز خود را تقدیم داشتیم . سازمان های دیگر چپ نیز کم یا بیش ادای سهم کردند . همه به آن بصورت يك جنبش مترقی ملی احترام می گذاشتند . اما اکنون چه ؟ این کومه له نبود که بعزت بلند پروازی و شتاب خرد بورژوا مآبانه ی رهبران ارتقاء یافت . این کومه له نبود که با ادای بیش از واقعیت خود اعتلاء یافت . قضیه بر عکس بود . کومه له در دام يك حرکت سکتاریستی گرفتار آمد و حمایت عمومی را از دست داد . و این کار را پیشمرگان کومه له نکردند . رهبران - روشنفکران - کردند . روشنفکران کرد و فارس . کومه له در این میسان قربانی است .

بنابرین مسئله این نیست که گویا سایر سازمان های چپ ایران با حقوق خلق کرد مخالفند ، که در امر تعیین سرنوشت برای خلق ها راسخ نیستند ، مسئله این است که کسب حقوق خلق کرد بمعنای امتیاز طلبی در جنبش کمونیستی نباید باشد . کومه له می توانست ، کماکان يك سازمان مبارز باقی بماند و تمام امتیازات فوق را بحساب خود ، بحساب جنبش ملی کرد ، داشته باشد و مورد تأیید هم باشد ، ولی این ها را بحساب حزب کمونیست که مربوط به کل جنبش است منظور داشتن ، که اصل و اساس تحزب و مارکسیسم را بهم ریختن ، که فراسوی واقعیت خود ادعا داشتن ، که روابط ارباب و رعیتی را در درون حزب کمونیست ایجاد کردن این ها چیز هایی است و بلایایی که دقیقا از جانب روشنفکرانی که به آرزوهای خود نظـــر دارند و نه به واقعیات وارد می آید . این درست تکرار روش تقي شهرام هاست . سازمانی را از بالا عوض کردن . رهبران يك سازمان مبارز مثل مجاهدین گذشته و کومه له ی کنونی - کمونیست می شوند . بسیار خوب . و سعی می کنند که کمونیسم را به سازمان حقه کنند . دید اسفناگیزی از سازمان و مبارزه ی طبقاتی است . و این حیرت انگیز نیست . این کسار

در ادامه ی همان پیشنی است که می خواهد در جامعه هم قدرت سیاسی را توسط عده ای کمونیست کسب کند و سپس طبقه ی کارگر را کمونیست کند . همه چیز وارونه است . و این يك عنصر پیشنی است که از صدر تا ذیل در همه حرکات و رفتارهای این روشنفکران ، در همه ی تزاها و تئوری های آنان خود می نماید . این سقط مارکسیسم به منزله ی حرکت از پروسه ی واقعی است .

حزب کمونیست

مناسبات درونی و بیرونی

این دید وارونه و از بالا به پائین البته باید در همه ی شئون خود را نشان دهد . وقتی رهبری می خواهد با هیئت طبقاتی سازمان را عوض کند ، وقتی رهبری می خواهد ماهیت جامعه را عوض کند البته احتیاج به ابزاری دارد که بمثابة ی يك اهرم با يك فشار رهبری "توده" را جابجا کند . این ابزار حزب کمونیست از نوع ویژه ای است که سازمانش را در دوران استالین دیده ایم . و باز باید این اعتبار را به "حزب کمونیست" داد که در این میان پنهان کاری نکرده است . و بهتر است بگوئیم آنقدر متوجه زشتی کار نبود ، است که پنهان کاری کند .

در اساسنامه ی "حزب کمونیست" ارگان های مافوق و مادون چنان در جای خود تثبیت می شوند که حتی استالین شرم داشت چنین اظهار کند :

"تبعیت فرد از حزب ،

تبعیت اقلیت از اکثریت ،

تبعیت ارگان های پائین تر از بالاتر ،

تبعیت تمام حزب از کمیته ی مرکزی" .

ایضا در نحوه ی ارتباط "پائین تر" با "بالاتر" و بهتر است بگوئیم نحوه ی ابلاغ اوامر بالاتر :

"کمیته ی مافوق از میان اعضاء هر کمیته ((مادون)) يك نفر را بعنوان دبیر تعیین می کند . دبیر رابط کمیته با کمیته مافوق است . و مسئولیت هماهنگ کردن و نظارت بر فعالیت های اعضای کمیته را به عهده دارد و فعالیت کمیته را منظم به کمیته ی مافوق گزارش می دهد " .

از این دست مطالب بسیار زیاد است . حزب کمونیست در قلموس آقایان يك سیستم هرمی است که در آن اوامر از بالا به پائین جاری می شود و هر مافوقی به مادونی امر می کند و وظیفه ی هر مادونی هم البته تبعیت است . در اینجا ارگان ها حتی دبیر خود را نمی توانند انتخاب کنند ، دبیر از بالا نصب می شود (بقول خودشان "تعیین" می شود) و مسئول و ناظر بر همه ی فعالیت های موجودات تحت حکمرانی خود (که البته موظف به تبعیت هستند) است . در اینجا امر رهبری مطاع است و رهبری با مکانیسم سازمانی شخصی جاودانی . در همین اساسنامه آنجا که رفقا مجبورند برای حفظ ظاهر بگویند "انتخابی بودن کلیه ی ارگان های رهبری از پائین تا بالا" علی رغم آن که فهم خود از انتخاب را با انتصاب ("تعیین") مشخص می کنند باز هم همین "آوانس" را پس می گیرند :

"تبصره (!) — مادام و به درجه ای که ضروریات فعالیت مخفی و مبارزه ی نظامی ایجاب کند ، اجرای کامل اصول انتخابی بودن ارگان های رهبری محدود می گردد " .

و این یعنی کشك ! همین آوانس هم بععلت "ضروریات مبارزه ی مخفی" که این البته باز بنظر دوستان تا دوران کسب قدرت سیاسی پا برجا خواهد بود پس گرفته می شود . آخر مگر می شود در دوران خفقان مبارزه ی آزاد کرد ؟ البته نه ! پس انتخابات می ماند و در دنباله ی همان تبصره : " نحوه ی تعیین این ارگان ها بر طبق دوازین مصوب کمیته ی مرکزی مشخص می شود " ! خوانندگان البته تصور نکنند که این باری است که خفقان به دوستان تحویل می کند . بدون ذکر این تبصره هم همانطور که نشان دادیم مسئله "انتخابی" بودن برای آن ها يك زیور دور انداختنی است . در بهترین شرایط پس از انتخاب کنگره و پس از انتخاب در انتخاب کمیته ی مرکزی و پس از انتخاب در انتخاب پلنوم و بالاخره پس از انتخاب به توان اینم دبیر کل مسئله به عکس خود تبدیل می شود . از این پس ، یعنی وقتی خر ملا از آب گشت ، ایمن مقامات مافوق هستند که ترکیب ارگان ها و کمیته های مادون را تعیین می کنند ، وضع تشکیلاتی را مطابق تمنایات خود تغییر می دهند . رابطین با کمیته های مادون را "تعیین" می کنند . ترکیب کمیته ها را عوض می کنند ، زمان "انتخابات" را (البته به شرط اجازه "ضروریات مبارزه ی مخفی" !) تعیین می کنند ، ضوابط و نسبت انتخاب نمایندگان (!) را معین می کنند .

والی آخر. این یعنی جاودانی شدن، یعنی انتصاب رهبری توسط رهبری، لفظ "انتخابات" يك ریشخند بد فرج—ام است! در محافظه کارترین — نمی‌خواهیم واژه ی بدتری بکار ببریم — احزاب ارتجاعی هم چنین سیستم هرمی وحشتناک— وجود ندارد. فقط يك نالی برای آن در ایران سراغ داریم و آن سیستم ولایت فقیه است.

این درك کمونیست‌های ما از سانترالیزم دموکراتیک است! بی جهت نیست که احزاب کمونیست این چنانی تا زطانی که عزرائیل به سراغ رهبر نیاید کسی یارای نگان دادن رهبری را ندارد. حزب کمونیست شوروی واقطارش را بنگرید، انور خوجه مرحوم را بیاد آورید. کیم ایل سونگ و فرزند برومندش را نظاره کنید و متحیر بمانید که باز هم انسان هائی یافت می‌شوند که طالب همین روابط هستند. بنقل از يك "ریپرتاژ آگهی" مندرج در کیهان در مدح رفیق کیم چونگ ایل، این "جوچه ایسم" تکامل تاریخ است! جهان از لحاظ میزان انسان مخبط کمبود ندارد.

ما در مقالات متعدد "رهائی"های دوره ی سوم، مطالبی پیرامون مناسبات درون سازمانی کمونیستی، مسئله ی اقلیت و اکثریت، جناح‌ها و رابطه ی آن‌ها نوشته ایم و خوانندگان را به آن‌ها ارجاع می‌دهیم. در اینجا صرفا این نکته را ذکر می‌کنیم که هیچ هدف، انگیزه و عاملی در جهان حتی برای يك لحظه نباید و نمی‌تواند يك فرد کمونیست را وادار کند که خلاف اعتقاد خود عمل نماید. عقیده و ایمان مسئله ای نیست که با رای گیری و تقلباتی نظیر اکثریت و اقلیت عوض شود. کسی که دیگری را وادار نماید که بخاطر حفظ منافع سازمانی، نظا هر به یکپارچگی، جلوگیری از سردرگمی توده‌ها و خزعبلاتی نظیر آن، بر خلاف آرمان، ایدئولوژی و اعتقاد خود عمل نماید يك فاشیست، مسلك است، بدون هیچ تردیدی. کمونیسم، هیئات، يك حرکت آگاهانه است. سازمان در خدمت ایدئولوژی است و نه بر عکس. نابود باد وارونه نگری. نابود باد سازمانی که ادامه کاریش مستلزم خفقان اقلیت باشد، مستلزم این باشد که عده ای بنا بدستور اکثریت بر خلاف عقاید خود، بر خلاف اعتقادات خود سخن گویند و عمل کنند، هیچ چیز در جهان ننگین تر از این نیست. تبعیت اقلیت از اکثریت در چیست. اگر اقلیت اعتقاد داشته باشد که فلان اقدام خاص به جنش کمونیستی، به توده های مردم ضربه می‌زند، آیا باید برای حفظ منافع (کیف) سازمانی، منافع (مقدس) سازمانی، آن را تبلیغ کند؟ به آن عمل کند چون اکثریت چنین فرموده است. چون هنگام رای گیری دوتا و لتی رای بیشتر آورده اند؟ در هیچ قاموسی ممکن نیست میزان صحت و سقم نظری را با میزان آراء بسنجند. "کمونیست‌های" ما که خود سرکوبگرند چنین می‌گویند و تحت این توجیه احدقانه پنهان می‌شوند که اگر تفاوت نظر اعلام شود توده گیج می‌شود. معلوم است آن چنان توده ای که این حضرات می‌خواهند، آنچنان توده ای که ذکر آن خواهد رفت، بدرد همین روش می‌خورد. سخن اما بر سر این نیست که چرا این‌ها چنین می‌دارند، سخن بر سر این است که چرا این‌ها را با اسم کمونیسم می‌گویند. با کمونیسم چه دشمنی دارند.

با این نحوه ی نگرش به مسئله ی اکثریت و اقلیت است که در سازمان هائی از این دست، مشی و سیاست سازمانی، تزهـا و شوری‌ها با تغییراتی در رهبری و یا حتی هیئت تحریریه چنان تغییر می‌کند که دیگر قابل شناسائی نیست. توطئه‌ها در پشت انجام می‌گیرد. توده بی خبر می‌ماند — کودتا صورت می‌گیرد — و توده متحیرانه به دنبال روی فرا خوانده می‌شود. و طبیعی است که چنین کسانی اظهار شکفتی کنند که چطور وحدت کمونیستی در طول سالیان دراز نوسان نکرد و است— و در اظهارات خود پیگیر بوده است. چیزی که آن‌ها نمی‌فهمند — و بسیار هم طبیعی است که نفهمند — اینست که در يك روابط دموکراتیک، که در يك روابط غیر هرمی، که در روابطی که مبتنی بر میزان رای اقلیت و اکثریت نیست، که در روابطی که عقیده ای سرکوب نشود، کودتا و "نوسان" صورت نمی‌گیرد. فهم این مطلب اما بسیار دشوار است. مستلزم بریدن از آموزش‌های "رهبر کبیر پرولتاریا"، پدر استالین است. مستلزم دیدن و شناخت روابط درونی کمونیستی قبل از نزول بخت استالینیزم است. مستلزم مشاهده و آشنا شدن با روابط درونی احزابی است که مارکس‌ها و لنین‌ها در آن فعالیت می‌کردند. مستلزم مشاهده ی این است که در ایسکرای به سردبیری لنین، شدیدترین حملات علیه پاره ای از تزه‌ای لنین توسط کسانی مانند روزا لوکزامبورگ صورت می‌گرفت و لنین چنان که شایسته ی او بود کماکان روزا را از بزرگترین رهبران پرولتاریای جهان میشناخت. این‌ها برای "چپ" استالینیزم ایران وحشت انگیز است. حزب کمونیست و جناح؟ نه این ساخته و پرداخته ی "لیبرال‌های چپ است" ما حزب کمونیستی می‌خواهیم که مثل گروه ضریت عمل کند. یکپارچه — باشد (ولی اگر زورمان نرسید امتیاز تشکیلاتی می‌دهیم. بوندیسم هم غیر قابل تحمل نیست!).

همانطور که گفتیم سخن ما در بالا در حد اشاره به مسئله دموکراسی سازمانی است و جای بحث هائی را که در "رهائی" کرده ایم نمی‌گیرد خاصه آن که در همان بحث‌ها هم گفته ایم که هنوز تمام جوانب مسئله را نشکافته ایم. بنابراین بار دیگر خوانندگان را به آن مقالات ارجاع می‌دهیم. امید داریم در آینده در این مورد و اساسا مقوله ی حزب و شکل سخنان

بیشتری داشته باشیم .

این اشاراتی به روابط درونی بود . حزب کمونیستی که مناسبات درون خود را بر اساس تبعیت می‌نهد ، با جهان خارج بهتر از این نیست . به این نوشته ی دوستان توجه کنید :

"هسته ی کمونیستی ((مرکب از چند نفر)) باید بکوشد که خود بمثابة ی يك تشکل کمونیستی در نزد توده ها بعنوان رهبر شناخته شود و مورد تبعیت و دنباله روی از جانب توده ها قرارگیرد . بعبارت دیگر کافی نیست که هسته ، توده ها را تنها بواسطه ی رهبران عملی رهبری کند ، اعتماد ، اتکاء و توکل (توکلت علی الله !) و علاقه مندی کارگران علاوه بر رهبران عملی باید به خود هسته نیز بعنوان يك تشکل کمونیستی مستقیماً معطوف کرد . بزبان ساده هسته باید به جایی برسد که کارگران در برخورد به معضلات پیچیده شان صادقانه بگویند : " هر کاری هسته بگوید می‌کنیم " ، " حتماً هسته صحیح می‌گوید " ، " هسته بی دلیل حرف نمی‌زند " ، " هسته بهتر می‌داند " و " (" کارگر کمونیست " ، شماره ی ۲) .

آیا حتی در ولایت فقیه چیزی بیش از این از توده ی حزب اللهی خواسته می‌شود ؟ تو عقل خود را بدست من بسیار من حتماً صحیح می‌گویم ، من بهتر می‌دانم . تو هر کاری که من می‌گویم بکن . بمن اعتماد و اتکاء و علاقمندی و توکل (حتماً) واژه ها بنحو مهوعی مذهبی هستند (داشته باش . از من دنباله روی کن . من روی شانه های تو کسب قدرت می‌کنم و آنوقت با فراغ خاطر " در بهترین شرایط مناسب " به تو می‌فهمانم که همه این ها " بی دلیل " نبوده است . خوب ! این مشمئز کننده است ؟ این رفتار با کارگران بمثابة ی العوام کالانعام است ؟ آری و بیش از این ، این توهین به بشریت است . و بی جهت نیست که این حضرات آنقدر از حتی کلمه ی " آگاهی " وحشت دارند . این راه رسیدن به سوسیالیسم توسط مبتذل ترین نمونه های برگزیده گزائی در تاریخ جنبش کمونیستی است . هسته ی چند نفری را بردارید ، بجایش نایب امام زمان بگذارید ، بجایش پیشوا بگذارید ، فرقی نمی‌کند . و با این حد از سخافت همین دوستان می‌نویسند :

" اما انتظار دانش سوسیالیستی از طبقه (به مفهوم عام آن) بیجاست . وحدت کمونیستی که در هیچیک از متون مورد مراجعه ی ما ((باز هم همان کلاه شرعی)) مرز و در عین حال رابطه ی متقابل توده ها و پیشروان طبقه ی کارگر را در نظر نگرفته است "

نه ، نه ! آقایان این نوع رابطه ی متقابل توده ها و پیشروان طبقه ی کارگر ، ارزانی شط باد . ما ترجیح می‌دهیم " لیبرال " باشیم ولی فاشیست مسلک نباشیم . ما بجای شط احساس خجالت می‌کنیم . آن مناسبات درونی مورد تبلیغ آقایان بود ، این رابطه ی متقابل آن ها با توده ها ، اما مناسبات آن ها با سایر نیروها چگونه خواهد بود ؟ باین بخش از اعلامیه آن ها توجه کنید :

" حزب توده اکنون خود مغضوب و مورد یورش و حمله ی پلیسی رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته و برخی از عناصر آن به مناطق آزاد شده و تحت نفوذ پیشمرگان در کردستان روی می‌آورند .

ما از تمام این عناصر می‌خواهیم که بلافاصله خود را به مقرها و واحدهای پیشمرگان که به معرفت می‌نمایند . چنانچه این افراد به غیر از وابستگی به حزب توده مرتکب جرم مشخصی نشده باشند ، پس از بازجویی آزاد می‌گردند بدیهی است که این افراد و بطور کلی تشکیلات حزب توده در کردستان نه بخاطر عقاید و نظراتشان ، بلکه بمثابة ی عطل رژیم جمهوری اسلامی از حق فعالیت سیاسی محرومند " (" اعلامیه دفتر سیاسی که به له " ۱۶ / ۲ / ۶۲ ، تاکید ها از ماست) .

بسیار خوب ! در این که اعضای حزب توده بمثابة ی عامل جمهوری اسلامی عمل کرده اند تردیدی نیست . این روش نفرت انگیز حزب توده که از ماهیت آن ها بعنوان يك ارگان جاسوسی برای حزب رویزیونیست شوروی ناشی می‌گردد بر کسی پوشیده نیست . حمایت شوروی از ایران و تبعیت حزب توده از این حمایت ، در شیوه ی توده ایستی فوق خلاصه می‌شود . در این زمینه در زمان خود توضیح داده ایم . اما بر مبنای اعلامیه ی دوستان " حزب توده اکنون خود مغضوب و مورد یورش و حمله ی پلیسی رژیم جمهوری اسلامی است " آیا این بدان معناست که اعضاء متواری آن اکنون چون عطل رژیم عمل می‌کنند یا نه . ظاهراً اعلامیه مدعی است که نه . پس برخورد با آن ها باید بمثابة ی افراد مجرم (جاسوسان سابق) باشد یعنی تنبیه شوند ، و یا این که بی گناه تشخیص داده شده و آزاد شوند . یا جاسوس بوده اند یا نبوده اند ، یا جاسوس هستند یا نیستند . در هر حال تکلیف معین است . اما رویه ی که به له جالب است : معتقد است که آن ها جاسوس نبوده اند (و گر نه آن ها را آزاد نمی‌کردند) ، و نیز معتقد است که آن ها جاسوس نیستند اما " از حق فعالیت سیاسی محرومند ! چرا ؟

"نه بخاطر عقاید و نظراتشان" پس بخاطر چی؟ کسی که چنین سئوالی را مطرح کند نفهمیده است که منظور دقیقاً این است که بخاطر عقاید و نظراتشان.

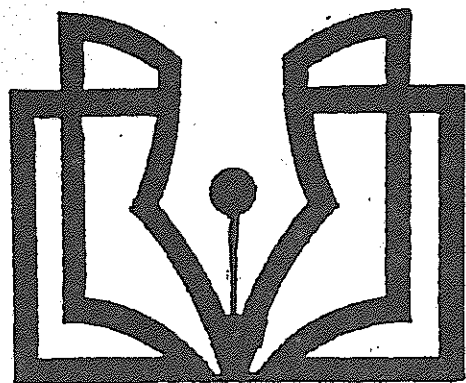
ما می دانیم که بعید نیست دوستان حزب کمونیست که صداقت آن ها را در صفحات قبل محک زده ایم این بار را متهم بدفاع از عطل رژیم ایران و حزب توده کنند. در این شهر آشوب هیچ چیز بعید نیست ولی از پیش پیداست که این حمله ی احتمالی دقیقاً بخاطر سرپوش گذاشتن بر رویه ی سرکوبگرانه ی آن ها خواهد بود. یا زنگی و یا رومی. یا مجرم یا بی گناه، کدامند اعضای حزب توده. و آزادی بدون اجازه ی فعالیت سیاسی در کدام قاموس بجز فرهنگ سرکوبگران معنایی دارد. و این تازه در شرایطی است که کومه له یا حزب کمونیست حاکمیت ندارند. روزی که آن ها مطابق آرزوهایشان قدرت سیاسی را کسب کنند، چه کسی جز آن ها اجازه ی فعالیت سیاسی خواهد داشت؟ عطل بورژوازی؟ رویزیونیست ها؟ مجاهدین؟ چپ "منحرف" که البته شامل همه ی چپ جز آن ها است؟ باز هم کسی متعجب است که چرا خرسندیم کسه در انقلاب بهمن چنین چپی بقدرت نرسید؟

کجا ایستاده ایم؟

آنچه در صفحات پیشین آمد واقعیت "حزب کمونیست ایران" را از لحاظ مختلف محک زده است. دوستان در نقش یک نقاد، درنگ و افترا زن هستند. در نقش شورسین پوپولیست راست و در همین نیز غیر پیگیر و در هم گو هستند. از لحاظ سازمانی حامل بدترین نوع سنت سازماندهی حزب استالینی هستند. از لحاظ اصولی سازشکار و بوندیست هستند، از لحاظ بینشی برگزیده گرا و سرکوبگرند. و این ها همه برای ما بیه ناسف است. ما امید داشتیم که تجمع و اتحاد بخشی از چپ نوید بخش رهایی نسبی از سردرگمی های گذشته باشد. حزب کمونیست سقط اتحاد چپ است. یادگار گذشته های بدفرجام و نمودار اضمحلال بخشی از این جنبش است. اما این هنوز پایان کار نیست. جنبش ایران عقیم و سترون نیست. در تاریخ این جنبش فراز و نشیب های فراوان بوده اند ولی در پی همه کسب تجربه ها، ناچیز نبوده است. برای روشن شدن ماهیت حزب توده برای همه ده ها سال لازم بود، برای روشن شدن ماهیت پیکار چند سالی کافی بود، و برای روشن شدن ماهیت "حزب کمونیست" ۰۰۰۰۰۰۰؟ آینده نشان خواهد داد.

امروز اما اگر چپ ایران از حال سرخوردگی و انفعال ناشی از خطاهای گذشته خارج شود امید و چشم انداز از همیشه روشن تر است. مسائل انقلاب تا اندازه ی زیادی و برای عده ای بیشتر از همیشه روشن شده اند، پوپولیسم در موضع دفاعی است. مشی و منش سرکوبگری و خفقان استالینی مجبور به استتار خود شده است، ضرورت دموکراسی و جدائی ناپذیری آن از مارکسیسم مسلم تر شده است، تبعیت و دنباله روی بجز رقابتموس عقب مانده ترین بخش جای خود را به ضرورت حرکت آگاهانه داد ما ست. دستاوردها فراوان بوده اند و درست بهمین جهت ما امروز پس از ۴۰ سال این گفته ی خود را با نیروئی بیشتر تکرار میکنیم: "فوری ترین هدف کمونیست ها عبارتست از: متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا. بدین جهت شعار مرحله ای مبارزات ما همانا شعار همه چیز در خدمت ایجاد حزب کمونیست ایران می باشد. نظام فعالیت های ما که خود شامل مقاطع مختلفی خواهد بود، در خدمت ایجاد حزب سراسری طبقه ی کارگر خواهد بود." ("در باره ی انقلاب"، زمستان ۱۳۵۰).

به اعتقاد ما، از میان مراحل سه گانه ی انقلاب سوسیالیستی، این دوران، دوران تدارک، تعیین کننده است. در این دوران است که پایه و اساس آن چیزی که باید کسب قدرت کند، آن چیزی که باید مناسبات تولیدی را عوض کند، ریخته می شود. می توان یک حزب کمونیست از همین سیاق که رفقا می گویند ساخت و شاید هم دری به تخته ای بخورد و قدرت می هم بدست آید (که در آن شك داریم) ولی حاصل کار چیزی جز آنچه که در بسیاری از کشورها ننگ بشریت است، نخواهد بود. ده بار تجربه بس است. صد بار تجربه بس است. علی رغم نگرانی ما از آنچه رفقا پد رسالارانه خواهند خوانند، در انتهای این مقاله صمیمانه از آن ها می خواهیم که بخود مراجعه کنند. از خود انتقاد کنند، نه تنها در رابطه با اتهاماتی که بط زده و عدم صمیمیت هایی که به خرج داده اند، بلکه از آن مهم تر در مورد مشی و منشی که منجر به آن و نظائر فراوان آن شده است. در باره ی نگرش وارونه به کمونیسم بهمانه ی یک حرکت توده ای، بهمانه ی یک حرکت آگاهانه. بهمانه ی حرکتی که از عمق می جوشد و انسان ها را از عمق دگرگون می کند. بهمانه ی حرکتی که با همه ی حرکات دیگر تاریخ متفاوت است. خدا در کمونیسم نفی میشود و چیزی جای آن را نمی گیرد. بشر جای خدا نمی شیند. آدم انسان می شود.



منتشر کرده ایم ۱۱۱۱۱۱۱۱

از سازمان وحدت کمونیستی

از هواداران سازمان وحدت کمونیستی

- نقدی بر "درباره تفاد" اثر مائوسدون
- پل سوئیزی و نقدی بر "سازمان طبقاتی در سوئوی"
- از شمارل بت...
- سیاست حزب توده، قبل از انقلاب، بعد از انقلاب
- درباره "شوراه"
- انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت
- "انقلاب مرحله‌ای" یا "انقلاب در انقلاب"
- پاسخی به انتقادات سچفا از نشریات سازمان
- وحدت کمونیستی
- گاهنامه هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا
- شماره یک، بهمن ماه ۱۳۶۱

گزیده‌ئی از مقاله‌های "رهائی"

- فدائیان اسلام و مشروطه طلبی
- (جاب اول اروپا - جاب دوم پلانفرم جاب آمریکا)
- نقدی بر نظریات سازمان بیگار
- نقدی بر نظریات راه کارگر
- نقدی بر نظریات سچفا
- حزب توده در کرانه‌های ارتداد
- نقدی بر نظریات "شورای متحد جاب"
- درباره "سازمان انقلابی"
- درباره سازمان مجاهدین خلق ایران
- بر خورده‌ی به قطعات‌های گنگره دوم کرده‌له

از دیگران

- روی مد و فدای در دادگاه تاریخ (حقایق درباره)
- دوران حاکمیت استالین، ترجمه: خوجهر هزارخانی
- احمد شاطو، کاشفان فریون شوکران
- فدویکو گارسیا لورکا، ترانه شرقی و اشعار دیگر، ترجمه احمد شاطو
- احمد شاطو، ترانه‌های کوچک و بزرگ

- استالینسم (تبادل نظریات سچفا، دفتر دوم)

- اندیشه مائوسدون و سیاست خارجی چین

(تبادل نظریات سچفا، دفتر سوم)

- چه نباید کرد؟ نقدی بر گنگره و رهنمودی

برای آینده

- رهائی تئوریک، شماره‌های ۲، ۳، ۴، ۵

- آتشی درونیک (دفتر اول)

- در تدارک انقلاب سوسیالیستی

- انقلاب و مکتبک یا سوسیالیستی

- یکجانبه‌گرایی و انگلیس درباره

مائوسدون تاریخی

- مارکسیسم و حزب نیست جان مائوسدون

(درباره نظریات مارکس، لینن، و دیزالوگراسیورگ)

- تئوریک، و گرامسکی در مورد سازماندهی

- تئوریکسم سخت دیالکتیک لینن

- خاص و نظریات آن

- کارل مارکس، درباره جنگ

- سازمان طبقاتی در السالوادور

- کارل مارکس و فراموشی‌های ما قبل سرمایه داری

(ضمیمه از "گرونده")

- ریاکارانه، مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس

و فرودیک انگلیس

- سالامه، والیه، مدخلی بر اقتصاد سیاسی

- نقدی بر "راه رشد غیر سرمایه داری"

- بحثی بر مابین تئوری انقلاب، نقدی بر نظریات

سازمان رزندگان

- رهائی دوره دوم، در ۱۱۲ شماره

- نقد نظریات اتحاد سازمان کمونیست،

بر مابین تئوری انقلاب ایران

- بحثی در حزب کمونیست ایران

- رهائی دوره سوم، شماره‌های ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸،

برای ارتباط با کمیته خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی، به
آدرس های زیر تماس بگیرید.

آدرس ها :	
ALIAS Postfach 396 1060 Wien AUSTRIA	ANDICHE-RAHAI Rue du Progres, 111a 2300-LA CHAUX-DE-FONDS SUISSE



هموطنان مبارز

ادامه مبارزه رفقایمان در ایران با رژیم قرون وسطائی و وحشی خمینی
و تهیه امکانات لازم جهت تداوم این مبارزه، جز با یاری و همکاری تک تک
شما امکان پذیر نخواهد بود. مطمئن باشید که کمک های مالی تان، هر
قدر هم ناچیز باشد در رفع تنگناها و مشکلات و مبارزات رفقایمان در ایران
نقش تعیین کننده ای خواهد داشت. کمک های مالی خود برای ارسال
به داخل را به آدرس بانکی زیر ارسال دارید.

CREDITANSTALT
6020 21 27837
Schottengasse 6
1011 Wien
AUSTRIA



"آنچه در صفحات پیشین آمد واقعیت "حزب کمونیست ایران" را از لحاظ مختلف محک زده است. دوستان در نقش يك نقاد، دروغگو و افترا زن هستند. در نقش تئوریسین پوپولیست راست و در همین نیز غیر پیگیر و در هم گو هستند، از لحاظ سازمانی حامل بدترین نوع سنت سازماندهی حزب استالینی هستند. از لحاظ اصولی سازشکار و بوندیست هستند، از لحاظ بینشی برگزیده سرکوبگرند. و این ها همه برای ما مایه ناسف است. ما امید داشتیم که تجمع و اتحاد بخشی از چپ نوید بخش رهایی نسبی از سردرگمی های گذشته باشد. حزب کمونیست سقط اتحاد چپ است. یادگار گذشته های بدفرجام و نمودار اضمحلال بخشی از این جنبش است. اما این هنوز پایان کار نیست. جنبش ایران عقیم و سترون نیست. در تاریخ این جنبش فراز و نشیب های فراوان بوده اند ولی در پی همه کسب تجربه ها، ناچیز نبوده است. برای روشن شدن ماهیت حزب توده برای همه ده ها سال لازم بود، برای روشن شدن ماهیت پیگار چند سالی کافی بود، و برای روشن شدن ماهیت "حزب کمونیست".....؟ آینده نشان خواهد داد.

امروز اما اگر چپ ایران از حال سرخوردگی و انفعال ناشی از خطاهای گذشته خارج شود امید و چشم انداز از همیشه روشن تر است. مسائل انقلاب تا اندازه ای زیادی و برای عده ای بیشتر از همیشه روشن شده اند، پوپولیسم در موضع دفاعی است. مشی و منش سرکوبگری و خفقان استالینی مجبور به استتار خود شده است، ضرورت دموکراسی و جدائی ناپذیری آن از مارکسیسم مسلم تر شده است، تبعیت و دنباله روی بجز در قاموس عقب مانده ترین بخش جای خود را به ضرورت حرکت آگاهانه داده است. دستاورد ها فراوان بوده اند و درست به همین جهت ما امروز پس از ۱۴ سال این گفته ی خود را با نیروئی بیشتر تکرار می کنیم:

"فوری ترین هدف کمونیست ها عبارتست از: مشکل ساختن پرولتاریا بصورت يك طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا. بدین جهت شعار مرحله ای مبارزات ما همانا شعار همه چیز در خدمت ایجاد حزب کمونیست ایران می باشد. تمام فعالیت های ما که خود شامل مقاطع مختلفی خواهد بود، در خدمت ایجاد حزب سرتاسری طبقه ی کارگر خواهد بود" ("درباره ی انقلاب"، زمستان ۱۳۵۰).

بها معادل مارک آلمان غربی

بازتکیراز

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا

نشانی تماس با هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا

I.S.F.

BOX 88

172 23 SUNDBYBERG

SWEDEN